

سپهر

دوماهنامه
دوره جدید | شماره
۴۴ بهمن و اسفند ۱۴۰۰

مردم، حکومت
خیابان، میدان



صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

مدیر مسئول: علی کشتگر

دبیر تحریریه: رضا علیجانی

شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

طراحی جلد: دفتر گرافیک مرغ دریایی www.seagullstyle.com

طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقداد ابوالفضلی

Email: contact@mihan.net

Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۳..... **سرسخن**
- ۴..... «سیاست» حلقه مفقوده ابر جنش اجتماعی در ایران (علی افشاری)
- ۶..... دولت از ملت جداست؟ (امین بزرگیان)
- با سرکوب جنبش‌های اجتماعی، زمینه برای یک انفجار بزرگ اجتماعی علیه رژیم اسلامی آماده می‌شود (شاهرخ بهزادی)
- ۷.....
- ۱۳..... خیابان به‌مثابه شریان سپهر سیاسی ایران (بهروز خلیق)
- ۱۵..... ملاحظاتی پیرامون توان و ضعف‌های جنبش‌های اجتماعی ایران (هادی زمانی)
- ۲۰..... راهگشایی راهبردی با خیزش‌های توده‌ای و یا با جنبش‌ها؟ (رضا شیرازی)
- ۲۳..... جامعه مدنی و جنبش‌های اجتماعی؛ خود راه بگوید که چون باید رفت! (رضا علیجانی)
- ۲۵..... جاده برای تحول، اگر رهرو آن شویم! (بهزاد کریمی)
- ۲۷..... مردم، حکومت؛ خیابان، میدان (مهديه گلرو)
- ۲۹..... جنبش‌های اجتماعی و اعتراضات خیابانی (مهدي نوربخش)
- ۳۰..... در کشاکش بیم و امید (محسن یلفانی)
- ۳۱..... آستانه ۴۴ (نازدهای ادبیات فارسی) (بامداد ارشادی)

مسخن

چند سالی است که صحنه سیاست ایران، بیش از هر زمان دیگری، با اعتراضات جمعی گوناگون همراه شده است. اعتراضات دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ دو نمونه بزرگ از این دست است. همچنین شاید بتوان گفت به صورت روزمره با اعتراضات کوچک و بزرگ مطالبه‌محورانه صنفی از جانب کارگران، معلمان، بازنشستگان، کشاورزان و... مواجهیم.

در یک کلام می‌توان گفت اینک بخش بزرگی از جامعه‌ای که هیچ نماینده و صدایی در ساخت قدرت ندارد خود مستقیماً برای طرح مطالبات و گرفتن حق خویش به صحنه آمده است. همه قرائن حاکی از آن است که این کاروان را سر باز ایستادن نیست... از زاویه‌ای دیگر، با به بن‌بست رسیدن تغییر از مسیر صندوق رأی، بیش از پیش، اذهان بسیاری از ایرانیان، به خصوص فعالان سیاسی و کسانی که به مباحث راهبردی توجه دارند، به سمت راه‌های دیگری برای ایجاد تغییر ایران معطوف گردیده است. دو راهبرد در این میان پررنگ تر می‌نماید: خیابان، کمک خارجی.

در شماره ۲۸ میهن (اپوزیسیون و قدرت‌های خارجی) به ابعاد مختلف مسئله «کمک خارجی» پرداخته ایم. در چند سال اخیر بخش زیادی از فعالان سیاسی، بیشتر از هر زمان دیگر، دارند در باره عنصر «خیابان»، جنبش‌های اجتماعی و پیامدها و چشم اندازهای احتمالی آن، از زوایای گوناگون بحث و گفتگو می‌کنند.

در این شماره میهن با تمرکز بر این مسئله مهم می‌خواهیم ببینیم این اعتراضات و خیزش‌ها و جنبش‌ها چه خاستگاهی دارند، چه مسیری را طی می‌کنند، چه سرانجامی خواهند داشت و آیا می‌توان به صورت کلان به عنوان یک عنصر مولد تغییر در ساختار قدرت در ایران روی آنها حسابی راهبردی گشود؟

بخش مهمی از این اعتراضات ماهیت صنفی و مطالبه‌محور دارند؛ آیا این اعتراضات در سطح صنفی باقی خواهند ماند یا به سطحی سیاسی و دگرگونی‌طلب در ساختار سیاسی فراخواهند روئید؟

مسئله سازماندهی و رهبری این اعتراضات اینک چگونه است و در آینده چه شکل یا اشکالی می‌توان برای آن پیش‌بینی کرد.

نقش و وظیفه نیروهای سیاسی در برابر این اعتراضات و جنبش‌ها چیست؟

و بالاخره؛ حکومت چه راهکاری را برای برخورد با این اعتراضات در پیش گرفته و در آینده چه برنامه‌هایی خواهد داشت؟

خلاصه این که این اعتراضات، خیزش‌ها و جنبش‌ها چه نقشی در ساختن ایران آینده خواهند داشت.

مجموعه این مباحث را در شماره ۴۴ میهن تحت عنوان

مردم، حکومت

خیابان، میدان

به بحث گذاشته‌ایم.

شورای دبیران نشریه میهن

«سیاست» حلقه مفقوده ابر جنبش اجتماعی در ایران

علی افشاری



استمرار و گسترش حرکت‌های اعتراضی در سال‌های گذشته از اتفاقات مهم در عرصه عمومی ایران بوده است. افشار مختلفی از معلمان، پرستارها و دیگر اعضای کادر درمان، کارگران، وکلای دادگستری، مدافعان حقوق بشر، نویسندگان، اساتید دانشگاه، بازنشسته‌ها، مال‌باخته‌های موسسات مالی، کارکنان دولت و نهادهای حاکمیتی، کشاورزان و قومیت‌ها در چند سال گذشته و بویژه بعد از دی ۱۳۹۶ اعتراضات میدانی برگزار کرده‌اند. این اعتراضات بر بستر موضوعات صنفی و اقتصادی شکل گرفته‌اند اما به دلیل انسداد سیاسی، برخورد سرکوب‌گرانه نظام، بی‌کفایتی و بحران ناکارآمدی عمیق حکومت و دشواری تحقق مطالبات انباشته‌شده عملاً سیاسی شده‌اند. مشکلات ساختاری نیز باعث شده تا صنفی «سیاسی» شود.

تا کنون در پرتو شواهد موجود تقریباً با قطعیت می‌توان گفت وجه مشترک اعتراضات مواردی چون «رویکرد ساختار شکنانه»، «نارضایتی از کلیت نظام جمهوری اسلامی»، «زوال نهاد ولایت فقیه»، «کنار رفتن خامنه‌ای از قدرت»، «طرد توأمان اصول‌گرایان و اصلاح طلبان» و «نادیده گرفتن شکاف داخل نظام»، «مخالفت با سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی بخصوص در سوریه»، «مخالفت با روحانیت‌سالاری»، «تاکید بر جدایی دین و دولت و نفی حکومت دینی»، «عدالت طلبی»، «اعتراض به تبعیضات و اختلافات طبقاتی» و «مبارزه با فساد» بوده است.

این مسائل باعث شده تا فراروئیدن حرکت‌های اعتراضی به جنبش‌های اجتماعی نیرومند با پیچیدگی‌های بیشتری مواجه شود. اگرچه نظریه‌های متعددی پیرامون «جنبش اجتماعی» وجود دارد و تفاوت‌های با انقلاب نیز باید مورد توجه قرار بگیرد اما مختصات سیاسی کنونی ایران این فرضیه را قوت می‌بخشد که تکامل و موفقیت ابرجنبش اعتراضی نیازمند گسترش به رویکرد انقلابی است.

پیش از آنکه ویژگی جنبش اجتماعی تشریح شود، لازم است تا تفاوت آن با کنش سیاسی معطوف به قدرت تبیین شود. کارکرد درست جنبش‌های اجتماعی و عملکرد موثر نیروهای سیاسی، نیازمند تفکیک مرزهای مفهومی و کارکردی آن دو نقش است. اما این تمایز مانعی برای همکاری در حوزه علائق مشترک نیست. هر فردی می‌تواند هر دو نقش را با رعایت تفاوت‌های آنها بر عهده بگیرد.

اما شکل و موضوع فعالیت در این دو عرصه متفاوت است. نیروهایی که در جنبش‌های اجتماعی فعالیت می‌کنند مطالبه محور هستند و خواست‌های معینی را مطرح می‌کنند. برای آنها شکل و چگونگی تحقق این خواست‌ها اهمیت اولیه ندارد. حرکت و تکاپوی شان تا جایی پیش می‌رود که خواست‌ها تحقق یابند.

جنبش‌های اجتماعی کارکرد حزبی و تلاش معطوف به کسب قدرت سیاسی ندارند. یک فعال دانشجویی،

و تمهیدات مختلف و چندلایه دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی به مانند گذشته توانایی ندارند. دانشجویان، کارگران، زنان و اهالی رسانه که به صورت سنتی در ایران بر چسب جنبش به آنها الصاق شده است اکنون فعالیت مستمر و تشکیلاتی چون گذشته ندارند و در دوران افول خود به سر می‌برند. جنبش دانشجویی و تا حدی جنبش کارگری در سنت سیاست ایران در تاریخ معاصر خصلت سیاسی نیز دارند و فقط بازتاب دهنده خواسته‌های صنفی و درون‌گروهی نبوده‌اند.

علاوه بر این، گسترش فضای مجازی نیز تغییراتی در سپهر عمومی ایران ایجاد کرده‌است. اگرچه فناوری‌های نوین اطلاعاتی و بویژه شبکه‌های اجتماعی مجازی در انتشار سریع اطلاعات، حساسیت‌سازی ظرفیت‌های بالا و موثری برای جامعه ایران و نیروهای مستقل و منتقد ایجاد کرده‌اند اما گسست آنها از فضای واقعی و آسیب‌پذیری آنها در برابر مواردی چون «انتشار اخبار دروغ و جهت‌دار»، «امکان شکل‌دهی فضای مصنوعی از طریق کاربرهای فیک و خرید و فروش لایک‌ها و فالورها»، «تخبه‌ستیزی» و «ترویج عوامی‌گری و گرایش‌های پوپولیستی» به نوبه خود توان مردمی برای تغییر را تضعیف کرده‌است. همچنین آنها نوعی رضایت کاذب نیز در برخی از کاربران در بیان اعتراض و تحقق خواسته‌ها ایجاد نموده‌اند.

های زیادی را در خود جای دهد و به سمت حرکت جمعی رهنمون سازد. برخورد های دفعی، سخت گیرانه، انضباط بیش از حد و یا تاکید زیاد بر رعایت سلسله مراتب موانعی هستند که جذابیت جنبش برای موفقیت را زایل می سازند. هم چنین بزرگ نمایی ها، فریبکاری و

اهمیت کلیدی دارد. یکی از خصوصیات مهم جنبش های اجتماعی هم افزایش است. هم افزایشی یا سینوزی در حالت کلی بدین معنا است که دو یا چند عنصر از طریق همکاری و یا همیاری تأثیری بر همدیگر می گذارند که این تأثیر از جمع نتایج حاصل از کار جداگانه و مستقل

یک کنشگر حقوق زنان و یک فعال کارگری به دنبال دولتمرد شدن و یا دریافت سهمی در قدرت نیست. او نمی خواهد نماینده مجلس، وزیر و یا رئیس جمهور شود. انگیزه فعالیت او دستیابی به مطالباتی است که که متکی به یک گفتمان تعمیم بخش است.

جنبش های اجتماعی مطالبه محور می کوشند تا با خلق قدرت اجتماعی بر قدرت سیاسی تأثیر بگذارند. سمت گیری جنبش های اجتماعی به سمت وجه نهادی قدرت است تا چه به صورت اصلاح طلبانه (رفرمیستی) و چه تغییر رادیکال (انقلابی) آن را تحت تأثیر قرار دهند تا با درخواست ها و اهداف جنبش همراه و سازگار گردد.

بنابراین نگاه آنها به قدرت از منظر بازیگری در عرصه قدرت سیاسی نیست. بلکه به عنوان ناظر فعال می خواهد زمین بازی و قواعد آن تضمین کننده، نگهدارنده منافع و مطالبات جنبش های فوق باشد. رویکرد جنبشی موقعی شکل می گیرد که در چارچوب نهادهای موجود خواست خود را ناممکن ارزیابی می کند بنابراین تغییرات بزرگتری در سطح نهادی اعم از تغییرات ساختاری و یا نهادسازی جدید را دنبال می کند. رویه ها و سازوکار موجود پاسخگوی توقعات کنشگران جنبش اجتماعی نیست. البته کنش سیاسی نیز در شرایطی حالت جنبش اجتماعی به خود می گیرد. از این منظر جنبش اجتماعی که حالت سیاسی پیدا کرده است باید ویژگی های خاصی داشته باشد که در حرکت های اعتراضی موجود در سپهر سیاسی ایران غایب هستند.

بر مبنای نظریه «نیل اسلمسر» یک جنبش اجتماعی برای شکل گیری و موفقیت به شش مرحله نیاز دارد: «زمینه ساختاری»، «فشار ساختاری»، «گسترش باورهای تعمیم یافته»، «عوامل شتاب دهنده»، «حضور رهبران کارزماتیک»، «عملکرد کنترل اجتماعی و سرکوب سیاسی». البته در شرایط امروز رهبری لزوماً نیاز به کارزماتیک (فره مند) بودن ندارد رهبری بیشتر در جایگاه «تشویق کننده»، «بسیج کننده»، «هماهنگ کننده» و «هدایت کننده» جنبش در مسیر تحقق اهداف جمعی ضرورت دارد.

حرکت های اعتراضی کنونی در حوزه صنفی - معیشتی نیاز دارد نخست به جنبش اجتماعی ارتقاء پیدا کنند یعنی دارای رهبری و سازماندهی و دوام فعالیت شوند. سپس آماده الحاق به جنبش های اجتماعی دیگر و جنبش سیاسی دمکراسی خواهانه بشوند تا کلیت نظام سیاسی و ضرورت تغییر آن را مطالبه کنند. تحقق کامل، حتی بخشی و پایدار مطالبات آنها به تغییرات بزرگ و ساختاری سیاسی گره خورده است.

به موازات آن، اپوزیسیون سیاسی بایسته است تا آمادگی و توان خود برای شکل دادن یک ابرجنبش اجتماعی با محوریت سیاست را نشان دهد. سیاست به معنای تغییر نهادی و دگرگون کردن بنیادین مناسبات قدرت است. در حال حاضر این ظرفیت وجود ندارد. کنشگران سیاسی و گروه های اپوزیسیون به صورت پراکنده فعالیت می کنند منتهی آنان در موقعیت مطلوبی نیستند که اعتماد عمومی را جلب کنند. این اقدام البته فراتر از اراده گرایی است باید مهارت، نیروی لازم و ظرفیت کار جمعی و اجتناب از هژمونی (برتری طلبی) بوجود آید و از همه مهمتر فضای پلیسی موجود تغییر پیدا کند. تضعیف دستگاه سرکوب با استمرار و تقویت اعتراضات پراکنده و جداگانه موجود و مقاومت نیروهای سیاسی و اجتماعی معترض و منتقد بدست می آید تا قدرت سرکوب فرسوده شود.

در این چارچوب و در گام های اولیه و میانی هم افزایشی

در این مطلب تلاش می شود تفاوت بین حرکت های اعتراضی و جنبش اجتماعی در معنای محصل آن تبیین شده و سپس چگونگی شکل گیری ابرجنبش اجتماعی بعد از ارتقاء حرکت های اعتراضی به جنبش اجتماعی و آمادگی نیروهای سیاسی اپوزیسیون برای هدایت خیزش های اجتماعی با تاکید بر اهمیت هم افزایی تلاش ها در افق زمانی کوتاه مدت و میان مدت شرح داده شود.

رفتارهای متوهمانه نیز عواملی هستند که جنبش های اجتماعی را بر زمین زده و میل به فعالیت در آنها را کاهش داده و یا از بین می برند. ممکن است با تکیه بر هیجان سالاری و ارائه چهره غیر واقعی بتوان در کوتاه مدت جمعی را به حرکت وا داشت ولی خیلی زود تب فعالیت این جمع پایین می آید، وقتی می بینند ادعاها با واقعیت نمی خواند و یا نمود به مراتب بیشتر از بود است. در این وضعیت افراد اغلب دچار سرخوردگی می شوند. تهییج و بسیج در حد مشخصی لازم است، ولی نباید فاصله پرنشدنی با واقعیت داشته باشد.

هم افزایشی در فعالیت واقعی پدید می آید نه در حرکات نمایشی. افراد در مواجهه با تلاش صادقانه و جدی با یکدیگر است که الهام گرفته و بر انگیزه می شوند، و شور و شوق بیشتر برای فعالیت پیدا می کنند. به خصوص تظاهرات ها و میتینگ ها حوزه هایی برای ارتقاء روحی و عملی جنبش های اجتماعی است. به میزانی که جمعیت حضور یافته بیش از انتظار باشد، هم افزایشی و لحظات تعیین کننده نیز در گردهمایی مردم افزایش می یابد. اما اگر شمار حاضران از حد تصور کمتر باشد، تأثیری منفی بر جای خواهد گذاشت.

اینجا است که مدیریت انتظارات و توقعات توسط رهبری جنبش نقشی کلیدی در حفظ و گسترش برهم افزایشی دارد. کلا نقش رهبری و اعضای برجسته جنبش در انباشت و توسعه برهم افزایشی خیلی مهم است. بر هم افزایشی امر ثابتی نیست که به ناگاه بوجود بیاید و تحت هر شرایطی نیز باقی بماند. بلکه امر پویا و متغیری است که نیاز به حفظ و مدیریت دارد.

مزیت و مرکز قدرت جنبش های اجتماعی هم افزایشی است که باعث موفقیت آنها می شود. سینوزی قدرت جدیدی خلق می کند که موازنه قوا را به نفع جنبش تغییر می دهد. در حالی که در شرایط عادی نیروی افراد مشخص است و در قالب موازنه قوای موجود مهار می شود.

بنابراین در کوتاه مدت و میان مدت توجه و سرمایه گذاری بر هم افزایشی در سطح داخلی و بیرونی جنبش های اجتماعی و حرکت های اعتراضی امر کلیدی برای دستیابی پایدار مطالبات اقشار مختلف اجتماعی و گذار به دمکراسی و توسعه پایدار در ایران است.

در مجموع در این مطلب تلاش شد تا تفاوت بین حرکت های اعتراضی و جنبش اجتماعی در معنای محصل آن تبیین شده و سپس چگونگی شکل گیری ابرجنبش اجتماعی بعد از ارتقاء حرکت های اعتراضی به جنبش اجتماعی و آمادگی نیروهای سیاسی اپوزیسیون برای هدایت خیزش های اجتماعی با تاکید بر اهمیت هم افزایی تلاش ها در افق زمانی کوتاه مدت و میان مدت شرح داده شود.

عناصر بیشتر است. در این حالت می گویند هم افزایشی حاصل شده است. میزان هم افزایشی را می توان با محاسبه برآیند کارگروهی و از هم محاسبه مجموع نتیجه کار تک تک افراد در حالت کار جدا، یا منفرد و سپس کسر کردن نتیجه محاسبه اول از دوم بدست آورد.

جنبش های اجتماعی معمولاً این نیروی کار را خلق می کنند و نتیجه فعالیت مشترک افراد به مراتب بیشتر از جمع جبری فعالیت های فردی اشخاص است. و همین مسئله شاید باعث تعجب و شگفتی اعضاء جنبش ها شود. اغلب نتیجه کار فراتر از تصور اعضای جنبش است. البته رهبری موثر و کارآمد شرط لازم برای بهره گیری درست از این هم افزایشی است و گرنه ممکن است این انرژی خارق العاده تلف شود.

وقتی چند گروه و شبکه جمع می شوند، با هم کار مشترکی را شروع می کنند، یا خواسته یکسانی را مطرح می کنند با یکدیگر امیدوار شده و یا ترس های شان را با هم قسمت می کنند. ناگاه گویی روحی جمعی در آنها شکل می گیرد که تحت اراده ای به مراتب قوی تر از نیروی تک تک افراد قرار دارد. این اراده برتر به جنبش قدرتی فوق العاده می بخشد.

مثلاً مردمی که در اعتراضات خیابانی همدیگر را می بینند، از مشاهده یکدیگر انرژی می گیرند و روحیه آنها افزایش ملموسی پیدا می کند. این رویارویی بر هم افزایشی خیره کننده ای را خلق می کند که منجر به اوج گیری جنبش می گردد. راز قدرت جنبش اجتماعی در این هم افزایشی است. در حالت رکود و بی تحرکی چنین توانی وجود ندارد.

البته این هم افزایشی به یکباره و به خودی خود حاصل نمی شود و شرایطی دارد. نخست باید سطحی از انگیزه و خوشبینی در بین گروه ها و افرادی فعال در جنبش به وجود بیاید. آنها باید به جنبش احساس تعلق بکنند و آن را از خود بدانند. ایجاد هم افزایشی به تحقق شرایط مشخصی نیاز دارد.

ایجاد فضایی مطلوب که در آن هر کس فکر کند، این امکان را دارد که بنا به صلاح دید خود و در هماهنگی با جمع می تواند در خدمت به کار گروهی باشد، در یک جنبش نشاط و تحرک ایجاد می کند. هم افزایشی به فعالیت داوطلبانه و پر شور افراد شتاب بخشیده و آنها را به سمت فعالیت حداکثری سوق می دهد. در چنین شرایطی است که اعضاء جنبش های اجتماعی آماده پرداخت هزینه می شوند و هم چنین ایثار و از خود گذشتگی و صفنا پذیری را جلوه گر می سازند.

مروری بر جنبش های اجتماعی فراگیر و موفق این واقعیت را روشن می سازد که آنها بستر مناسبی را برای ایجاد هم افزایشی فراهم کرده بودند. انعطاف و دامنه پذیرش جنبش به قدری وسیع بوده که توانسته گروه

دولت از ملت جداست؟

امین بزرگیان



ملت نه تنها محدود به نظام‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک نمایندگی نیست که شامل اشکال دموکراتیکش هم می‌شود.

شکاف همیشگی دولت و ملت به ماهیت روابط قدرت باز می‌گردد. نمایندگان چه موقتی باشند چه دائم، حافظ نظم موجودند. هیچ کسی نمی‌تواند موقعیت برتر خودش را ساقط کند. قانون‌گذار به ضرر خودش قانون نمی‌نویسد. در واقع آنها به محض ورود به ساختار قدرت،

پشت آن خط تیره می‌روند. ما فضایی بین حاکمان و محکومان در دولت مدرن نداریم. این موقعیت خیالی تماماً به فیلم‌ها و اسطوره‌ها نقل مکان کرده است.

اگر تفاوتی وجود داشته باشد نه در ماهیت «نظام‌های سیاسی» که در «امر سیاسی» است. در ساختارهای دموکراتیک امر سیاسی دربردارنده بخش مهمی است بنام حوزه عمومی. ما در این جوامع جامعه مدنی‌ای داریم که می‌تواند در برابر دولت، مقاومت‌هایی را صورت‌بندی کند. این جامعه مدنی برخلاف تصور شرقی-استبدادزده‌ی ما هدیه مثلاً حکومت یا دولت فرانسه به مردم نیست، بلکه فضاهایی است که در طول سده‌ها جامعه، در جنگی عینی یا حقوقی - که مبارزه می‌نامیم- از دولت مرکزی پس گرفته است.

دو:

این مقدمات لازم بود که سوال‌مان را بهتر و در وضعیت حاضر خودمان بفهمیم. در جامعه ایران با یک جامعه مدنی ضعیف و بی‌رمق، چه نسبتی است بین دولت و مردم؟ خیلی کار سختی نیست که بگوییم شکاف بین مردم و دولت حداقل در شهرهای بزرگ در طی سال‌های بعد از دهه ۶۰ و سیاست‌های اقتصادی و سیاسی حکومت و فروریختن اقتدار کارزماتیک بیشتر شده است. تا اینجا همچون هر جامعه مدنی، مردم «نارضایتی» پیدا کردند. ناراضی بودن، ویژگی انسان مدرن است.

یکی از سؤال‌های مهم در مواجهه با سیاست مدرن این است که اتباع یک دولت، در چه نسبتی با آن دولت قرار دارند؟ آیا مردم یک کشور را می‌توان از حاکمان‌شان متمایز کرد؟ این پرسش از این حیث اهمیت بیشتری یافته است که در گفتمان حاکم بر مدافعان تحریم حکومت ایران و نیز سرنگونی رژیم، این جداسازی از حیث حقوق بشری حیاتی است تا آنها متهم به «اقدام علیه مردم» نشوند. و بالطبع از سوی دیگر تنها راه حل جلوگیری از تحریم و جنگ برضد ایران را برخی فعالان سیاسی، تأکید بر یگانگی و به هم پیوستگی دولت و مردم می‌دانند. از نظر آنان این جداسازی ناممکن بوده و تحریم یا سقوط و تضعیف اولی (نظام)، به ناپودی دومی (مردم) می‌انجامد. این گفتار جدید با آنکه در ابتدا از مسأله مخالفت با تحریم و جنگ و تجمعات دفاع از مذاکرات هسته‌ای آغاز شد، به تدریج تا جایی پیش رفته که عملاً به یکی از نیروهای پشتیبان گفتمان رسمی، فارغ از مسأله جنگ و تحریم تبدیل شده است. این شاید جدیدترین بدنه‌ی سکولار طبقه‌ی متوسط حامی حکومت باشد که خود را حول و حوش گفتمان «امنیت ملی» سازمان داده است.

یک:

به پرسش نخستین بازگردیم: آیا مردم یک کشور را می‌توان از حاکمان‌شان متمایز کرد؟ معنای آن خط تیره بین دولت و ملت چیست؟ در نگاه اول پاسخ ساده بنظر می‌رسد: روشن است که یک دولت غیردموکراتیک چون نماینده «مردم» نیست در فاصله و شکافی عمیق با اوست و از او متمایز است و بالعکس برای اتباع یک حکومت برآمده از رأی مردم، این یگانگی و همسانی بیشتر وجود دارد. اما مسأله به این سادگی نیست. چه در تحقیقات اجتماعی و چه از حیث نظری همواره -فارغ از میزان دموکراتیک بودن حکومت‌ها- شکافی بین دولت و ملت وجود دارد که برآمده از ماهیت سیاست و روابط قدرت است که حتی در دموکراسی‌های نمایندگی نیز ترمیم نشده و چه بسا عمیق‌تر هم شده است. طغیان مردم در کشورهای غربی علیه احزاب شناخته شده سیاسی، جریانات مرسوم لیبرال و سوسیالیست و بر آمدن نیروهای جدیدی که حتی صراحتاً در تضاد با ارزش‌های روشنگری و دموکراتیک هستند، راوی این شکاف است. پس یکی نبودن دولت و

مرحله دوم بعد از ظهور توانایی نارضایتی، تلاش برای ساختن جامعه مدنی و مجموعه سازهایی برای بیان این نارضایتی است. جنبش دوم خرداد در واقع آغاز این مرحله دوم بود که بعد از یک اوج‌گیری سریع و شدید به شدت سرکوب شد و تا اکنون هم جامعه مدنی در کنترل حکومت باقی مانده است.

هر چند حکومت توانسته است جامعه مدنی را کنترل کند، اما نارضایتی را نتوانسته از بین ببرد، هیچوقت هم نخواهد توانست.

شما وضعیتی را از حیث روانشناختی فرض کنید که کودکی عضوی از بدنش درد می‌کند اما زبانی برای بیان دردش ندارد. اگر مادر این درد را طولانی مدت متوجه نشود، آسیب تنها در محدوده جسمی باقی نمی‌ماند و روان فرد را شاید تا آخر عمر درگیر خود کند.

جامعه ما جامعه توانمندی است از حیث اینکه معترض وضعیتش است اما همزمان بطور متناقضی در بیان آن (یعنی داشتن و ساختن جامعه مدنی) ناتوان است. از دل این تناقض چه چیزی برآمده است؟ بخش عمده‌ای از آن توانایی و میل به بهبود به جای ظهور سازنده، انتقادی و پیگیرانه در جامعه مدنی به جاهای مخفی، خودشیفتگی‌ها، شکل‌های بدیل و مجازی و از همه دهشتناک‌تر ساختن زندگی‌های شخصی منتقل شده است؛ نوعی بازگشت سیستم و اندیشه ملوک الطوائفی در دل زندگی شهری

ادامه در صفحه ۲۲



با سرکوب جنبش‌های اجتماعی، زمینه برای یک انفجار بزرگ اجتماعی علیه رژیم اسلامی آماده می‌شود

شاهرخ بهزادی



اجتماعی، ایجاد فاصله طبقاتی از جمله دلایل عمده این طغیان مردمی بود. برخورد خشونت‌آمیز حکومت با مردمی که به خیابان آمده بودند و نشیندن فریاد خشم و عدم درک پیام آنان فقط می‌تواند وخامت اوضاع را افزایش دهد و زمینه را برای یک حرکت بزرگ تر اعتراضی، حرکتی انقلاب گونه و انفجاری با پیامدهای بسیار ویرانگر برای حاکمیت نظام اسلامی مهیا کند.

سرکوب سازمان یافته جنبش‌های اجتماعی در ایران توسط حاکمیت رژیم اسلامی، جنبش‌هایی که برای گشایش فضای سیاسی مبارزه می‌کنند و همچنین ضعف ذاتی این جنبش‌ها، زمینه‌های یک بحران بزرگ اجتماعی در ایران را ترسیم می‌کند. بحرانی که می‌تواند با حرکت‌های گسترده اعتراضی و خشونت آمیز توده‌های مردمی همراه شود و ماهیتی بشدت ساختار شکنانه و انقلابی به خود بگیرد و همانند یک زلزله شدید، ساختار حاکمیت نظام اسلامی را به چالش بکشد. حرکت‌های اعتراضی و خشونت بار دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ در بیش از صد شهر ایران که طی آن صدها نفر جان باختند را می‌توان به منزله پیش لریزه‌های این زلزله بزرگ سیاسی و اجتماعی پیش رو در حافظه تاریخی ملت ایران ثبت کرد.

«سیاست‌های منطقه‌ای [حاکمیت] منجر به تحریم‌های گسترده بین‌المللی شده که بر زندگی روزمره مردم تأثیر می‌گذارد. در این شرایط، فقط بخش کوچکی از جامعه از این وضعیت تحریمی سود اقتصادی می‌برند، در حالی که اکثریت مردم، به‌ویژه کارگران و معلمان، حتی حداقل امکانات لازم را برای زندگی ندارند.»

در حالی که خط فقر برای یک خانوار ۴ نفره در ایران حدود ۱۲ میلیون تومان (۴۰۰ یورو) در ماه تعیین شده است، به نظر چندین اقتصاددان ایرانی که در نشریات داخلی بازتاب یافته است، حداقل ۵۵ درصد از جمعیت ۸۱ میلیون نفری ایران در وضعیت بسیار ناپایدار معیشتی قرار دارند.

حقوق ماهانه یک معلم در آغاز کار ۳،۵ میلیون تومان است و افزایش حقوق پیش بینی شده از سوی دولت به هیچ وجه نمی‌تواند افزایش قیمت‌ها را که ناشی از تورم بیش از ۴۰ درصدی است پوشش دهد.

در نیمه ماه ژانویه گذشته معلمان در بیش از ۸۰ شهر ایران اقدام به تظاهرات کردند، تظاهرات ۱۳ دسامبر گذشته در ۱۰۳ شهر کشور برگزار شد.

کامران، یک کارگر ساختمانی در سمنان که در تظاهرات شرکت می‌کند به گزارشگر لوموند می‌گوید: «افزایش ۲۳ درصدی حداقل دستمزد کارگر در سال گذشته کافی نیست و او و خانواده سه نفری

افزایش ۳۰۰ درصدی ناراضی‌های اجتماعی در طول سال جاری

طی هفته‌ها و ماه‌های گذشته فضای اجتماعی در ایران شاهد گسترش تجمعات و تظاهرات مسالمت آمیز قشرهای وسیعی از مردم ایران است که از شرایط گرانی و تورم به شدت رنج می‌برند و به خیابان‌ها می‌آیند و خواستار افزایش حقوق و دستمزد خود هستند. غزال گلشیری در گزارشی که در روز دوم فوریه سال میلادی جاری در روزنامه فرانسوی لوموند منتشر شد، می‌نویسد: «در ایران هیچ روزی نمی‌گذرد که هزاران نفر از کارمندان دولت، معلمان، کارگران، پرستاران، رانندگان اتوبوس، قضات و حتی زندانبانان... در یک میدان یا مقابل یک ساختمان رسمی دولتی تجمع کرده و خواستار افزایش حقوق یا مستمری و بهبود شرایط کاری خود نشوند. در روزهای اخیر بازنشستگان وزارت مخابرات، معلمان و کارگران بار دیگر به خیابان‌های تهران، اردبیل، کرمانشاه، سمنان، همدان و مشهد ریخته‌اند.»

به گفته محمد حبیبی، سخنگوی کانون صنفی معلمان ایران، افزایش تظاهرات و تجمعات مرتبط با وضعیت اقتصادی و معیشتی بیش از هر چیز اعتراض آنان نسبت به «بی‌کفایتی رهبران و تداوم فساد سیستماتیک در کشور است». او می‌گوید:

اکنون بخش بزرگی از مردم کشورمان به این مرحله از آگاهی رسیده‌اند که رژیم‌هایی که با نام دین و با دروغ و تزویر بر آنان حکومت می‌کنند، رژیمی پشیدت خودکامه و استبدادی است که ساختاری کاملاً مافیایی دارد. رژیمی که هیچگونه بازگشایی سیاسی را بر نمی‌تابد و به تجربه ثابت کرده است که به هیچ وجه ظرفیت اصلاح شدن ندارد. رژیمی که همانند یک شبکه بزرگ مافیایی بر منافع اقتصاد ملی چنگ انداخته است و ثروت‌های ملی کشور را به قیمت تخریب اقتصاد ملی و آب و خاک این سرزمین کهن به نفع اقلیتی کوچک غارت می‌کند و در همان حال اکثریت مردم کشور را دچار مشکلات شدید معیشتی کرده و نیمی از مردم کشور را در ورطه‌های هولناک فقر فرو انداخته است.

حرکت‌های اعتراضی و گسترده دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ پیامد مستقیم مسدود شدن تمامی راه‌های مسالمت آمیز تغییرات تدریجی اجتماعی و سیاسی در نظام اسلامی در دو دهه گذشته است. در واقع می‌توان گفت که این اعتراضات طغیان مردمی بود که خشم فرو خورده و سرخوردگی عمیق خود را از عملکرد سیاسی و اقتصادی حکومت ولایی نشان دادند: بحران اقتصادی ناشی از مدیریت ناکارآمد اقتصادی، گسترش سیستماتیک فساد و ساختار مافیایی در کشور، گسترش فقر، زیر پا گذاشتن وعده‌های عدالت



اش) همسر و فرزندش) با مشکلات شدید معیشتی روبرو شده اند، به نحوی که قیمت گوشت، شیر، ماست و پنیر آنقدر افزایش یافته که برای خانواده او امکان مصرف این محصولات وجود ندارد.»

علی کدیور استاد و پژوهشگر جامعه شناسی و مطالعات بین المللی در کالج بوستون آمریکا در باره علت افزایش و گسترش تظاهرات و تجمعات اجتماعی در ایران به لوموند می گوید: «اعتماد مردم نسبت به نهادهای سیاسی انتخابی در کشور، مانند مجلس و یا شوراهای ولایتی کلاً از بین رفته است. در چنین حالتی و در شرایطی که وضعیت اقتصادی کشور بیش از پیش رو به وخامت می رود، جامعه تلاش می کند راه هایی برای ابراز ناخوشودی خود بیابد و تظاهرات یکی از این راه ها است.»

در حال حاضر این تظاهرات و تجمعات هنوز با سرکوب گسترده و خشن حاکمیت مانند اعتراضات آبان ماه ۹۸ روبرو نشده است. علی کدیور می گوید: «این جنبش ها کاملاً سازماندهی شده اند، مطالبات مشخصی را دنبال می کنند و از خطوط قرمزی که توسط علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی ترسیم شده، عبور نمی کنند.» به نظر علی کدیور «این جنبش ها، استراتژی مؤثری را دنبال می کنند: ضمن مذاکره با مسئولین سیاسی، نبرد خود را در عرصه عمومی ادامه می دهند.»

لوموند می نویسد که با این وجود، تظاهرات و تجمعات مسالمت آمیز معلمان و کارگران بدون واکنش حاکمیت نبوده است. امروز ده ها نفر از معلمان و کارگران برای فعالیت های سندیکایی خود در زندان هستند و یا تحت پیگرد قرار گرفته اند. محمد حبیبی، سخنگوی کانون صنفی معلمان ایران بین سال های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ به اتهام «برگزاری تجمع اعتراضی که امنیت ملی را خدشه دار کرده است» در زندان بوده است. کامران، کارگر سنندجی که پس از اعتراضات آبان ۹۸ به مدت سه ماه در سلول انفرادی بوده است، پس از آزادی موقت به اتهام اقدام علیه امنیت کشور به ۶ سال زندان محکوم شده است و باید به زودی خود را برای طی محکومیت خود به مقامات قضایی زندان معرفی کند.

جنبش ها و حرکات اعتراضی از دیدگاه جامعه شناسی

آلن تورن، جامعه شناس برجسته فرانسوی و یکی از تئوریسین های شناخته شده جهان در باره جنبش های اجتماعی، اصول سه گانه ای را برای موجودیت یافتن این جنبش ها پیشنهاد می کند:

اصل نخست، «هویت» است و این اصل به ترکیب کسانی بازمی گردد که در جنبش اجتماعی شرکت می کنند. به دیگر بیان باید مشخص باشد که یک جنبش اجتماعی از چه افرادی تشکیل شده، سخنگوی چه افراد و گروه هایی است و از چه منافع دفاعی و یا محافظت می کند.

دوم، اصل «مخالفت» و یا «ضدیت» است. بنا براین اصل، همیشه در مقابل یک جنبش اجتماعی نوعی مانع یا مقاومت قرار دارد و جنبش همواره در تلاش برای درهم شکستن آن است. به بیان دیگر، جنبش اجتماعی همواره شخص یا نهاد و نیروی خاصی را هدف کنش خود قرار می دهد. بدون اصل «مخالفت» جنبش اجتماعی نمی تواند وجود داشته باشد. اکثر جنبش های اجتماعی همیشه با وضع موجود مخالفند و اهداف خود را در تعارض با آن می بینند. اصل سوم، «دیدگاه مشترک» شرکت کنندگان

در یک جنبش اجتماعی است. یک جنبش اجتماعی به نام ارزش ها یا ایده هایی آغاز می گردد و کنش آن نیز از اندیشه و عقیده های سرچشمه می گیرد که در گسترش و پیشرفت آن تلاش می کند. دلایلی که باعث کنش یک جنبش اجتماعی می شود، ممکن است در چهارچوب منافع ملی، آزادی و حرمت انسانی، رفاه و خوشبختی جمعی، حقوق انسانی، سلامت همگانی، و... باشد.

در اصطلاح نئوهگلیست ها، می توان گفت که یک جنبش اجتماعی با: هویت، مخالفت و کلیت آن مشخص می شود. بنابراین، یک جنبش اجتماعی، یک کنش جمعی خواسته شده و سازمان یافته است که از

را شناسایی می کند که هدف آنها اصلاح یک یا چند جنبه مهم سازمان اجتماعی و فرهنگی در جامعه است. وی این سه نوع تعارض اجتماعی را «رفتار جمعی»، «مبارزه اجتماعی» و «جنبش اجتماعی» می نامد. تورن مانند «نیل ژوزف اسملسر» جامعه شناس آمریکایی پیشنهاد می کند که «رفتار جمعی» را به آن دسته از کنش های تعارض گونه اطلاق کنیم که برای دفاع، بازسازی یا تطبیق یک عنصر بیمار نظام اجتماعی، خواه ارزشی، هنجاری، یا در رابطه با اقتدارگرایی یا «خود جامعه» تلاش می کند. اگر برعکس، تعارض اجتماعی به عنوان مکانیسم هایی برای اصلاح تصمیم ها یا سیستم های تصمیم گیری در جامعه

سرکوب سازمان یافته جنبش های اجتماعی در ایران توسط حاکمیت رژیم اسلامی، جنبش هایی که برای گشایش فضای سیاسی مبارزه می کنند و همچنین ضعف ذاتی این جنبش ها، زمینه های یک بحران بزرگ اجتماعی در ایران را ترسیم می کند. بحرانی که می تواند با حرکت های گسترده اعتراضی و خشونت آمیز توده های مردمی همراه شود و ماهیتی بشدت ساختار شکنانه و انقلابی به خود بگیرد و همانند یک زلزله شدید، ساختار حاکمیت نظام اسلامی را به چالش بکشد. حرکت های اعتراضی و خشونت بار دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ در بیش از صد شهر ایران که طی آن صدها نفر جان باختند را می توان به منزله پیش لرزه های این زلزله بزرگ سیاسی و اجتماعی پیش رو در حافظه تاریخی ملت ایران ثبت کرد.

طریق آن کنشگران یک طبقه اجتماعی، آگاه از هویت و منافع خود، در یک موقعیت تاریخی کاملاً مشخص، با یک دشمن مشخص و مورد هدف قرار گرفته برای بدست گرفتن و جهت دادن به واقعیت تاریخی (ویژگی آنچه در طول تاریخ پدیدار شده یا توسعه یافته است: مانند ایده ها، اعمال، نهادها و غیره) مبارزه می کنند. در دیدگاه تورن جنبش های اجتماعی پدیده هایی استثنایی نیستند، بلکه دائماً در قلب حیات اجتماعی جاری هستند. آلن تورن در تحلیل خود از پیدایش جنبش ها به عامل «تاریخمندی» اشاره می کند. از نظر تورن برای ایجاد تغییر در جامعه باید به شناخت فرآیندهای اجتماعی موجود در جامعه دست یافت. بنابراین «تاریخمندی» شیوه نگرشی است که از شناخت فرآیندهای اجتماعی حاصل می شود (این فرآیندها شامل جریان های فکری و الگوهای زندگی است که ساختار سیاسی حاکم برای ماندگاری خود، آنها را بر مردم تحمیل می کند). پیامد این شناخت، شکل گیری جنبش ها و تلاش برای تغییر وضعیت موجود است.

نگاهی به جنبش های اعتراضی ۲۵ سال اخیر در ایران

در دهه ۱۹۹۰ میلادی، نوع جدیدی از جنبش اجتماعی در ایران پا به عرصه وجود گذاشت که با نفی خشونت و زیرپوشش قراردادن مدینه فاضله وعده داده شده در جامعه بی طبقه توحیدی علی شریعتی و در همان حال تایید ارزش های مرتبط با کرامت فرد به نام یک اسلام غیر «تئوکراتیک» همراه بود.

طی دو دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵، جامعه ایران شاهد باز شدن گسترده فضای فرهنگی شد: این باز گشایی با گسترش فعالیت ها در تئاتر، سینما، نقاشی، ادبیات مدرن و همچنین در زمینه های علمی همراه بود. اما در سطح سیاسی، اصلاح طلبان نتوانستند فضای سیاسی کشور را بگشایند و در زمینه ایجاد نوعی کثرت گرایی سیاسی شکست خوردند.

تورن همچنین جنبش ها را به سه گروه: جنبش های تاریخی؛ جنبش های اجتماعی و جنبش های فرهنگی تقسیم می کند.

وی جنبش های تاریخی را جنبش هایی می داند که درخصوص شیوه توسعه با حاکمیت سیاسی یا دولت در تضاد باشند و به این سبب اعتبار حاکمیت را زیر پرسش می برند. جنبش های اجتماعی به جنبش هایی اطلاق می شود که بر فرآیند شکل گیری روابط اجتماعی در جامعه به ویژه درارتباط با مدرنیته تأکید دارند. اما یک جنبش فرهنگی ضمن تأکید بر جهت گیری فرهنگی جامعه، فضا را برای حضور اعضای یک حوزه فرهنگی در جامعه هموار می کند. از سوی دیگر تورن حداقل سه نوع تعارض اجتماعی

این را نیز باید یک تناقض ایرانی نامید: فرآیند «مدرنیزاسیون» در جامعه که در جهت گشایش سیاسی و فرهنگی پیش می رود، با حکومتی روبرو می شود که به نام بینش دینی (اسلامی)، کثرت گرایی سیاسی را مسدود می کند.

جنبش دانشجویی اولین جنبش دهه های اخیر در ایران است که از دموکراسی به جای مبارزه مسلحانه برای تحقق آرمان های کمونیستی یا اسلام گرایانه حمایت می کرد. این جنبش با موجی از سرکوب گسترده رهبران و طرفدارانش در سال ۱۳۷۸ روبرو شد. همچنین ضعف ساختاری جامعه مدنی در ایران و ناتوانی اصلاح طلبان در دفاع از آن در فضای سیاسی آن زمان، از عوامل اصلی فرسودگی این جنبش بود. با

برابری حقوقی زن و مرد توسط حاکمیت سرکوب شده است. نقش زنان در دیگر جنبش های اجتماعی حاضر، از جمله جنبش معلمان برای افزایش حقوق و دستمزد و شرایط کار بسیار پررنگ است.

جنبش روزنامه نگاران، فرهاد خسرو خاور در این خصوص می نویسد: «جنبش روزنامه نگاران یکی از مهم ترین جنبش های ایران پس از انقلاب بوده است. در طول دو دهه گذشته، انتشار بیش از صد روزنامه، هفته نامه و مجله در ایران سانسور و یا ممنوع شده است. دهها روزنامه نگار زندانی شده اند و برخی به خاطر پیوستن به جنبش های دموکراتیک با جان یا تمامیت جسمانی خود تاوان گرانی پس داده اند. با این حال، رسانه های نوشتاری، علیرغم مشکلات عمده ای که با

نگهبان و بیت رهبری را زیر پرسش می بردند. در جنبش سبز شعار «رای من کو» بازتاب وجدان مردمانی بود که خواست روشن خود را برای دموکراسی، انتخابات آزاد و احترام به حقوق شهروندی مطرح می کردند. پس از خروش اولیه، تظاهرات به صورت متناوب تا چندین ماه ادامه داشت. این تظاهرات با سرکوب گسترده نیروهای امنیتی روبرو شد. ضعف رهبری و تردیدهای اساسی آنان در برخورد با نظم سیاسی موجود، در فروکش کردن تظاهرات و شکست آن تاثیر بسزایی داشت.

بر خلاف جنبش سبز و جنبش های دیگری که بدان اشاره شد، حرکت های اعتراضی و خشونت بار دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ فاقد مختصات کامل یک جنبش اجتماعی بودند. شاید به کار بردن واژه قیام و طغیان مردمی برای توصیف آنها مناسب تر باشد. عدم توصیف جنبش اجتماعی برای آنها در رهیافت جامعه شناسی، نه تنها به هیچ وجه از اهمیت این اعتراضات نمی کاهد، بلکه همانطور که پیش تر اشاره شد، نشانگر بحران مشروعیتی است که نظام اسلامی در آن فرو افتاده است. حرکت اعتراضی و گسترده آبان ماه ۹۸ مرحله تازه ای از مخالفت گسترده مردم کشورمان را با نظام اسلامی حاکم بر ایران نشان داد. نظامی ناکارآمد و مستبد که نه تنها ظرفیت اصلاح ندارد، بلکه موجب سقوط اقتصاد و معیشت اکثریت مردم شده است. اعتراضات گسترده آبان ماه ۹۸ با گرانی بنزین و مطالبات اقتصادی آغاز شد، ولی به سرعت مطالبات اقتصادی به حاشیه رفت و شعار تظاهرکنندگان سیاسی شد و ساختار حاکمیت نظام اسلامی را نشانه گرفت. این اعتراضات یک چرخش مهم در مبارزات گسترده مردم ایران علیه حکومت دینی است و تداوم آن به رغم سرکوب خونین توسط نیروهای سرکوب رژیم، این واقعیت را نشان داد که دیوار ترس مردم فرو ریخته است و رژیم اسلامی دیگر روی خوش نخواهد دید و باید خود را برای بروز اعتراضات بسیار گسترده تر، طغیانی و انقلاب گونه که ساختار نظام اسلامی را بکلی تخریب خواهد کرد، آماده کند.

رژیم اسلامی پس از سرکوب اعتراضات گسترده آبان ماه ۹۸ از باز تولید قیام فرودستان به شدت واهمه دارد و با تدابیر گسترده ای خود را برای مقابله و سرکوب قیام های مردمی آماده می کند. این تدابیر در دو بعد امنیتی-نظامی و سیاسی قابل بررسی است.

تدابیر امنیتی-نظامی برای مقابله و سرکوب قیام های مردمی

افشای یک سند خیلی محرمانه اخیراً توسط گروه سایبری «عدالت علی» از جلسه ای در قرارگاه ثارالله سپاه پاسداران درباره پیشگیری از بحران های امنیتی معیشت پایه نگرانی نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی را از گسترش نارضایتی های اجتماعی و امکان وقوع یک انفجار اجتماعی نشان می دهد. در این نشست امنیتی که با شرکت مسئولین طراز اول اطلاعاتی و امنیتی رژیم در ۳۰ آبان ۱۴۰۰ برگزار شد، «محمدی» از سازمان اطلاعات سپاه، گفته بود: «پیمایشی در جامعه صورت گرفته که نشان می دهد وضعیت جامعه در حالت انفجار زیرپوستی قرار دارد.» این مقام سازمان اطلاعات سپاه همچنین گفته بود که «نارضایتی های اجتماعی در طول یکسال گذشته حدود ۳۰ درصد افزایش یافته» و اعتراضات در ایران روی «تورم، معوقات حقوقی، نابسامانی های اجتماعی و آب متمرکز شده است».

در این جلسه، «سرهنگ کاویانی از پلیس اطلاعات

برآوردها و گزارش های رسمی نشان می دهند که تقریباً تمام بانک های بزرگ کشور ورشکسته هستند (به صورت ساده، یعنی وام هایی داده اند که نمی توانند وصول کنند). به این ترتیب، تامین مالی بسیاری از پروژه ها در سال های آینده دچار مشکل خواهد شد. داده های نشان می دهند که حدود ۱۷ صندوق بازنشستگی کشور ورشکسته هستند و برای پرداخت حقوق و مستمری بازنشستگان، هر ماه نیازمند کمک مستقیم دولت هستند.

آن مواجه هستند، همچنان یکی از قطب های اصلی رقابت با قدرت استبدادی در ایران هستند.

در ایران نسل جدیدی از روزنامه نگاران که برخاسته از انقلاب (اسلامی) هستند، اکنون در خط مقدم مبارزه برای گشایش دموکراتیک جامعه قرار دارند. در تلاشی هماهنگ، مردان و زنان روزنامه نگار تلاش می کنند صدای جامعه مدنی در ایران باشند و با وجود موانع قانونی و سیاسی و با وجود اشکال ارباب و سرکوبی که بر آنها سنگینی می کند، آنان نقش منتقد قدرت حاکم را بازی می کنند. این نسل جدید در تلاش است تا پلی بین روشنفکران دینی و جامعه ایجاد کند و از این طریق، سوء استفاده از قدرت به نام اسلام را محکوم کند.

جنبش روشنفکران دینی جنبشی برای برقراری یک اسلام کثرت گرا و غیرتئوکراتیک در ایران است، که در آن بسیاری از روشنفکران دینی و در میان آنها روحانیون زیادی را گرد هم آورد. این جنبش با تنوع زیادی قرائت هایی از اسلام ارائه کرد که نسخه استبدادی اسلام را که حاکمیت نمایندگی می کند، به چالش می کشد. نفوذ آنها در نسل های جدید غیرقابل انکار است، اما این جنبش تحت تأثیر انباشته شدن سرکوب ها علیه آن و نفوذ سیاسی فزاینده محافظه کاران در بحران فرو افتاده است.

جنبش سبز به رغم ماهیت طغیانی آن که حاکمیت و نیروهای امنیتی نظام اسلامی را غافلگیر کرد، یکی از جنبش های بزرگ اجتماعی معاصر ایران محسوب می شود. سه روز پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ در روز ۲۵ خرداد امواج خروشان رای دهنگان خشمگینی که بیشتر از طبقه متوسط شهری و بویژه زنان و جوانان بودند، برای اعتراض به تقلب در انتخابات و نادیده گرفتن حق دموکراتیک و شهروندی خود به خیابان آمدند. تظاهرات با حضور میلیونی در تهران و دیگر شهرهای ایران صورت گرفت. تظاهرکنندگان با مشت های گره کرده شعار «رای من کو» را فریاد می زدند و مشروعیت نهادهای حکومتی برگزار کننده انتخابات از وزارت کشور گرفته تا شورای

این وجود و به رغم سرکوب گسترده این جنبش توسط حکومت، دانشگاه همچنان مرکز ثقل جامعه مدنی در ایران باقی مانده است و هسته اصلی جنبش های آینده برای گشایش فضای سیاسی کشور - همانگونه که در جنبش سبز در سال ۱۳۸۸ مشاهده شد - به طور محکم در آنجا ریشه دار شده است.

جنبش زنان نمونه ای از جنبش های اجتماعی در ایران است. فرهاد خسرو خاور، پژوهشگر در مؤسسه مطالعات عالی علوم اجتماعی در پاریس در جستاری در باره جنبش های دموکراتیک در ایران در باره جنبش زنان در ایران می نویسد: «پس از یک دوره بحرانی ناشی از انقلاب اسلامی، جنبش زنان به تدریج خود را سامان داد. نسلی از مادران توانستند به عنوان الگو عمل کنند، اما بیش از همه، نسل های جدید زن ایرانی، پیشگام این جنبش هستند. نسل جدید به دلیل دسترسی گسترده به آموزش عالی، تحصیلات بهتری دارد. آنها نیمی از دانشجویان را در ایران تشکیل می دهند و درصد موفقیت آنها در کنکور دانشگاه های دولتی بیشتر از مردان است. از نظر وضعیت حقوقی، برابری سیاسی آنان کما بیش به رسمیت شناخته شده است، اما نابرابری آنان در سطح خانواده و حقوق اجتماعی بشدت محسوس است. سطح تحصیلات بالای زنان، منشأ آگاهی گسترده آنان از بی عدالتی اجتماعی است که در مورد آنان اعمال شده است.

به دلیل فقدان سازماندهی منسجم، جنبش زنان نتوانسته مستقیماً نابرابری های قانونی را به چالش بکشد، در حالی که راه حل هایی جزئی برای مشکلات زنان در سطح نهادی بدست آمده است. جنبشی که چندان سیاسی نبود، دستاوردهای کمی به دست آورده است: پس از چندین سال مبارزه در دادگاه، از جمله می توان به حق نگهداری فرزندان پس از طلاق تا سن معینی برای مادر به جای پدر اشاره کرد. افزایش سن ازدواج رسمی دختران از ۹ سال به ۱۳ سال و در مواردی، قضات زن یا ارزیابان ممکن است منصوب شوند و غیره. اما این پیروزی ها نسبتاً ناچیز هستند و بسیج «کمپین یک میلیون امضا» به نفع



و امنیت عمومی ناچا» نیز گزارشی از پیش‌بینی‌ها درباره اعتراضات چهار ماهه پایانی سال ۱۴۰۰ ارائه کرده و گفته بود که «تجمعات در سال ۱۴۰۰ نسبت به سال گذشته، ۴۸ درصد افزایش یافته و تعداد تجمع‌کنندگان نیز ۹۸ درصد رشد داشته است.»

قرارگاه نارالله سپاه، ستاد هماهنگی سرکوب اعتراضات در تهران بزرگ

قرارگاه نارالله مهم‌ترین وظیفه را در مجموعه قرارگاه‌های سپاه پاسداران برعهده دارد و یکی از اصلی‌ترین نهادهای مسئول سرکوب اعتراضات در کشور است. از جمله وظایف این قرارگاه، تأمین امنیت پایتخت و مناطق همجوار و مقابله با شورش‌ها در قلب سیاسی جمهوری اسلامی است. سه لشکر سپاه پاسداران با نام‌های لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله تهران، لشکر ۱۰ سیدالشهدا و لشکر امام حسن‌مجتبی البرز و چندین یگان رزمی دیگر از زیرمجموعه‌های این قرارگاه هستند.

قرارگاه نارالله مسئولیت برقراری امنیت شهر تهران و سایر شهرهای استان‌های تهران و البرز را برعهده‌دار است. در صورت بروز بحران به تشخیص شورای عالی امنیت ملی، وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی، نیروهای بسیج و تمامی وزارتخانه‌های دولت، در شرایط بحرانی تحت کنترل عملیاتی این قرارگاه قرار می‌گیرند.

فرماندهی این قرارگاه به صورت نمادین با فرمانده کل سپاه پاسداران است، ولی در عمل جانشین فرمانده سپاه در این قرارگاه که از سوی علی‌خامنه‌ای منصوب می‌شود، بالاترین رده فرماندهی واقعی در این قرارگاه را برعهده دارد. فرمانده این قرارگاه هم‌اکنون سرتیپ پاسدار حسین نجات است که چهره به شدت مورد اعتماد خامنه‌ای است و پیش‌تر فرمانده سپاه ولی امر بود که مسئولیت حفاظت از شخص رهبر جمهوری اسلامی، بیت و دفترش را برعهده داشت. حسین نجات در ابتدای تابستان ۱۳۹۹، با حکم علی‌خامنه‌ای به این سمت منصوب شد و جایگزین اسماعیل کوثری شد که در انتخابات مجلس به اصطلاح انقلابی به جمع دیگر سرداران سپاه پیوست.

قرارگاه‌های منطقه‌ای نیروی زمینی سپاه پاسداران

افزون بر قرارگاه نارالله در تهران، ۱۰ قرارگاه سپاه در مناطق مختلف کشور فرماندهی و هدایت فعالیت‌های سپاه و سرکوب اعتراضات مردمی را در کشور برعهده دارند.

هر یک از این قرارگاه‌های ده‌گانه، چندین سپاه از مجموع ۲۲ سپاه استانی کشور را در زیرمجموعه خود دارند. در واقع آنها نوعی شبکه فرماندهی مستقل منطقه‌ای را ایجاد می‌کنند که واحدهای خاص تحت امر خود را که عمدتاً لشکرها، تیپ‌های نظامی و گردان‌های امنیتی سپاه و بسیج هستند را هدایت می‌کنند.

قرارگاه‌های منطقه‌ای سپاه، به طور رسمی برای فرماندهی و هدایت جنگ نامتقارن در برابر تهدیدات خارجی ایجاد شده‌اند، اما هدف اعلام‌نشده آنها مقابله با تهدیدات داخلی، خصوصاً اعتراضات و قیام مردمی علیه حکومت اسلامی است که در سال‌های اخیر به مهم‌ترین تهدید علیه بقای رژیم ولایی تبدیل شده است.

۱۰ قرارگاه نیروی زمینی سپاه عبارتند از: قرارگاه کربلا (که خوزستان، لرستان و کهگیلویه و بویراحمد را پوشش می‌دهد)، قرارگاه مدینه (استان‌های هرمزگان، فارس و بوشهر را تحت پوشش و فرمان دارد)،

قرارگاه قدس (دو استان بزرگ سیستان و بلوچستان و کرمان را فرماندهی کند)، قرارگاه سیدالشهدا (استان‌های اصفهان، چهارمحال و بختیاری و یزد را تحت پوشش فرماندهی خود دارد)، قرارگاه نجف (این قرارگاه لشکر نبی اکرم ۲۹ کرمانشاه سپاه، تیپ ۱۱ امیرالمومنین ایلام، و تیپ ۳۲ انصارالحسین همدان سپاه را تحت امر خود دارد)، قرارگاه حمزه (مأمور سرکوب مخالفان در مناطق کردنشین است و سپاه‌های استانی آذربایجان غربی و کردستان را فرماندهی می‌کند)، قرارگاه عاشورا در تبریز (فرماندهی سپاه‌های استانی در آذربایجان شرقی، زنجان، و اردبیل را برعهده

سرکوب شورش‌های تهران و شهرهای همجوار را دارد و سه تیپ دیگر افرون بر کمک به تیپ امام خمینی، می‌توانند عملیات خود را به دیگر استان‌های کشور گسترش بدهند.

افرون بر این شش یگان که در تهران مستقر هستند، همه استان‌های کشور نیز یگان‌های ویژه ضد شورش مستقل خود را دارند که استعداد آنها عمدتاً در حد تیپ و در استان‌های کوچک در حد گردان است.

توسعه و سازماندهی عملیات سپاه و بسیج در سطح محلات و بازسازی کمیته‌های انقلاب در دهه ۶۰

در جنبش سبز شعار «رای من کو» بازتاب وجدان مردمانی بود که خواست روشن خود را برای دموکراسی، انتخابات آزاد و احترام به حقوق شهروندی مطرح می‌کردند. پس از خروش اولیه، تظاهرات به صورت متناوب تا چندین ماه ادامه داشت. این تظاهرات با سرکوب گسترده نیروهای امنیتی روبرو شد. ضعف رهبری و تردیدهای اساسی آنان در برخورد با نظم سیاسی موجود، در فروکش کردن تظاهرات و شکست آن تأثیر بسزایی داشت.

علی‌خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی پس از سرکوب گسترده و خونین اعتراضات مردمی آبان ماه ۹۸ در بیش از ۱۰۰ شهر کشور روز ۶ آذر همان سال به مناسبت هفته بسیج با فرماندهان سپاه و بسیج دیدار کرد. او در این دیدار ضمن قدرانی از نیروهای سرکوبگر رژیم، برای اینکه این اعتراضات در نطفه تحت کنترل قرار گرفته و خفه شوند، برای توسعه و گستره عملیات سپاه و بسیج در سطح محلات همه شهرهای کشور و بازسازی کمیته‌های انقلاب دهه ۶۰ دستوراتی صادر کرد. خامنه‌ای گفت: «باید در همه‌ی محله‌های کشور، راهبرد و تاکتیک آماده داشته باشید. در مقابل حوادث گوناگون، تاکتیک‌ها و راهبردهای آماده داشته باشید. هم در زمینه‌های دفاع سخت و نیمه‌سخت، هم در زمینه‌های گوناگون دیگر، غافلگیر نشوید. سعی کنید در هیچ قضیه‌ای غافلگیر نشوید. تجربه‌ی کمیته‌ها در سال ۶۰ تجربه‌ی خوبی است، از آن تجربه استفاده بشود. کمیته‌های انقلاب اسلامی در سال ۶۰ در محلات مختلف، در جاهای مختلف، همه جا حضور داشتند. همیشه هم حضور داشتند. هر حادثه‌ای که در آن منطقه رخ می‌داد، اول چشم انسان می‌افتاد به برادران کمیته. البته آنها تازه‌کار بودند، آگاهی‌های امروز شما را، توانایی‌های امروز شما را اصلاً نداشتند، اما حضور دائمی داشتند. این حضور دائمی خیلی مهم است.»

از هنگام دستور رهبر جمهوری اسلامی، ایجاد پایگاه‌های بسیج محلات و مساجد شتاب گرفته است. در این راستا، سردار غلامرضا باباحمدی، رییس سازمان بسیج محلات و مساجد روز یکشنبه ۵ دی ماه سال جاری با بیان اینکه امروز دشمن در حوزه سخت و نرم به دنبال ضربه زدن به نظام اسلامی ایران است، گفت: «مردم باید امروز قوی باشند و تا در برابر دسیسه‌های دشمن ایستادگی کنند... هم‌اکنون بیش از ۵۵ هزار پایگاه بسیج خواهران و برادران در محلات و مساجد سراسر کشور فعال است که توسعه این پایگاه‌ها در برنامه بسیج قرار دارد. پایگاه‌های بسیج محلات و مساجد براساس آمایش سرزمینی، متناسب با جمعیت محلات در حال توسعه است تا محله‌های اسلامی در کشور محقق شده و زمینه برای تمدن نوین اسلامی در

دارد، قزوین، سمنان، اراک تحت فرماندهی این قرارگاه هستند.)

قرارگاه‌های ده‌گانه منطقه‌ای از نظر سازمانی و برای سرکوب مخالفان و معترضان زیر نظر فرمانده نیروی زمینی سپاه، فعالیت می‌کنند، اما از نظر عملیاتی و آزمایش‌ها در یک سطح بالاتر از نیروی زمینی سپاه این ۱۰ قرارگاه توسط قرارگاه مرکزی خاتم الانبیا هدایت می‌شوند که سرلشکر غلامعلی رشید فرماندهی آن را برعهده دارد. قرارگاه مرکزی خاتم الانبیا مهم‌ترین قرارگاه جنگی جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

نیروهای ضدشورش جمهوری اسلامی

نیروهای ضدشورش جمهوری اسلامی در واقع یگان‌های ویژه ضد شورش سپاه پاسداران است که در کنار نیروی انتظامی، اما مستقل از آنها برای سرکوب اعتراضات وارد عمل می‌شوند. این نیرو از ابتدای رهبری علی‌خامنه‌ای در همه شورش‌ها و اعتراضات منطقه‌ای و سراسری، در صف نخست سرکوب مردم قرار داشته و به نوعی سازمان سرکوب با تجهیزات بسیار گسترده هستند. آن‌ها در شرایط عادی به صورت آشکار در محله‌ها و سطح شهر حضور ندارند و این بخش از وظایف خود را به نیروهای بسیج محلی و نیروی انتظامی واگذار کرده‌اند.

نیروهای ضدشورش جمهوری اسلامی اخیراً تجدید سازمان داده شده‌اند، در ساختار کنونی آنان، شش یگان ویژه تنها در تهران مستقر هستند. دو یگان وظیفه هماهنگی نیروهای ضدشورش در شرق و غرب استان تهران را برعهده دارند. ۴ یگان دیگر در شمال، جنوب، شرق و غرب تهران مستقرند. هر کدام از این ۴ یگان استعداد رزمی یک تیپ مستقل را دارد. از میان آنها، تیپ امام خمینی وظیفه اختصاصی

انقلاب اسلامی فراهم شود.»

۲،۵ برابر شدن بودجه سپاه در لایحه بودجه سال ۱۴۰۱

در شرایط ناگوار اقتصادی و معیشتی که کمر افشار گسترده مردم ایران را خم کرده است و در حالی که با تورم نزدیک به ۵۰ درصدی فقط یک افزایش ۱۰ درصدی برای حقوق کارکنان پیش بینی شده است، ابراهیم رئیسی، بودجه سپاه پاسداران را ۲۴۵ درصد در لایحه بودجه سال ۱۴۰۱ افزایش داده است. بودجه مصوب سپاه که در سال جاری ۳۸ هزار و ۵۶۴ میلیارد تومان است، در لایحه بودجه ۱۴۰۱، به ۹۳ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است.

دو و نیم برابر شدن بودجه سپاه پاسداران به هدف افزایش توانایی های بازوی سرکوب رژیم از نگرانی های شدید حاکمیت برای مقاله با اعتراضات گسترده مردمی در آینده حمایت دارد.

تدابیر سیاسی حاکمیت برای مقابله با قیام های مردمی

پس از حرکت اعتراضی و گسترده دی ماه ۹۶ حاکمیت نظام اسلامی نقشه راه یکدست شدن قوای سه گانه کشور را با ایجاد مجلس و دولت ذوب شده در ولایت مطلقه فقیه و کارگزار کامل شبکه مافیایی نظامی-امنیتی را در دستور کار خود قرار داد. همانطور که بعداً دیدیم شمار زیادی از سرداران سپاه و نیروهای امنیتی و همچنین عوامل مافیایی نظام حاکم به این دو نهاد راه یافتند و نام مجلس و دولت انقلابی را بر خود گذاشتند. قوه قضاییه کشور نیز از همان آغاز تکلیفش روشن بود. این قوه از سال های نخستین رهبری علی خامنه ای تمهه استقلال رای خود را نیز از دست داد و مبدل به کارگزار ساده فرامین بیت رهبری و مافیای حاکم بر کشور شد.

رویکرد سیاسی حاکمیت نظام اسلامی برای یکدست دست شدن حکومت با رد صلاحیت فله ای اصلاح طلبان و اعتدالی ها در انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۲ اسفند ۱۳۹۸ آغاز شد.

در این دوره از انتخابات، بیش از ۹۰ نفر از نمایندگان وقت مجلس شورای اسلامی که عمدتاً چهره های شاخص اصلاح طلب بودند، از سوی شورای نگهبان رد صلاحیت شدند. همچنین حدود ۶۸۰۰ نفر از نامزدهای نمایندگی مجلس شورای اسلامی از جمله علی شکوری راد (دبیر کل حزب اتحاد ملت)، آذر منصوری، جواد امام، شهیندخت مولاوردی، فاطمه راکعی و سعید زبیاکلام از سوی شورای نگهبان رد صلاحیت شدند. در همین حال ۴۲ نفر از نمایندگان دوره دهم مجلس شورای اسلامی، از جمله علی لاریجانی، نماینده قم و رئیس مجلس شورای اسلامی، محمدرضا عارف، نماینده تهران و رئیس فراکسیون امید، پروانه سلحشوری، نماینده تهران، احمد سالک، نماینده اصفهان و حشمت الله فلاحت پیشه، نماینده اسلام آباد غرب از شرکت در انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی منصرف شدند. هرچند در این دوره، با ۴۲،۵ درصد، کمترین میزان مشارکت در یازده دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی رقم خورد، ولی حاکمیت نظام اسلامی موفق شد شمار زیادی از عناصر خودی، از سپاهی و اطلاعاتی و دیگر کارگزاران مافیایی خود را به مجلس یازدهم گسیل دهد و مجلسی خودی و یکدست و گوش به فرمان حاکمیت ایجاد کند و آن را مجلس انقلابی بخواند. مجلسی که با تصویب قوانین فرمایشی، زمینه های چپاول بیشتر ثروت های ملی را

فراهم می آورد و به عنوان بازوی قانونی حاکمیت، در سرکوب گسترده مردم ناراضی کشور مشارکت کند. پس از در اختیار گرفتن کامل مجلس شورای اسلامی، تدبیر حاکمیت در اختیار گرفتن کامل نهاد دولت بود. این تدبیر همانطور که مشاهده شد با حذف گسترده نامزدهای غیر خودی و کمتر خودی ریاست جمهوری مانند علی لاریجانی توسط شورای نگهبان به نتیجه رسید. طی یک انتخابات نمایشی و غیرآزاد، ابراهیم رئیسی، مهره سرسپرده حاکمیت و کارگزار مافیای حاکم به عنوان هشتمین رئیس جمهوری اسلامی انتخاب شد. مشارکت مردم در این انتخابات ۴۸ درصد و رای های باطله ۱۳ درصد بود که پایین ترین میزان مشارکت و بالاترین میزان رای های باطله در تاریخ انتخابات های ریاست جمهوری در ایران بوده است.

دولت سیزدهم با انتصاب گسترده سرداران سپاه به مقام وزرات، خصوصاً در وزراتخانه های امنیتی و انتصابات گسترده استانداران سپاهی و بسیجی در بیش از نیمی از استان های کشور به دغدغه حاکمیت برای سرکوب اعتراضات در پیش رو در سطح استان های کشور پاسخ داد.

سردار احمد وحیدی، سردار رستم قاسمی، محمدعلی زلفی گل (عضو لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب سپاه در سال های ۱۳۶۵-۱۳۶۱)، اسماعیل خلیطی) از جمله پیشگامان در سازمان اطلاعات سپاه پاسداران، محمدرضا قرایی آشتیانی (جانشین سابق رئیس ستاد کل نیروهای مسلح)، بهرام عین الهی (معاون پیشین درمان بهداری کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) و عزت الله ضرغامی (سرتیب دوم پاسدار، در سال های ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۱) هفت نظامی فعلی و سابق هستند که در دولت ابراهیم رئیسی به مقام وزارت رسیده اند. مسعود میرکاظمی نیز نظامی سابق دیگری است که به عنوان رئیس سازمان برنامه و بودجه منصوب شده است.

وزیر کشور دولت سیزدهم سردار احمد وحیدی، فرمانده اسبق سپاه قدس و از چهره های تندروی سپاه بوده است. با ورود این سردار سپاه به وزارت کشور تا کنون ۱۱ استانداری از ۳۱ استانداری کشور به فرماندهان و سرداران سپاه پاسداران سپرده شده است. این روند همچنان ادامه دارد. استان های چهارمحال و بختیاری، بوشهر، آذربایجان شرقی، البرز، خوزستان، قم، خراسان رضوی، هرمزگان، مازندران، کرمانشاه و خراسان جنوبی استاندارانی سپاهی دارند و ۱۰ استان دیگر نیز استاندارانشان از مهره های منطقه ای سازمان بسیج منصوب شده اند.

همانطور که می دانیم در سطح استان ها، استانداران بالاترین نماینده دولت هستند و اداره امور امنیتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی استان را در دست دارند. حضور شمار بسیار زیادی استاندار سپاهی و بسیجی در سطح کشور ضمن اینکه سازمان سرکوب را برای قرار گاه های منطقه ای سپاه با استفاده از شبکه دولت در همه شهرهای استان توسعه میدهد، هماهنگی همه نیروهای حکومتی در زمان بحران و شورش را تأمین می کند. از سوی دیگر این استانداران که خود از اعضای شبکه بزرگ مافیایی کشور هستند، در سطح استان بر تداوم شبکه رانت خواری خود نظارت می کنند.

شرایط وخیم اقتصادی زمینه های بروز یک طغیان بزرگ اجتماعی را آماده می کند

به رغم تمامی تلاش های اخیر حکومت که با تمرکز قدرت سیاسی در دست اقتدارگرایان و سازماندهی

جدید دستگاه سرکوب همراه است، نظام اسلامی در زمینه اقتصادی با چالش ها و دشواری های بزرگی روبرو است که نه تنها از حل و فصل آنها بکلی عاجز است، بلکه این شرایط روز به روز وخیم تر می شود و می تواند در آینده ای نه چندان دور همانند دیگ بخاری که هر لحظه گرم و گرم تر می شود و سوپاپ اطمینان ندارد، منفجر شود.

آیت الله جوادی آملی از چهره های شاخص جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که در سال های گذشته همواره مواضعش نزدیک به اصول گرایان و حامیان رهبر جمهوری اسلامی بوده است، در دیدار اخیرش با رئیس کل بانک مرکزی ایران گفت: در اسلام، از «مال» به ستون فقرات یک ملت تعبیر شده، چرا که گاهی مشکلات اقتصادی باعث می شود حتی یک حکومت بزرگ سقوط کند... در بیان قرآن، «مال» عامل قیام یک ملت است. اگر ملت بخواهد بایستد، باید جیبش پر باشد، فقیر به معنای نادر نیست! بلکه کسی است که ستون فقراتش شکسته است، کسی که ستون فقراتش شکسته است، حرف شنوی از حکومت ندارد.

جوادی آملی همان کسی است که پس از اعتراض های سراسری دی ماه ۹۶ در بیش از ۱۰۰ شهر ایران گفته بود: که اگر «ملت قیام کند، همه ما را به دریا خواهد ریخت.» او اضافه کرده بود: «البته بسیاری از کشور فرار کردند یا جای فرار خود را فراهم آوردند، اما ما جای فرار نداریم.»

یکدست شدن حکومت، و تمرکز تمامی اهرم های قدرت سیاسی و اقتصادی در دست اقتدارگرایان این خطر را برای رهبر جمهوری اسلامی و نورچشمیان او افزایش می دهد که دیگر نمی توانند خرابکاری های خود را در زمینه های مختلف از جمله اقتصادی به گردن دیگران بیاندازد. با تسخیر نهاد قانون گذاری و اجرایی توسط اقتدار گرایان حکومتی، علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند کاسه و کوزه تخریب اقتصادی ایران در دهه گذشته را به گردن دولت روحانی بیاندازد و خود را بی تقصیر جلوه داد. با توجه به وخامت فزاینده اوضاع اقتصادی کشور، از هم اکنون شخص علی خامنه ای و دستگاه سیاسی و نظامی تحت امر او از سوی مردم مسئول شناخته می شود و هدف مستقیم تمامی ناراضی های و اعتراضات در کشور قرار می گیرد.

سیدمحمد صدر، فرزند آیت الله سید رضا صدر و برادرزاده امام موسی صدر و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام پیش تر در آستانه انتخابات ریاست جمهوری خرداد ماه، یکدست شدن حکومت را بسیار خطرناک توصیف کرده بود. صدر گفته بود: «اگر چنین اتفاقی رخ دهد (که البته رخ داد)، مسئله خطرناکی برای کشور است و حتی خطر امنیتی دارد، چراکه اگر انتخابات ریاست جمهوری مثل انتخابات گذشته مجلس باشد، مشروعیت نظام زیر سوال رفته و این موضوع نیز زمینه طمع بیگانگان را برای ایجاد یک سری توطئه هایی علیه جمهوری اسلامی فراهم می کند و به بیانی جمهوری اسلامی را در معرض خطر قرار می دهد.»

نادره شاملو، مشاور توسعه بین الملل و مشاور ارشد سابق بانک جهانی در مقاله ای در سایت شورای آتلانتیک که در روز اول فوریه سال میلادی جاری منتشر شد، می نویسد:

«رقابت بر سر قدرت اجرایی و قوه مقننه بین تندروها و به اصطلاح اصلاح طلبان اکنون دیگر به بن

بازنشستگی کشور ورشکسته هستند و برای پرداخت حقوق و مستمری بازنشستگان، هر ماه نیازمند کمک مستقیم دولت هستند.

اقتصاد ایران در حال حاضر فقط توانسته برای ۲۶ میلیون نفر شغل ایجاد کند، این در حالی است که نزدیک به ۳۰ میلیون نفر دیگر که در سن کار (بین ۱۵ تا ۶۵ سال) قرار دارند، خارج از ساختار رسمی اشتغال قرار دارند.

بر اساس گزارش دیوان محاسبات کشور در شهریورماه سال ۱۴۰۰، کل بدهی‌های خالص دولت از هزار تریلیون تومان (۱۰۰۰ هزار میلیارد تومان) فراتر رفته است، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی اخیراً گزارش داد که دولت ایران طی سال‌های ۱۴۰۱ تا ۱۴۰۳، خورشیدی، ملزم به پرداخت بیش از ۵۰۰ تریلیون تومان (۵۰۰ هزار میلیارد تومان) اصل و سود اوراق قرضه‌ای است که در سال‌های گذشته منتشر شده است.

تا ۱۰ سال آینده، بسیاری از شهرهای فلات مرکزی ایران (پهنه‌ای که اصفهان، شیراز، قم، یزد، کرمان، شیراز و ده‌ها شهر دیگر را در بر می‌گیرد) به خاطر بحران آب غیرقابل سکونت خواهند شد. در اثر بحران آب، تا پیش از سال ۱۴۰۵ خورشیدی، کشاورزی در بخش عمده‌ای از فلات مرکزی ایران تعطیل خواهد شد و صدها هزار نفر با بحران بیکاری مواجه می‌شوند. این بحران، می‌تواند به سرعت شکل امنیتی-اجتماعی به خود بگیرد.

گزارش بانک مرکزی نشان می‌دهد، در فاصله سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۹ خورشیدی، حدود ۱۷۰ میلیارد دلار سرمایه از ایران خارج شده است. برخی داده‌ها نشان می‌دهند که حدود ۱۰۰ میلیارد دلار از این میزان، تنها در ۳ سال اخیر از کشور خارج شده است.

مهدی غضنفری، رئیس هیات عامل صندوق توسعه ملی (همان صندوق ذخیره ارزی سابق) در روز سوم بهمن ماه سال جاری اعلام کرد که این صندوق منابعی در اختیار ندارد. او گفت: ۱۰ درصد منابع صندوق توسعه ملی بلوکه شده‌اند، ۵۰ درصد منابع صندوق در اختیار دولت قرار گرفته است و ۴۰ درصد باقی مانده در اختیار بخش خصوصی و نهادهای غیردولتی (یعنی حصولتی و از اعضای مافیای حاکم) قرار گرفته که صندوق با مشکل بازپرداخت این تسهیلات روبه‌رو شده است.

مردم ایران امروز به جای یک حکومت متداول که باید برای تأمین منافع ملی تلاش کند و دغدغه معیشت و رفاه ملت را داشته باشد، با ساختاری مافیایی سرو کار دارند که تمامی ثروت‌های ملی، ثروت‌های نسل کنونی و آینده این سرزمین را برای تأمین رفاه مباشران خود چپاول می‌کند. ساختاری مافیایی که برای حفظ و بقای خود و تداوم چپاول منابع و ثروت‌های ملی از باورهای مذهبی مردم استفاده ابزاری می‌کند و در همان حال با تقویت نیروی سرکوب می‌خواهد تمامی فریادهای بی‌پناهی مردم ایران، مردمی که اینک به ورطه فقر فروافتاده‌اند را با زور خفه کند. ولی شاید نمی‌داند که صبر، گذشت و متانت مردم این سرزمین اندازه‌ای دارد و با شرایط وخیم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که هر آینه وخیم‌تر می‌شود، طغیان گسترده مردم علیه حاکمیت درآینده‌ای نه چندان دور غیر قابل اجتناب است. وقتی آن روز موعود فرا برسد، هیچ نیروی سرکوبی، نمی‌تواند در برابر امواج خروشان مردمی مقاومت کند.

برابر شده است و اکنون بیش از ۳۵ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دهد. گزارش‌های روزانه حاکی از کاهش ۵۰ درصدی خرید مواد غذایی اساسی مانند گوشت، لبنیات، تخم مرغ و میوه است. برنج وارداتی که ارزان‌ترین نوع برنج است اکنون به جای بسته‌های چند کیلویی به صورت فنجانی فروخته می‌شود. کمبود مسکن ارزان قیمت بیداد می‌کند و ۴۰ درصد از ایرانیان به طور متوسط - و تا ۷۰ درصد در تهران - بیشترین درصد درآمد خود را صرف مسکن می‌کنند و در معرض فقر شدید قرار دارند. شوک هزینه‌های معیشتی و اضطراب در مورد آینده‌ای نامطمئن، به بحران سلامت روانی در کشور دامن زده است.

بیکاری جوانان تحصیل کرده اکنون در حدود ۴۰ درصد است و از هر سه ایرانی تحصیل کرده یک نفر مایل به مهاجرت است. از زمان انقلاب، ایران به کشوری فشرده در زمینه فرار مغزها تبدیل شده است. به عنوان مثال، تنها در یک دسته و تنها در سال ۱۳۹۹ حدود ۲۵۰ هزار پرستار ایران را ترک کرده‌اند. این یک رقم بسیار مهم برای کشوری است که یکی از اولین و بدترین نوع همه‌گیری ویروس کرونا را در خاورمیانه تجربه کرده است.»

اقتصاد ایران بدون تحریم نیز مریض است

مقامات جمهوری اسلامی عملکرد ضعیف اقتصادی ایران را به دلیل چندین دهه تحریم‌های اعمال شده توسط ایالات متحده می‌دانند. در رد این اظهارات، هاشم پسران، یکی از معتبرترین اقتصاددان ایرانی در مقاله‌ای تحقیقی که در سال ۲۰۲۱ منتشر شد، اساساً سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی را زیر سوال می‌برد. در این مقاله، هاشم پسران نوسانات نرخ ارز و رشد تولید را به‌عنوان شاخص‌های کلیدی از سال ۱۹۸۹ بررسی کرده است. این بررسی نشان می‌دهد که ۸۰ درصد از نوسانات نرخ ارز و ۸۳ درصد از تغییرات رشد تولید را نمی‌توان به تحریم‌ها نسبت داد. پسران می‌نویسد: عملکرد ضعیف اقتصادی ایران «به احتمال زیاد به بسیاری دیگر از عوامل نهفته حاکم بر اقتصاد ایران ارتباط دارد.»

هاشم پسران به عوامل نهفته حاکم بر اقتصاد ایران اشاره نمی‌کند. شاید لزومی ندارد، برای اینکه دیگر همگان می‌دانند که با چه ساختاری سرو کار دارند. با این وجود در اینجا فهرست وار به برخی از این عوامل نهفته اشاره می‌کنم:

بیش از ۸۰ درصد اقتصاد ایران در اختیار وتملک نهادهایی مانند ستاد اجرایی فرمان امام، آستان قدس، بنیاد مستضعفان... و یا نهادهای دیگری، از جمله نهادهای اقتصادی وابسته به سپاه پاسداران و صدها شرکت زیر مجموعه‌ای آنها به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم زیر نظر علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی قرار دارد. این نهادها و شرکت‌ها نه تنها مالیات نمی‌دهند، بلکه طی دو دهه اخیر اکثریت قریب به اتفاق پروژه‌های کشور را بدون انجام تشریفات مناقصه به خود اختصاص داده‌اند.

مدیران بیش از ۹۰ درصد شرکت‌های برتر در بورس تهران را امنیتی‌ها و سپاهیان سابق و دیگر کارگزاران شبکه مافیایی حاکم بر عهده دارند.

برآوردها و گزارش‌های رسمی نشان می‌دهند که تقریباً تمام بانک‌های بزرگ کشور ورشکسته هستند (به صورت ساده، یعنی وام‌هایی داده‌اند که نمی‌توانند وصول کنند). به این ترتیب، تأمین مالی بسیاری از پروژه‌ها در سال‌های آینده دچار مشکل خواهد شد. داده‌های نشان می‌دهند که حدود ۱۷ صندوق

بست رسیده است. وحدت بین این دو گروه توجیهی بود برای تحت کنترل قرار دادن همه شاخه‌ها، حتی به قیمت بیگانگی مردم بود. تاریخ نویسان این موضوع را به ما یادآوری می‌کنند که آغاز فرآیند پایان سلطنت در ایران با ایجاد یک نظام تک حزبی - حزب رستاخیز - مشخص شد که هدف آن وحدت بخشیدن به عزم پادشاه و سرعت بخشیدن به امور بود. آیا همان سرنوشت در انتظار رژیم جمهوری اسلامی نیست؟

با پشت سر گذاشتن چهل و سومین سالگرد انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی بر پایه‌های بسیار شکننده‌تری نسبت به گذشته قرار دارد. گذشته‌ای که بنیادهای اقتصادی بسیار قوی‌تری را به ارث برده بودند و با این وجود نتوانستند هیچ یک از آنها را حفظ کند. اگرچه اکنون همه شاخه‌های رژیم در دست تندروها قرار دارد، اما بسیار بعید به نظر می‌رسد که دولت ابراهیم رئیسی بتواند گام مثبتی در جهت اصلاح وضعیت وخیم اقتصادی ایران بردارد و با انجام اصلاحات مورد نیاز بتواند پتانسیل عظیم اقتصادی کشور را آزاد کند.»

بر اساس تازه‌ترین گزارش صندوق بین‌المللی پول، تولید ناخالص داخلی ایران که بر اساس برابری قدرت خرید محاسبه شده است، در سال ۱۹۸۰ (نخستین سال استقرار جمهوری اسلامی در ایران) معادل ۱۰۸۶ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان بوده است، این شاخص در سال ۲۰۲۱، به ۰٫۸ درصد کاهش یافته است. به دیگر بیان، سهم اقتصاد ایران از اقتصاد جهانی طی یک بازه زمانی ۴۰ ساله بیش از ۲۳۰ درصد سقوط کرده است. این بدان معناست که ایران در مقایسه با آنچه در سال ۱۹۸۰ بود، قدرت اقتصادی قابل توجهی را در صحنه جهانی از دست داده است. عملکرد ضعیف اقتصادی جمهوری اسلامی، همراه با تقریباً سه برابر شدن جمعیت ایران، مردم ایران را به شدت به سوی فقر سوق داده است.

یک دهه با رشد اقتصادی صفر در صدی

بررسی آمارهای اقتصاد کلان ایران در دهه ۹۰ شمسی حاکی از آن است که در این دهه یکی از ضعیف‌ترین عملکردهای اقتصادی در کشور ثبت شده است. درآمد سرانه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های رفاه در این دهه یک روند به شدت نزولی داشته است؛ به نحوی که این رقم از ۷ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان در ابتدای این دهه به ۴ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان در پایان دهه سقوط کرده است. میزان تشکیل سرمایه به قیمت ثابت که در سال ۹۰ به میزان ۱۷۱ هزار میلیارد تومان بوده است، در پایان سال ۹۹ به کمتر از ۱۰۰ هزار میلیارد تومان سقوط کرده است و حتی طی دو سال ۹۸ و ۹۹، میزان استهلاک سرمایه از تشکیل سرمایه بیشتر بوده است. در دهه ۹۰، نرخ تورم دو قله توری بیش از ۴۰ درصد را ثبت کرد، حال آنکه در سال‌های قبل تنها در دهه ۷۰ نرخ تورم تنها یکبار به بالای ۴۰ درصد رسیده بود. متوسط رشد اقتصادی نیز در دهه ۹۰ تقریباً صفر بوده که این رقم برای دهه ۸۰ رقمی حدود پنج درصد گزارش شده بود. در دهه ۹۰ نیمی از سال‌ها با رشد منفی اقتصادی سپری شده است.

نادره شاملو در مقاله خود در سایت شورای اتلانیتیک می‌نویسد: «رشد پایین، تورم بالا و بیکاری گسترده، قدرت خرید بسیاری از دهک‌های درآمدی در کشور را کاهش داده و در نتیجه نابرابری درآمدی را تشدید کرده است. تعداد ایرانیانی که زیر خط فقر مطلق فقر زندگی می‌کنند در سه سال گذشته دو

خیابان به مثابه شریان سپهر سیاسی ایران

بهرروز خلیق



خیابان در خدمت جمهوری اسلامی

در انقلاب بهمن، قدرت در خیابان جابجا شد. این خیابان بود که رژیم شاه را از پا در آورد. در رژیم شاه امکان صندوق رای برای جابجایی قدرت وجود نداشت. انتخابات فرمایشی بود و زندان‌ها از مخالفین و منتقدین پر شده بود. تنها حزب حکومتی رستاخیز در صحنه سیاسی کشور حضور داشت. قدرت در اساس در دست محمدرضا شاه متمرکز بود و ساواک بر حیات سیاسی کشور مسلط شده بود. برای مردم معترض، برای مخالفین و منتقدین تنها امکان برای ابراز مخالفت با رژیم، حضور در خیابان بود. خیابان در سال‌های ۵۶ و ۵۷ به محل چالش مردم و حکومت تبدیل شد و مردم توانستند با حضور میلیونی خود خیابان‌ها را تسخیر کنند. شاه در مقابل حضور مردم در خیابان زانو زد و سرانجام مجبور شد قدرت را واگذار کند.

مردم در انتخابات به کاندیدای جریان حاکم "نه" گفتند. بلوک قدرت از انتخابات دوره یازدهم مجلس، تصمیم گرفت صندوق را به انحصار خود در آورد تا از صندوق رای تنها کاندیدای مورد نظر خود بیرون بیاید. انتخابات اخیر ریاست جمهوری نشان داد که بلوک قدرت، صندوق را در اختیار خود گرفته و حتی حاضر نیست به اصول‌گرایان میانه رو امکان شرکت در قدرت را بدهد. رد صلاحیت علی لاریجانی، این مسئله را به‌وجه روشنی نشان داد.

مردم خیابان را تسخیر می‌کنند

چنانچه گفته شد جمهوری اسلامی امکان تاثیرگذاری مردم از کانال صندوق رای را مسدود کرده است. با این اقدام، اکثریت مردم به این دریافت رسیدند که حکومت راه‌های اصلاح را بسته و امکان تاثیرگذاری از کانال صندوق رای را از آن‌ها گرفته است. بهمین خاطر هم اکثریت مردم انتخابات ریاست جمهوری را تحریم کردند. با مسدود شدن امکان تاثیرگذاری مردم از کانال صندوق رای، گروه‌های وسیعی از جامعه برای اعتراض به سیاست‌ها و کارکردهای حکومت و بیان خواسته‌های خود، خیابان را برگزیده‌اند. در جنبش سبز، معترضین به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ چند ماه به خیابان آمدند و چالش سنگینی را با حکومت پیش بردند. حکومت در این چالش ضربات کاری خورد، موقعیتش در جامعه تضعیف گردید. ولی موفق شد که اعتراضات خیابانی را با سرکوب برچیند.

جمهوری اسلامی که قدرت را در خیابان کسب کرده بود، به نقش و جایگاه خیابان در تسخیر و حفظ قدرت، مشروعیت بخشیدن به نظام، در تهیج و بسیج پایگاه اجتماعی خود و قدرت‌نمایی، بخوبی آگاه بود. حکومت از همان ابتدای انقلاب، خیابان را به خدمت خود گرفت و حاضر نشد حضور منتقدین و مخالفین در خیابان را تحمل کند.

جمهوری اسلامی برای مشروعیت بخشیدن به خود، قدرت‌نمایی، نشان دادن حمایت مردمی به جهانیان، ایجاد رعب و وحشت در میان مخالفین و منتقدین، خیابان را به انحصار خود در آورد. حکومتیان از ابتدای به دست گرفتن قدرت، همه ساله راهپیمایی بیست و دوم بهمن و روز قدس را برگزار و فیلم‌های آن‌ها را به صورت گسترده از رسانه‌های حکومتی پخش می‌کند. علاوه بر آن دو روز، حکومت به بهانه‌های مختلف دست به بسیج پایگاه اجتماعی خود زده و آن‌ها را برای قدرت‌نمایی به خیابان می‌کشاند.

انقلاب بهمن صندوق رای را بر حکومت بر آمده از آن، تحمیل کرد. اما حکومت از همان ابتدا از صندوق رای برای مشروعیت بخشیدن به خود بهره گرفت و آن را تا سال ۷۶ به انحصار خود در آورد. اما از سال ۷۶ به‌این‌سو صندوق در نوبت‌هایی از دست بلوک قدرت خارج شد و

در ایران فراروئید.

علیرغم کشتار صدها تن از معترضین در خیزش آبان‌ماه، بعد از آن گروه‌های وسیعی از مردم برای طرح خواسته‌هایشان به خیابان می‌آیند، شعارهای خود را فریاد می‌کنند و مطالبشان را روی پلاکاردها می‌نویسند. گروه‌های مختلف اجتماعی با آمدن به خیابان‌ها در طی سه سال گذشته و به‌ویژه امسال، خیابان را فتح کردند و آن را از انحصار حکومت در آوردند. خیابان دیگر نه محل انحصاری قدرت نمائی و مشروعیت بخشی حکومت، بلکه به عرصه چالش گروه‌های مختلف اجتماعی و قدرت نمائی آن‌ها تبدیل شده است. دیگر مردم نیستند که از حضور در خیابان‌ها واهمه داشته باشند، بلکه این حکومت و ارگان‌های سرکوب آن است که عاجز از مقابله با کنش خیابانی و نگران از گسترش آن است. بهمین خاطر یگان‌های مختلف را برای مقابله با معترضین در خیابان‌ها تربیت می‌کند و نیروهای خود را به انواع تجهیزات مدرن مجهز می‌سازد.

اکنون حضور گروه‌هایی از مردم در خیابان‌ها به یک امر عادی تبدیل شده است. محمد حبیبی سخنگوی کانون صنفی معلمان ایران در مصاحبه با زیتون می‌گوید: "مهمترین کارکرد جنبش معلمان در طول یک سال گذشته با برگزاری تجمعات مکرری که داشته این بوده که «خیابان را عادی سازی کرده، یعنی حضور در خیابان

عادی سازی شده و این چیز کمی نیست". (سایت زیتون) **خیابان و خشونت**

هزینه دادن، جزء لاینفک خیابان است. آزادی، عدالت اجتماعی و دموکراسی که خواست تاریخی مردم است، بدون هزینه تحقق پیدا نمی‌کند. در مبارزات اجتماعی نمی‌توان بدون پرداخت هزینه به اهداف دست یافت. نیروهای ملی، دموکرات و چپ تا کنون برای دستیابی به خواست تاریخی خود، هزینه سنگینی داده‌اند. آنچه در مبارزه علیه استبداد مطرح است، کاستن از هزینه‌ها است نه اجتناب از آن.

برخی خشونت را جزو خصیصه اعتراضات خیابانی می‌دانند و می‌گویند وقتی مردم به خیابان می‌آیند و در کنار هم قرار می‌گیرند، دست به خشونت می‌زنند. ولی واقعیت این است که این معترضین نیستند که به خشونت روی می‌آورند. این حاکمیت است که به خشونت متوسل می‌شود. سعید مدنی در رابطه با این موضوع می‌گوید: "من در کتاب "آتش خاموش" فکت‌هایی را که در این زمینه وجود دارد، آورده‌ام و نشان داده‌ام که معترضان، بویژه معترضان آبان ۹۸، اساساً خشونت‌پرهیز بودند. یعنی اگر فقط سرکوب همه‌جانبه آبان ۹۸ را مورد توجه قرار دهیم، سرکوبی که ابعاد و شدت آن هر روز بیش از پیش روشن می‌شود، واکنش مردم معترض به چنین سرکوبی می‌تواند یک خشونت بنیان‌برانداز باشد. ولی مردمی که در آبان ۹۸ در خیابان‌ها و مناطق حاشیه شهرها بودند، واکنش‌های بسیار آرامی نشان دادند و در آبان ۹۸ وقایعی مثل غارت و آتش زدن، جز در موارد بسیار کمی، که از تعداد انگشتان دست فراتر نمی‌رود، وجود نداشته. حتی شواهدی ارائه شده مبنی بر اینکه بسیاری از موارد تخریب توسط خود نیروهای سرکوب انجام شده است." (از مقاله: حضور مردم در خیابان‌ها، اجتناب‌ناپذیر است - مندرج در سایت کلمه). او در پاسخ به اصلاح‌طلبان نوشته است: "سؤال این است که وقتی مردم به خیابان نمی‌آیند و ساختار تبعیض‌آمیز موجود تداوم می‌یابد، آیا خشونت‌ی اعمال نمی‌شود و هزینه‌های گزافی پرداخت نمی‌شود؟ اصلاح‌طلبان ظاهراً به این واقعیت توجه نمی‌کنند که وضع موجود سرشار از خشونت است. همین الان خشونت ساختاری بر کل جامعه ایران اعمال می‌شود." (همان منبع).

جمهوری اسلامی با بالا بردن هزینه خیابان، مردم را از حضور در خیابان‌ها می‌ترساند. ارگان‌های سرکوب رژیم با حکم فرمان تیر علی خامنه‌ای در آبان ۹۸، صدها تن از معترضین را با شلیک تیر کشتند و هزینه فوق‌العاده سنگینی را بر مردم تحمیل کردند. اما سرکوب گسترده رژیم، نتوانست به اعتراضات خیابانی نقطه پایان بگذارد. بعد از گذشت دوسال از خیزش آبان ماه ۹۸، امسال ما شاهد دو برآمد اعتراضی چشمگیر در خوزستان و اصفهان بودیم. در کنار این دو برآمد، کارگران، معلمان، بازنشستگان، پرستاران و حتی کارمندان قوه قضائیه بدون واژه‌ها از سرکوب حکومت به خیابان‌ها آمدند و مطالبات خود را بیان کردند. حضور گسترده گروه‌های مختلف اجتماعی در خیابان، از هزینه خیابان کاسته و دست و بال رژیم را برای سرکوب خونین بسته است. این، یک موفقیت بزرگ برای جنبش‌های اجتماعی و خیزش‌های خیابانی است.

برخی فعالین سیاسی دعوت به خیابان را در مسیر سوری‌های شدن کشور قلمداد می‌کنند. اما ما به عینه دیدیم که معترضین در جریان جنبش سبز، خیزش دی‌ماه ۹۶، آبان ۹۸، اعتراضات خوزستان و اصفهان و نیز در اعتراضات صنفی در مقابل خشونت حکومت با مدارا رفتار کردند. مردم با دست خالی به میدان آمدند. سلاح

دست سرکوب‌گران بود. رفتار مدنی مردم اجازه نمی‌دهد که اعتراضات در خیابان، مسیر سوری‌های شدن را بپیماید.

جایگاه خیابان

"میشل فوکو در توصیف چگونگی تبدیل خیابان به عرصه فعالیت سیاسی در چارچوب استفاده آگاهانه از عرصه فعالیت به رابطه فضا و قدرت اشاره می‌کند و می‌گوید آنچه که بستر خیابان را در بعد سیاسی فعال و حائز اهمیت می‌کند استفاده فعالانه و مشارکت‌گرایانه از فضاهای عمومی است. عرصه‌ای که در حالت عادی در حوزه قدرت حکومت و تحت کنترل آن‌هاست. چرا که حکومت قواعد و مقررات این عرصه را تنظیم و نظم آنرا برقرار می‌کند و از استفاده‌کنندگان از این فضاهای عمومی انتظار دارد به شکلی منفعلانه و مطابق با قوانین موضوعه حکومت در آن رفتار کنند. از این رو هرگونه استفاده فعالانه و مشارکت‌جویانه از این شریان سیاسی در تعارض با قدرت حاکم، تبلیغات ایدئولوژیک را که به صورت کاذب رضایت حاکمیت را القا می‌کند به چالش می‌کشد." ("جمع‌بندی یک جنبش ناتمام" نوشته سعید رضوی فقیه و جواد سلیمانی).

در کشور ما مدت‌هاست که نگاه گروه‌های اجتماعی به خیابان از یک فضای فیزیکی فراتر رفته و به دریافت‌های سیاسی و اجتماعی از آن رسیده است. به بیان دیگر، بین خیابان و سیاست پیوند ناگسستنی شکل گرفته است.

جمهوری اسلامی فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی منتقد و مخالف و سازمان‌یابی گروه‌های مختلف اجتماعی را بر نمی‌تابد. این حکومت جامعه توده‌وار می‌خواهد. در شرایطی که نارضایتی به اوج رسیده، گروه‌هایی از جامعه از جمله تهیدستان و طبقه متوسط فرودست به خیابان‌ها می‌آیند، همدیگر را در خیابان می‌یابند، به نیروی خود پی می‌برند، در کنار هم قرار می‌گیرند، از تنهایی بیرون می‌آیند، احساس قدرت می‌کنند، ترسشان فرو می‌ریزد و فریاد می‌زنند: "ترسید، نترسید، ما همه با هم هستیم."

خیابان در استراتژی گذار از استبداد به دموکراسی جایگاه ویژه دارد. در مبارزه با استبداد حاکم، جایگزینی برای خیابان وجود ندارد. نه فضای مجازی و نه صندوق‌های رای نمی‌توانند جایگزین آن شوند. در عین حالی که هر کدام از آن‌ها نقش بس مهمی در این روند دارند. تجربه گذر به دموکراسی در تعدادی از کشورها موید این امر است. در برخی کشورها، خیابان صندوق رای را بر حکومت دیکتاتور تحمیل کرده و آن را به عقب‌نشینی و پذیرش حق رای مردم وادار ساخته است. در انقلاب‌های کلاسیک، انقلاب‌ها، بهار عربی، جریان برچیده شدن دیوار برلین و در خیلی از تحولات سیاسی دموکراتیک، خیابان نقش تعیین‌کننده داشت.

هر کنش خیابانی لزوماً با هدف گذار از جمهوری اسلامی صورت نمی‌گیرد. گروه‌های مختلف اجتماعی - کارگران، معلمان، بازنشستگان، کشاورزان و ... - برای طرح مطالبات خود و یا اعتراض به سیاست‌ها و عملکرد حکومت به خیابان می‌آیند. ولی سرکوب اعتراضات خیابانی توسط رژیم، به اعتراضات خصلت رادیکال می‌بخشد و شعارها بلافاصله متوجه علی‌خامنه‌ای و نظام جمهوری اسلامی می‌شود. خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ و اعتراضات مردم خوزستان و اصفهان، این واقعیت را نشان داد.

در کشورهای دموکراتیک، اعتراضات خیابانی خصلت براندازی ندارد. ولی در رژیم‌های مستبد که راه‌های اعتراضات مردم مسدود و نارضایتی‌ها انباشته شده، حضور مردم در خیابان‌ها و میادین می‌تواند به طغیان علیه حکومت فراروید و به فروپاشی آن بیانجامد. در

انقلاب بهمن و در بهار عربی در تونس و مصر چنین روندی پیش رفت و به سقوط حکومت‌ها منتهی شد.

"در دنیای امروز "خیابان" به مثابه "قلب سیاست" و چونان "شریان اصلی حیات سیاسی و عرصه عمومی" جایگاه انکارناپذیری در تعیین معادلات قدرت و موازنه قوا در هر جامعه دارد و هر سیاستمدار و جریان سیاسی که مستقیم یا غیر مستقیم پشتوانه حضور انبوه و ملموس توده‌های مردم را در خیابان نداشته باشد صرفاً به رویاپردازی و خودخسندسازی سیاسی مشغول است." (به نقل از کتاب "جمع‌بندی یک جنبش ناتمام" نوشته سعید رضوی فقیه و جواد سلیمانی).

تحول طلبان و خیابان

نگاه تحول‌طلبان با اصلاح‌طلبان و انقلابیون نسبت به خیابان متفاوت است. خط قرمز اصلاح‌طلبان از جمله اصلاح‌طلبان ساختارگرا، خیابان است. آن‌ها صندوق‌محورند و تحولات سیاسی کشور را تنها در صندوق جستجو می‌کنند. با وجود اینکه اصلاح‌طلبان بخوبی آگاهند که حکومت راه تغییر از کانال صندوق را بسته است، اما به هیچوجه حاضر نیستند مردم را به خیابان دعوت کنند. در جنبش سبز، خیابان به اصلاح‌طلبان تحمیل شد و بخشی از آن‌ها مجبور شدند که هزینه خیابان را بپردازند. آنچه مشخص است اصلاح‌طلبان نه در دوره جنبش سبز پیشقدم در دعوت از مردم به حضور در خیابان‌ها بودند و نه امروز جایگاه شایسته به خیابان در مبارزات گروه‌های اجتماعی قائل هستند. آن‌ها، خشونت حکومت را دست‌آویز امتناع از پذیرش نقش خیابان در مبارزات اجتماعی قرار می‌دهند و از آن فاصله می‌گیرند.

انقلابیون صندوق را نفی می‌کنند، به خیابان نقش مطلق می‌بخشند و از کاربرد قهر در مقابل قهر حکومت ابائی ندارند. انقلابیون اعتراضات خیابانی را تنها در خدمت سرنگونی حکومت می‌خواهند نه در دست‌یابی مردم به مطالبات خود، بهبود زندگی‌شان و تغییر در ساختارهای اجتماعی و سازمان‌یابی گروه‌های اجتماعی. تحول‌طلبان صندوق‌محور نیستند و نگرش مطلق به آن ندارند. صندوق رای برای آن‌ها زمانی مطرح است که امکان تغییر با رای مردم وجود داشته باشد و انتخابات آزاد و منصفانه برگزار شود. تحول‌طلبان کنش خیابانی را یک حق می‌دانند، هم‌چنانچه اعتصاب، نافرمانی مدنی، دسترسی به شبکه‌های اجتماعی و انتخابات آزاد حق مردم است. از دید آن‌ها خیابان شریان سپهر سیاسی است که هم در خدمت گروه‌های اجتماعی برای طرح و دستیابی به خواسته‌هایشان و اعتراض به سیاست‌ها و عملکرد حکومت قرار دارد و هم زمینه‌ساز گذار از جمهوری اسلامی است. کنش خیابانی هم می‌تواند حکومت را عقب‌بنشانند تا به مطالبات گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی تن دهد و هم شرایط را برای گذار از استبداد به دموکراسی فراهم سازد.

خیابان در استراتژی تحول‌طلبی، در برآمد جنبش‌های اجتماعی و خیزش‌های خیابانی و در گذار از استبداد به دموکراسی نقش بی‌بدیلی دارد. همراهی کنش‌های خیابانی با اعتصابات عمومی و سراسری و نافرمانی، می‌تواند توازن قوا را تغییر دهد، حکومت را به عقب‌نشینی وادار سازد، به تقویت جامعه در مقابل حکومت بیانجامد و سرانجام قدرت حاکم را به زانو در

آورد.

۱. آتش خاموش - سعید مدنی

۲. "جمع‌بندی یک جنبش ناتمام" نوشته سعید رضوی فقیه و جواد سلیمانی

ملاحظات پیرامون توان و ضعف‌های جنبش‌های اجتماعی ایران

هادی زمانی



گفته میشود جنبش‌های اجتماعی معاصر به اندازه جنبش‌های کلاسیک به روشنفکران مرجع، سازمان‌های مدنی، رهبری و نقشه راه نیاز ندارند. زیرا در این جنبش‌ها نقش روشنفکران، احزاب سیاسی و سازمان‌های مدنی متداول حاشیه‌ای شده و شبکه‌های اجتماعی با بهره بردن از فضای مجازی میدان‌دار صحنه شده‌اند. سازماندهی‌های جدید هم سرعت بیشتری دارند و هم مانند گذشته نیازمند چهره‌های شناخته شده سیاسی نیستند. گروه‌های اجتماعی و صنفی و چهره‌های جوان که دارای اراده و ابتکار عمل هستند می‌توانند نقش رهبری میدانی را ایفا کنند.

تأثیر تحولات فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات بر جنبش‌های اجتماعی معاصر را نمی‌توان نادیده گرفت. فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات نوع روابط در عرصه مدنی را دگرگون کرده و مطالبات و ذهنیت شهروندی جایگاه جدیدی در جامعه یافته‌اند. همچنین، این تحولات دارای تأثیرات عمیقی بر نوع و چگونگی سازماندهی بوده‌اند. اما در ارزیابی این ملاحظات، به ویژه در رابطه با مبارزه علیه استبداد دینی جمهوری اسلامی (ج.ا.ا.)، می‌بایست به دو نکته توجه داشت.

نخست، مبارزه برای تحولات سیاسی دارای مراحل و فازهای مختلفی است که هر یک دارای مقتضیات خاص خود میباشد. شبکه‌های اجتماعی در مرحله رویارویی و کنار زدن نظم سیاسی موجود از نیروی بسیج کننده، توانایی و کارآمدی قابل توجهی برخوردارند. اما برای مرحله بعد از گذار، یعنی ایجاد نظم آلترناتیو، این شبکه‌ها از توانایی و کارآمدی لازم برخوردار نیستند و بدون تکیه به روشنفکران مرجع، سازمان‌دهی و رهبری، غالباً به شکست می‌انجامند. این محدودیت و ضعف را می‌توان در جنبش‌های معروف به بهار عربی به روشنی مشاهده کرد.

دوم، توجه به سرشت و طبیعت رژیم است که در مسند قدرت است. در برابر رژیمی که برای بقای خود مصمم به سرکوب و کشتار وسیع مردم است و توانایی آن را نیز دارد، خیزش‌ها و جنبش‌های متکی به شبکه‌های اجتماعی حتی در مرحله نخست، یعنی در مرحله رویارویی و کنار زدن نظم سیاسی موجود

نیز نیازمند درجه‌ای از سازمان دهی، رهبری و نقشه راه میباشد. وقتی خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی از تداوم و استمرار برخوردار باشند، رهبری و سازماندهی موثر میتواند در فرایند مبارزه شکل بگیرد. اما روی این احتمال موقعی میتوان حساب باز کرد که نیروهای اجتماعی به ضرورت سازماندهی و رهبری واقف باشند و حداقل موثری از سازماندهی و رهبری وجود داشته باشد، به ویژه وقتی که

جنبش‌های اجتماعی در رویارویی با رژیم‌های شدیداً سرکوبگر دچار وقفه و گسست میشوند و نمی‌توانند از تداوم و استمرار کافی برخوردار باشند.

جنبش‌های اجتماعی نوین

جنبش‌های اجتماعی نوین عمدتاً در کشورهای غربی که از دموکراسی و آزادی‌های سیاسی برخوردار میباشند شکل گرفته و به مکانیزمی نیرومند برای تحولات سیاسی تبدیل شده‌اند. در این جوامع پیدایش و رشد جنبش‌های اجتماعی نوین از یکسو ناشی از پیچیده شدن مناسبات سرمایه داری و رشد تمایزات اجتماعی و اقتصادی در عصر پسا صنعتی است که گرایش‌های فردی را تقویت میکند - مانند تکرر گروه‌های اجتماعی، گوناگونی مطالبات و چند هویتی بودن افراد. از سوی دیگر، ناشی از رشد تحولات فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات است که به اعتراضات فردی امکان میدهد خصیصه جمعی پیدا کنند.

دو عامل دیگر نقش مهمی در برآمدن جنبش‌های اجتماعی در کشورهای غربی ایفا کرده‌اند. نخست کم رنگ شدن نقش اینولوژی در عرصه سیاست است. دوم، وابسته شدن احزاب سیاسی به نظام سیاسی حاکم برای دریافت کمک‌های مالی و بهره‌برداری از امکانات سیستم است که در پاره‌ای از موارد کارکرد احزاب را به چرخاندن چرخ انتخابات ادواری در نظام حاکم و تولید

یک مکانیزم کم تأثیر برای جابجایی قدرت فرو کاسته است. در چنین فضایی جنبش‌های اجتماعی به مکانیزم موثری برای افشای بی‌عدالتی و جلوگیری از بی محتوا شدن دموکراسی تبدیل شده‌اند. به این ترتیب، در کشورهای غربی جنبش‌های اجتماعی در واقع به عنوان مکمل احزاب سیاسی عمل میکنند و نه جانشین آنها.

جنبش‌های نوین اجتماعی، مانند جنبش زنان، جنبش محیط زیست، جنبش صلح و جنبش‌های رفاهی، بر خلاف تشکلهای و جنبش‌های سیاسی کلاسیک، دارای ساختار هرمی نیستند، بلکه ساختار آنها بسیار شبکه‌ای است و نقش رسانه‌های ارتباطی و اطلاع رسانی دیجیتال در سازماندهی آنها بسیار برجسته است. به عبارتی، جنبش‌های اجتماعی رسانه‌هایی هستند که افراد با قرار گرفتن و کنشگری در آنها میتوانند اطلاعاتی را که توسط حاکمیت به جامعه داده میشود به چالش بکشند و با ارائه مجموعه‌ای از اطلاعات حوزه‌های پنهان قدرت را وادار به شفاف‌سازی کنند. این جنبش‌ها به میزان قابل توجهی خود انگیخته و خودگردان هستند، شهروندان در آنها نقش کلیدی ایفا میکنند و تا حدود زیادی اعتراضات فردی هستند که خصیصه جمعی می‌گیرند. این جنبش‌ها بر خلاف جنبش‌های سیاسی کلاسیک به دنبال کسب قدرت سیاسی نیستند، بلکه عمدتاً ضد قدرت اند و از خودآگاهی سیاسی برای کسب قدرت برخوردار نیستند.

در مقابل، طرفداران استراتژی تکیه به جنبش‌های اجتماعی معتقدند که بدون تکیه به جنبش‌های اجتماعی نمی‌توان حکومت جمهوری اسلامی را به عقب راند و ساختار سیاسی کشور را متحول کرد. این‌ها چنین برنامه‌ای را یک توهم و در بهترین شرایط یک خوش بینی بی‌جا میدانند و باور دارند که خیزش‌های خیابانی فرصت و میدانی بوجود می‌آورد تا اقشار مختلف جامعه که دارای مطالبات متفاوتی هستند در کنار یکدیگر قرار بگیرند، نقاط مشترک بین مطالبات خود را پیدا کنند، همبسته شوند و در روند مبارزه به یک جنبش اجتماعی

اعتراضات کوچک و بزرگ مطالبه محور و صنفی از جانب کارگران، معلمان، بازنشستگان، کشاورزان، زنان، دانشجویان و گروه‌های اقلیتی مواجه هستیم. اما علیرغم این تحولات، جامعه ایران همچنان گرفتار یک انسداد سیاسی است. نه حکومت قادر به پاسخگویی به بحران‌ها و ادامه وضع موجود است و نه توازن قوا به گونه‌ای است که جامعه بتواند یک تحول بنیادین در ساختار حکومت ایجاد کند. در چنین شرایطی، از ظرفیت و چشم‌انداز این خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی ارزیابی‌های متفاوتی وجود دارد.

خصلت سیاسی این جنبش‌ها عمدتاً ناشی از تنش‌های زندگی روزمره شهروندان با ساختار سیاسی حاکم است. جنبش‌های اجتماعی نوین جنبش‌هایی هستند که قدرت با قدرت، نه جنبش‌های سیاسی که نظم موجود را به چالش میکشند و به دنبال تاسیس نظم آلترناتیو مشخصی برای جایگزینی آن هستند. جنبش‌های اجتماعی «خودی‌ها» و «غیر خودی‌ها» را به میزان زیادی در فرایند کنشگری کشف میکنند و بر خلاف احزاب سیاسی تعریف از پیش تعیین شده و سیستماتیکی از خودی‌ها و غیرخودی‌ها، دلایل وضع موجود و نظامی که میتواند جانشین وضع موجود شود، ندارند - گرچه تحت تاثیر احزاب سیاسی میتوانند یک شناخت نسبی و غیر نظاممند از این پدیده‌ها داشته باشند.

کنشگران جنبش‌های اجتماعی بیشتر موقتی و سیال هستند و همبستگی آنها در مقایسه با همبستگی که میان کنشگران احزاب سیاسی وجود دارد ضعیف‌تر است، از خودآگاهی سیاسی برخوردار نیست و تمایل به مشارکت در ساختار قدرت ندارند. احزاب سیاسی از گسست و تعارضی که بین قدرت حاکم و جامعه وجود دارد و راه حل رفع آن شناخت مشخصی دارند و با تکیه به همبستگی نظری، هویتی و تشکیلاتی درونی خود و سازماندهی توده‌ای، به دنبال جایگزینی نظم حاکم با نظام مورد نظر خود هستند. به این دلایل، جنبش‌های اجتماعی نمی‌توانند نقشی را که احزاب سیاسی در به چالش کشیدن ساختار قدرت و جایگزین کردن قدرت حاکم با یک ساختار جدید دارند، ایفا کنند.

در کشورهای در حال توسعه و غیر دموکراتیک رشد جنبش‌های اجتماعی نوین دارای دلایل و مکانیزم متفاوتی است. در این کشورها رشد جنبش‌های اجتماعی ناشی از تحولات مناسبات سرمایه داری که در کشورهای توسعه یافته غرب صورت گرفته نیست. بلکه ناشی از افول نقش ایدئولوژی، ضعف احزاب و تشکلهای سیاسی و تحولات فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات است.

در کشورهای در حال توسعه غیر دموکراتیک که گرفتار نظام‌های استبدادی و سرکوبگر هستند، جنبش‌های اجتماعی با چالش‌ها و مخاطرات بسیار بیشتر و سخت‌تری روبرو هستند. در این کشورها جنبش‌های اجتماعی از پشتیبانی موثر و نقش مکمل احزاب و تشکلهای سیاسی محروم‌اند، بخشی از وظایف آنها را به دوش میکشند و در برابر سرکوب رژیم حاکم شدیداً ضربه پذیراند. در پاره‌ای از کشورهای اروپای شرقی و معدودی از کشورهای در حال توسعه، جنبش‌های اجتماعی توانسته‌اند منشا تحول سیاسی و گذار به دموکراسی باشند. اما عواملی مانند جنگ سرد، فروپاشی پشتیبانان استراتژیک (فروپاشی شوروی)، وجود حکومت‌هایی که اراده در قدرت ماندن را از دست داده‌اند، چندپارگی در هیئت حاکمه و فشارهای بین‌المللی نقش موثری ایفا کرده‌اند.

رشد فزاینده جنبش‌های اجتماعی در ج.ا.

با تشدید بحران‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی، گسترش فزاینده فقر، فساد، بیکاری، تورم، تبعیض‌های عقیدتی، سیاسی، جنسیتی و اقلیتی، ناکارآمدی حکومت در حل مشکلات مردم و افول اصلاح طلبی صندوق محور، ما شاهد رشد نارضایتی و سرخوردگی ژرف توده‌های مردم و رشد فزاینده خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی در جمهوری اسلامی هستیم. توالی، دامنه و عمق اجتماعی و جغرافیایی این جنبش‌ها در حال گسترش است، بطوریکه اکنون روزمره با

شبکه‌های اجتماعی در مرحله رویارویی و کنار زدن نظم سیاسی موجود از نیروی بسیج کننده، توانایی و کارآمدی قابل توجهی برخوردارند. اما برای مرحله بعد از گذار، یعنی ایجاد نظم آلترناتیو، این شبکه‌ها از توانایی و کارآمدی لازم برخوردار نیستند و بدون تکیه به روشنفکران مرجع، سازمان‌دهی و رهبری، غالباً به شکست می‌انجامند. این محدودیت و ضعف را می‌توان در جنبش‌های معروف به بهار عربی به روشنی مشاهده کرد. همچنین در برابر رژیم‌های که برای بقای خود مصمم به سرکوب و کشتار وسیع مردم است و توانایی آن را نیز دارد، خیزش‌ها و جنبش‌های متکی به شبکه‌های اجتماعی حتی در مرحله نخست، یعنی در مرحله رویارویی و کنار زدن نظم سیاسی موجود نیز نیازمند درجه‌ای از سازمان‌دهی، رهبری و نقشه راه می‌باشند.

استراتژی تقویت ظرفیت اصلاحی حکومت

یک نگاه بر آن است که اولاً خیزش‌ها و جنبش‌های کنونی در ج.ا. به میزان زیادی صنفی و محلی می‌باشند، دارای خاستگاه‌های اجتماعی و مطالبات متفاوت هستند و با یکدیگر همپوشانی لازم را ندارند تا بتوانند به صورتی ارگانیک، با سرعت و به راحتی به یک ابر جنبش تبدیل شوند. ثانیاً و مهمتر از آن، نیروی سیاسی موثری که بتواند خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی را هماهنگ سازد و سازمان دهد و بر این پایه نظام سیاسی را متحول کند وجود ندارد. در برابر حکومتی که به ابزارهای سرکوب گسترده مجهز است و اراده و توانایی استفاده از آنها را دارد و در فقدان یک اپوزیسیون معتبر و نهادهای مدنی موثر که بتوانند نارضایتی‌ها را سازمان دهند، این خیزش‌ها از شانس موفقیت بالایی برخوردار نیستند. افزون بر این، با توجه به دامنه و عمق نارضایتی‌ها، به ویژه در مناطق محروم و در میان جوانان، در نبود یک اپوزیسیون معتبر و موثر، افتادن در مسیر رویارویی کامل با حکومت، راه بسیار پرهزینه و پر مخاطره‌ای است که در صورت فروپاشی دستگاه حکمرانی می‌تواند به هرج و مرج، جنگ داخلی، انهدام زیر ساخت‌های کشور و احتمالاً تجزیه ایران منتهی شود.

این نگاه معتقد است که حکومت برای بقای خود هم که شده ناچار به تغییر و اصلاح است و استراتژی مطلوب را تقویت این ظرفیت می‌داند. در این بلوک عده‌ای از جنبش‌های مطالباتی محدود و کنترل شده برای اعمال فشار بر حکومت و تقویت ظرفیت اصلاحی آن استقبال میکنند. در مقابل عده‌ای دیگر که در میان آنها طرفداران درجه‌ای از اصلاحات ساختاری نیز وجود دارند، معتقدند که خیزش‌های خیابانی ظرفیت اصلاحی حکومت را تضعیف میکنند و بر این پایه با رویکرد خیابانی اساساً مخالفند.

استراتژی تکیه به جنبش‌های اجتماعی

و سیاسی موثر تبدیل شوند. در این دید، حکومت با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی متعددی روبروست که از همپوشانی قابل توجهی برخوردارند. با یافتن و عمده شدن مطالبه مشخصی که نقطه مشترک همه آنهاست، این جنبش‌ها میتوانند به ابر جنبشی تبدیل شوند که نظام سیاسی کشور را متحول سازد.

از این منظر، در ایران، مانند بیشتر نقاط جهان، افول نقش ایدئولوژی و تحولات فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات موجب کم رنگ شدن نقش احزاب سیاسی کلاسیک و بر جسته شدن نقش جنبش‌های اجتماعی و رشد جنبش‌های نوین اجتماعی شده است. پاسخ این گروه به کسانی که نگرانند خیزش‌های کور خیابانی به هرج و مرج، بی قانونی، فروپاشی دستگاه حکمرانی و جنگ داخلی بیانجامد و از بیم این مخاطرات به اصلاحات حکومتی دل بسته اند، آن است که این نگاه اولاً به ظرفیت خیزش‌های خیابانی برای ایجاد همبستگی ملی، که نهایتاً بهترین بیمه در برابر این مخاطرات می‌باشد، کم توجه است. ثانیاً در مورد ظرفیت نظام جمهوری اسلامی برای اصلاح و تحول دچار توهم و خوش بینی است.

این بلوک ارزیابی خوش بینانه‌ای از ظرفیت و توانایی خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی برای عقب راندن حکومت و متحول ساختن ساختار نظام سیاسی کشور دارد و معتقد است که اولاً در ایران ما با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی کور مواجه نیستیم، بلکه غالب آنها دارای اهداف ترقی خواهانه مانند رفع تبعیض، رفاه اقتصادی و آزادی سیاسی و دموکراسی هستند.

ثانیاً، در ج.ا. به دلیل تنش شدیدی که بین ساختار و عملکرد حکومت با خواست‌ها و مطالبات جامعه مدنی وجود دارد، این خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی از ظرفیت لازم برخوردارند که با سرعت به مکانیزمی برای ایجاد تحول در جامعه و ساختار سیاسی حکومت تبدیل شوند.

این دید میان جنبش‌های اجتماعی که در بحران‌های سیاسی ریشه دارند و جنبش‌های اعتراضی‌ای که فقط سوبه‌هایی از نظم موجود را به چالش می‌کشند تمیز قائل می‌شود و معتقد است که جنبش‌های ایران از گونه نخست اند که معمولاً با سرعت بسیار بیشتری فراگیر میشوند و راحت‌تر خصلت سیاسی پیدا میکنند. به باور این گروه، تجربه نشان می‌دهد که در صحنه سیاسی ایران خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی سریع خواست‌ها و اهداف خود را پیدا میکنند، به سازماندهی و شبکه‌سازی می‌پردازند و با سرعت به یک نیروی سیاسی موثر تبدیل میشوند - مانند جنبش سبز که با اعتراض به تقلب در انتخابات شروع شد، به «رای من کو» و «انتخابات آزاد می‌خواهیم» رسید، به منشور سبز انجامید و با سرعت در مسیر ایجاد تشکیلات منظم قرار گرفت.

عده‌ای در این بلوک جامعه ایران را اساساً یک جامعه جنبشی و شبکه‌ای میدانند و معتقدند که در صحنه سیاسی ایران خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی از این ظرفیت برخوردار هستند که در فرایند مبارزه

ظرفیت آن را دارند که به جنبش‌های اجتماعی بیانجامند و با پیدا کردن نقاط مشترک همبسته شوند، هویت مشترک پیدا کنند و به یک ابر جنبش تبدیل شوند. اما این ظرفیت ناروشن است و آن‌قدر نیرومند نیست که بتوان به آن اطمینان قوی داشت. خیابان می‌تواند به مطالبات صنفی و اجتماعی محدود بماند. حکومت می‌تواند این خیزش‌ها را فرسوده یا سرکوب کند. سرخوردگی ناشی از فرسایش و سرکوب می‌تواند سبب شود که این جنبش‌ها به سوی جریان‌های پوپولیستی متمایل شوند. این خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی در برابر ماشین سرکوب حکومت بسیار ضربه پذیر هستند. حکومت جمهوری اسلامی حتی حضور خیابانی برای مطالبات صنفی و اجتماعی را برنمی‌تابد و سرکوب میکند زیرا هراس دارد که با سرعت به جنبش‌های سیاسی ساختار شکن بیانجامد. تاکید بر این مخاطرات به این معنی نیست که استراتژی تکیه به جنبش‌های اجتماعی را میبایست رها کرد و به استراتژی اصلاح طلبی حکومتی روی آورد. بلکه هدف، تاکید بر این موضوع است که در شرایط سرکوب شدید،

شعارهای ساختار شکنانه علیه کل حکومت چ.ا. داده میشود، الزاماً به معنای دموکراسی خواهی آنها نیست. این خیزش‌ها میتوانند بسوی جریان‌های پوپولیستی راست، به ویژه یک حرکت نظامی با گرایش به الگوی توسعه آمرانه متمایل شوند. بی‌شک سیاست تحریم‌های حداکثری، چ.ا. را تضعیف کرده است. اما ممکن است همزمان ظرفیت تحول دموکراتیک جامعه را تضعیف و شانس برآمدن یک گروه نظامی با برنامه توسعه آمرانه را تقویت کرده باشد. یک تشکل سیاسی موثر که به یک برنامه مناسب مجهز باشد میتواند نقش مهمی در حفظ ظرفیت دموکراسی خواهی جنبش‌های اجتماعی ایران ایفا کند.

خطراتی را که می‌تواند از ضعف و ناکارآمدی جنبش‌های اجتماعی، به ویژه در مرحله بعد از گذار ناشی شود، میبایست جدی گرفت. مدیریت و خنثی سازی این ریسک نیازمند سازماندهی قوی‌تر، هماهنگی بیشتر، حضور فعال تشکل‌های سیاسی، اجماع بر اصول کلی نظم آترناتیو و همکاری برای تحقق آن است. در ایران به دلیل تناقض شدید ایدئولوژی، ساختار و عملکرد حکومت با بافت و مطالبات جامعه مدنی، به ویژه در شهرهای بزرگ و در میان اقشار مدرن، جنبش‌های اجتماعی می‌توانند با سرعت وارد مرحله ای شوند که ابعادی از نظم سیاسی حاکم را به چالش بکشند. اما چون به نظریه مشخص و سیستماتیکی در مورد ساختار موجود نظام سیاسی و آترناتیوی که میبایست جانشین آن شود، مجهز نیستند و از سازماندهی لازم برخوردار نمی‌باشند، با این خطر مواجه‌اند که نتوانند منازعه خود با قدرت را به مبارزه با نظم موجود و ایجاد یک نظم آترناتیو ارتقا دهند.

برای این دو مشکل، یعنی ضربه‌پذیری در برابر سرکوب رژیم و مخاطرات ناشی از نبود یک اپوزیسیون موثر، میبایست چاره و تدابیر مناسب اندیشید. استراتژی رها کردن کامل این امور به جنبش‌های اجتماعی به این امید که خود راه حل آنها را بیابند، می‌تواند راه کار پرهزینه و پر ریسکی باشد. دست‌کم میتوان جنبش‌های اجتماعی را در یافتن راه حل‌های مناسب یاری کرد.

نقش احزاب و تشکل‌های سیاسی

نقش احزاب در جنبش‌های اجتماعی عبارت است از ارائه یک چارچوب و برنامه مناسب برای شناخت علل مشکلات و راه حل آنها، تقویت همدلی و همبستگی، خبررسانی، انگیزه بخشی، و کمک به کاهش موانع مشارکت. حزب سیاسی میبایست چارچوب و برنامه‌ای ارائه دهد که افراد بازناب خواست‌ها و مطالبات خود را در آن ببینند، با شرایط ذهنی جنبش هماهنگ باشد و حساسیت‌ها و نگرانی‌های آن را رعایت کند؛ از کانال‌ها و شیوه‌های خبر رسانی مورد پذیرش و در دسترس جنبش استفاده کند و با ظرفیت ریسک‌پذیری و هزینه پردازی جامعه هماهنگ باشد. برای مثال، در جامعه‌ای که آماده درجه بالایی از ریسک‌پذیری و هزینه پردازی نباشد و نسبت به بروز هرج و مرج، جنگ و مداخله خارجی نگران باشد، ارائه برنامه‌ای که مستلزم درجه بالایی از ریسک و هزینه‌پذیری است، نسبت به حساسیت‌های جامعه بی‌توجه است و کانال‌ها و شیوه‌های خبر رسانی آن در دسترس و مورد اعتماد جامعه نیست، نمی‌تواند به پیشرفت و موفقیت جنبش اجتماعی مورد نظر کمک کند. برعکس ارائه یک چارچوب و برنامه مناسب توسط احزاب و تشکل‌های سیاسی میتواند باعث ارتقا جنبش‌های اجتماعی به یک مکانیزم موثر برای تحولات سیاسی شود.

یک نگاه بر آن است که اولاً خیزش‌ها و جنبش‌های کنونی در چ.ا. به میزان زیادی صنفی و محلی میباشند، دارای خاستگاه‌های اجتماعی و مطالبات متفاوت هستند و با یکدیگر همپوشانی لازم را ندارند تا بتوانند به صورتی ارگانیک، با سرعت و به راحتی به یک ابر جنبش تبدیل شوند. ثانیاً نیروی سیاسی موثری که بتواند خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی را هماهنگ سازد و سازمان دهد و بر این پایه نظام سیاسی را متحول کند وجود ندارد. افزون بر این، با توجه به دامنه و عمق ناراضی‌ها، به ویژه در مناطق محروم و در میان جوانان، در نبود یک اپوزیسیون معتبر و موثر، افتادن در مسیر رویارویی کامل با حکومت، راه بسیار پرهزینه و پر مخاطره‌ای است که در صورت فروپاشی دستگاه حکمرانی می‌تواند به هرج و مرج، جنگ داخلی، انهدام زیر ساخت‌های کشور و احتمالاً تجزیه ایران منتهی شود.

استمرار و موفقیت جنبش‌های اجتماعی در عقب راندن حکومت نیازمند درجه نیرومندتری از سازماندهی، هماهنگ سازی و تشکل سیاسی است.

ما در سه دهه گذشته خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی متعددی را تجربه کرده ایم، از جنبش سبز ۸۸ گرفته تا اعتراضات دی ماه ۹۶، آبان ۹۸ و خیزش‌های متعدد ۹۹ و ۱۴۰۰. با این‌همه، هیچ یک از این خیزش‌ها موفق به ایجاد تحولی در ساخت و سیاست‌های حکومت نشده‌اند. با اصرار حکومت بر سرکوب هر حرکت اعتراضی، این خطر وجود دارد که در نبود تشکل‌های سیاسی موثر، این خیزش‌ها بسوی جریان‌های رادیکال و قهرآمیز و یا جریان‌های پوپولیستی راست متمایل شوند.

توجه به این جنبه‌ها در برهه کنونی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. طبقه متوسط تکیه‌گاه اصلی دموکراسی خواهی در جنبش‌های اجتماعی ایران است. سرکوب جنبش ۸۸، از یکسو و فشارهای اقتصادی بسیار سنگین دهه گذشته، از سوی دیگر، طبقه متوسط را بسیار ضعیف و سرخورده کرده است. بطوریکه در خیزش‌های اخیر طبقه متوسط حضور کم رنگی داشته است. ابتکار عمل در خیزش‌های اخیر عمدتاً با اقشار و طبقات فرو دست جامعه بوده و مطالبات آن‌ها بیشتر جنبه صنفی و محلی داشته است. اینکه در این خیزش‌ها گاه

بر سه ضعف نبودن رهبری، نداشتن هدف متمرکز و سازماندهی غلبه کنند و کشور را از بن بست سیاسی که در آن گیر کرده است خارج سازند.

ضعف‌های استراتژی تکیه به جنبش‌های اجتماعی

این‌که بدون تکیه به جنبش‌های اجتماعی نمی‌توان حکومت را وادار به عقب نشینی ساخت و نظام سیاسی کشور را دموکراتیزه کرد، استدلال نیرومندی است که از پشتیبانی چهار دهه تجربه در جمهوری اسلامی و تجربه بسیاری دیگر از کشورها برخوردار است. همچنین، آن‌چه که در مورد نقش تحولات فن آوری ارتباطات و اطلاعات دیجیتالی و سازمان دهی شبکه‌ای و تاثیر آنها بر تحولات سیاسی گفته شد، واقعیتی انکارناپذیر است. با این‌همه، تحلیل بالا به ضربه‌پذیری جنبش‌های اجتماعی در برابر نیروی سرکوب حکومت و مخاطرات ناشی از ضعف و ناکارآمدی آنها در مرحله بعد از گذار، یعنی مرحله ایجاد نظم آترناتیو، کم توجه است.

در ایران جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویی و انتیکی از درجه‌ای از استمرار تاریخی، هدفمندی و سازماندهی برخوردارند. اما در مجموع، ما بیشتر با خیزش‌های اجتماعی رویرو هستیم که فاقد استمرار، هدف متمرکز، تشکل و رهبری هستند. این خیزش‌ها

افراد در جوامع، شرایط و جنبش‌های اجتماعی مختلف از عامل سرکوب دارای تصورات و ارزیابی‌های متفاوتی هستند و واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دهند. عوامل متعددی بر تصورات، ارزیابی‌ها و واکنش‌های افراد تأثیرگذار هستند - از شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه گرفته، تا باورها، نگرش‌ها و انگیزه‌های افراد. به عبارت دقیق‌تر، متغیرهای کلان اجتماعی بر انگیزه‌های فردی تأثیر می‌گذارند و انگیزه‌های فردی میزان مشارکت فرد در جنبش اجتماعی را تعیین

برای مثال، چنانچه در دهه ۵۰ یک جنبش اجتماعی زنان مستقل از تشکلهای سیاسی اپوزیسیون شکل گرفته بود، احتمالا میتوانست مانع از آن شود که این تشکلات سیاسی مرد سالار به این راحتی حقوق زنان ایران را در راه انقلاب قربانی کنند.

۲. خطر سرکوب

در ج.ا. دو خطر جدی جنبش‌های اجتماعی را تهدید میکند: نخست سرکوب، دوم ماندن جنبش‌های اجتماعی در سطح مطالباتی و تبدیل نشدن به

در یک رابطه پویا و ارگانیک بصورت مکمل یکدیگر در صحنه عمل کنند. احزاب میتوانند اقدامات شفاف سازی و مطالبات جنبش‌های اجتماعی را همچون بخشی از برنامه‌های خود عرضه کنند تا از حیثه اعضا و رای دهندگان خود فراتر روند و با تکیه به یک جنبش و نیروی اجتماعی گسترده که دامنه آن بسیار وسیعتر از میدان نفوذ احزاب است بر اقتدار خود برای تدوین قوانین جدید و تغییر نظام حاکم بیفزایند. احزاب سیاسی همچنین میتوانند در ارتباط ارگانیک با جنبش‌های اجتماعی، کارکرد انتخاباتی خود را به مقدمه‌ای برای یک خیزش و ابر جنبش اجتماعی بکار گیرند. در مقابل، جنبش‌های اجتماعی با استفاده از نظرات، تحلیل‌ها و تجارب احزاب سیاسی و در چانه زنی با آنها میتوانند توان خود را افزایش دهند و مطالبات خود را به حوزه قانون‌گذاری و تحولات سیاسی ارتقا دهند. بدون پشتیبانی مناسب احزاب و تشکلهای سیاسی، به ویژه ارائه یک برنامه سیاسی مناسب برای برون رفت از بحران و حل مشکلات، جنبش‌های اجتماعی غالباً در سطح مطالباتی باقی می‌مانند و نمی‌توانند به مکانیزم موثری برای تحولات سیاسی تبدیل شوند.

در ایران، با توجه به مختصات رژیم حاکم، ضعف تشکلهای سیاسی و ویژه‌گی‌های جنبش‌های اجتماعی، در ایجاد و مدیریت این رابطه ارگانیک مبیایست به چند نکته اساسی توجه داشت.

۱. استقلال جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی مبیایست استقلال خود از احزاب را حفظ کنند تا بتوانند نقش خود را ایفا کنند. برخورد ابزاری با جنبش‌های اجتماعی و تبدیل آنها به زایده تشکلهای سیاسی یک اشتباه پرهزینه است. استفاده ابزاری احزاب از جنبش‌های اجتماعی باعث میشود که جنبش‌های اجتماعی قدرت بسیج خود را از دست بدهند و مانع از رشد و بالندگی این خیزش‌ها و جنبش‌ها میشود. در رژیم‌هایی مانند ج.ا. استفاده ابزاری احزاب سیاسی از جنبش‌های اجتماعی و سیاسی کردن نسجیده آنها میتواند موجب سرکوب و از بین رفتن این جنبش‌ها شود.

جنبش‌های اجتماعی اساساً بیرون از نهادهای رسمی و تشکلهای سیاسی قرار دارند. در عین حال هم از آنها تأثیر می‌پذیرند و هم بر آنها نیز تأثیر می‌گذارند. ایجاد یک تعادل بهینه بین حفظ استقلال جنبش اجتماعی و تعامل با آنها و تأثیرگذاری بر آنها یکی از چالش‌های بزرگ احزاب و تشکلهای سیاسی است. نبود تعامل و تأثیرگذاری، جنبش‌های اجتماعی را تضعیف میکند و مانع از آن میشود که این جنبش‌ها بتوانند مکانیزم موثری برای تحولات سیاسی باشند. از سوی دیگر عدم رعایت استقلال جنبش‌های اجتماعی موجب افول و سرکوب آنها میشود. برقراری و حفظ این تعادل برای رهبران جنبش‌های اجتماعی نیز چالشی بزرگ و دشوار است. تعامل و چانه زنی با احزاب سیاسی، به ویژه حزبی که در قدرت است، میتواند مطالبات جنبش‌های اجتماعی را به سطح قانون‌گذاری و تحولات سیاسی ارتقا دهد؛ دوری کامل از این تعامل و چانه زنی میتواند مانع از تحقق مطالبات جنبش شود. از سوی دیگر، چنین تعاملی میتواند موجب شود که جنبش اجتماعی قدرت بسیج خود را از دست بدهد.

در ایران حفظ استقلال جنبش‌های اجتماعی از تشکلهای سیاسی از یک جهت دیگر نیز حائز اهمیت است. رعایت این استقلال میتواند مخاطرات ناشی از اشتباهات احزاب و تشکلهای سیاسی را کاهش دهد.

در مقابل، طرفداران استراتژی تکیه به جنبش‌های اجتماعی معتقدند که بدون تکیه به جنبش‌های اجتماعی نمی‌توان حکومت را به عقب راند و ساختار سیاسی کشور را متحول کرد. این‌ها چنین برنامه‌ای را یک توهم و در بهترین شرایط یک خوش بینی بی جا میدانند و باور دارند که خیزش‌های خیابانی فرصت و میدانی بوجود می‌آورد تا اقصای مختلف جامعه که دارای مطالبات متفاوتی هستند در کنار یکدیگر قرار بگیرند، نقاط اشتراک بین مطالبات خود را پیدا کنند، همبسته شوند و در روند مبارزه به یک جنبش اجتماعی و سیاسی موثر تبدیل شوند. در این دید، حکومت با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی متعددی روبروست که از همپوشانی قابل توجهی برخوردارند. با یافتن و عمده شدن مطالبه مشخصی که نقطه مشترک همه آنهاست، این جنبش‌ها میتوانند به ابر جنبشی تبدیل شوند که نظام سیاسی کشور را متحول سازد.

میکنند. انگیزه‌های مشارکت تحت تأثیر عوامل متعددی هستند، مانند نارضایتی، محرومیت مطلق، احساس محرومیت نسبی، هویت، جایگاه اجتماعی، شبکه‌های اجتماعی دیجیتال و شخصی، خشم گروهی، مواضع سازمان‌های سیاسی، میزان تأثیرگیری افراد از مواضع آنها و تحلیل و ارزیابی افراد از هزینه و فایده مشارکت در جنبش اجتماعی.

این متغیرها و روابط بین آنها در جوامع مختلف و در جنبش‌های اجتماعی مختلف متفاوت هستند. تشکلهای سیاسی میتوانند با مطالعه دقیق و شناخت روابط و عوامل بالا در مورد هر جنبش اجتماعی مشخص در جامعه مشخص خود تدابیر مناسبی تدوین کنند تا به آن وسیله به حائل سازی ریسک‌ها و موانع و حداکثر سازی انگیزه‌ها کمک کنند و عبور از موانع را برای شرکت کنندگان در جنبش اجتماعی تسهیل کنند.

۳. حرکت جبهه‌ای

خطر دومی که جنبش‌های اجتماعی کنونی را تهدید میکند ماندن در سطح مطالباتی و تبدیل نشدن به مکانیزمی برای ایجاد تحولات سیاسی است. جنبش‌های اجتماعی میتوانند نقش مهمی در عقب راندن استبداد دینی و گذار به دموکراسی ایفا کنند. اما تحقق این ظرفیت نیازمند وجود احزاب و تشکلهای سیاسی موثری است که بر سر یک برنامه حداقل واقع‌بینانه برای مرحله گذار، اصول کلی نظام جانشین، چارچوب و قوانین رقابت سازنده و مبانی راه کارها توافق داشته باشند و آماده همگرایی و همکاری برای تحقق و نهادینه کردن آنها باشند.

با توجه به مختصات و بافت جنبش‌های اجتماعی، به ویژه تنوع و تکرر آنها، ساختار جبهه‌ای بیشترین هماهنگی و تجانس را با جنبش‌های اجتماعی دارد و راحت‌تر میتواند مطالبات آنها را بازتاب دهد و همبستگی

مکانیزمی برای ایجاد تحولات سیاسی است. در رابطه با سرکوب، احزاب و تشکلهای سیاسی مبیایست بصورتی عمل کنند که این خطر را تا حد ممکن کاهش دهند. به این منظور، راه کار نخست رعایت استقلال جنبش‌های اجتماعی است که در بالا به آن اشاره شد. دوم، با شناخت رابطه بین سرکوب و میزان مشارکت و متغیرهایی که بر این معادله تأثیر می‌گذارند، تشکلهای سیاسی میتوانند تدابیری اتخاذ کنند تا به کاهش این ریسک کمک کنند.

رابطه بین سرکوب و رشد جنبش‌های اجتماعی در کشورهای غیر دموکراتیک رابطه‌ای پیچیده و متنوع است. برای مثال، در جنبش‌های بهار عربی، در مصر و تونس سرکوب رژیم موجب تشدید جنبش‌های اجتماعی شد. در بحرین سرکوب جنبش اجتماعی را متوقف کرد. در سوریه سرکوب، تظاهرات را به شدت رادیکالیزه کرد و به یک جنگ داخلی طولانی منجر گشت. در مورد ایران، در دوره انقلاب سرکوب اعتراضات با تأخیر انجام گرفت، ابتدا اعتراضات را فرونشاند، اما پس از یک مدت نسبتاً کوتاه اعتراضات از سر گرفته شد و با سرعت شدت گرفت.

اگر رابطه بین سرکوب و میزان مشارکت در جنبش‌های اجتماعی را در یک نمودار نشان دهیم که محور افقی شدت سرکوب و محور عمودی میزان مشارکت را نشان میدهد، برخی مدعی هستند که بین سرکوب و رشد جنبش‌های اجتماعی یک رابطه شکل وجود دارد، یعنی افزایش سرکوب ابتدا باعث افول جنبش اجتماعی و تشدید بیش از حد آن باعث احیا و بالندگی جنبش میشود. در مواردی دیگر ما شاهد رابطه‌ای به شکل U وارونه هستیم، یعنی سرکوب ملایم موجب اوجگیری جنبش اجتماعی و تشدید سرکوب موجب افول آن میشود. وجود این رابطه‌های متفاوت ناشی از آن است که

بین آنها را تقویت کند. اساسا تشکل جبهه‌های ساختار همگرایی سیاسی است و با همگرایی و همبستگی خاص جنبش‌های اجتماعی بیشترین سازگاری ارگانیک را دارد. افزون بر این، با توجه به ضعف و پراکندگی تشکل‌های سیاسی در ایران، حرکت جبهه‌های شانس بیشتری برای ایجاد یک اپوزیسیون موثر دارد که بتواند پشتیبان نیرومند و موثری برای جنبش‌های اجتماعی باشد. بدون چنین تشکلی احتمال اینکه جنبش‌های اجتماعی کنونی بتوانند از سطح مطالباتی فراتر روند و به مکانیزمی موثر برای تحولات سیاسی تبدیل شود تضعیف می‌شود.

این‌که در جمهوری اسلامی، احزاب و تشکل‌های سیاسی به هیچ روی نمی‌توانند فعالیت و رشد کنند، جلوه دادن یک نیم از واقعیت به عنوان کل واقعیت است. ناتوانی تشکل‌های سیاسی ایران در ایجاد یک اپوزیسیون موثر تنها بخشی به دلیل استبداد و سرکوب حکومت است. بخش قابل توجهی از ناشی از فرهنگ حاکم بر تشکل‌های سیاسی است. این‌که در هر نخله سیاسی - از چپ و سوسیال دموکرات گرفته، تا لیبرال، لیبرال دموکرات، محافظه کار و ناسیونالیست - ده‌ها گروه خرد و ریز وجود دارد که بخش قابل توجهی از

موثر ناتوان بوده و هستند. این‌ها گرفتار چنان دام مهلکی از تشتت و پراکندگی شده‌اند که نمیتوانند خود را از آن رها سازند (برای توضیحات بیشتر به نوشته قبلی من تحت عنوان پراکندگی سازمان‌های سیاسی ایران از دریچه نظریه دام اجتماعی، در سایت www.hadizamani.com و یا سایت ایران امروز مراجعه کنید). این یک بیماری و مشکل است. برای توسعه اقتصادی و سیاسی ایران میبایست با این مشکل قاطعانه برخورد کرد و آن را حل کرد، نه آنکه با توسل به نظریه‌های جامعه‌شناختی وضعیت موجود را به عنوان یک پدیده پست مدرن عادی سازی کرد.

تکثری که در جوامع پیشرفته غربی شاهد آن هستیم با تکثری که در جوامع در حال توسعه، مانند ایران مشاهده می‌کنیم از یک جنس نیستند. رشد کثرت‌گرایی که طی چند دهه گذشته در کشورهای توسعه یافته غربی شکل گرفته و شالوده‌پدایش جنبش‌های اجتماعی نوین است، ناشی از ناتوانی برای اجماع و همکاری بر سر منافع مشترک نیست، بلکه ناشی از پیچیده شدن مناسبات سرمایه داری در دوره پسا صنعتی است. اما کثرت‌گرایی که در کشورهای در حال توسعه مانند ایران مشاهده می‌کنیم، اساسا پدیده

در اینجا بحث بر سر اتحاد گروه‌های کاملا متضاد که تناسخی با یکدیگر ندارند نیست. اما باید پرسید چرا برای مثال ده‌ها تشکل جمهوری خواه سوسیال دموکرات، لیبرال دموکرات و لیبرال که برنامه‌هایشان برای مبارزه با استبداد دینی ج.ا. از همپوشانی زیادی برخوردار است، نمی‌توانند در یک بلوک جمهوری خواه دموکرات متحد شوند تا اپوزیسیون موثری در برابر ج.ا. ایجاد کنند. این یک بیماری و مشکل است. برای توسعه اقتصادی و سیاسی ایران میبایست با این مشکل قاطعانه برخورد کرد و آن را حل کرد، نه آنکه با توسل به نظریه‌های جامعه‌شناختی وضعیت موجود را به عنوان یک پدیده پست مدرن عادی سازی کرد.

میتواند دوباره در شکلی جدید تکرار شود. دوم، استراتژی همه با هم و استراتژی مخالفت با جبهه فراگیر دارای یک وجه مشترک هستند. هر دو، مسئله سیاسی ایران را به یک مسئله تک بعدی تقلیل میدهند که در برابر آن میبایست یا اتحاد کرد، یا رقابت. اما واقعیت آن است که مسئله ایران چند بعدی است. در پاره ای از موارد تمام گروه‌های اجتماعی و سیاسی میبایست تا حد ممکن به اجماع برسند و با یکدیگر همکاری کنند، مانند پابندی به موازین حقوق بشر و چارچوب رقابت سازنده. در پاره ای دیگر، اتحاد نه تنها ضروری نیست، بلکه میتواند مضر باشد.

سوم، رقابت سیاسی سازنده بین احزاب و تشکل‌های سیاسی - که امری مطلوب و ضروری است - نیازمند توافق بر سر قوانین بازی و چارچوبی است که در آن رقابت بتواند انجام پذیرد. در غیر این صورت، رقابت شکلی مخرب خواهد گرفت. در نبود چنین چارچوبی و در شرایطی که نمی‌توان ساخت و اجرای این چارچوب را به حکومت واگذار کرد، چاره ای جز این نیست که تشکل‌های سیاسی و روشنفکران مرجع جامعه بر سر اصول کلی این چارچوب اجماع و برای تحقق آن همکاری کنند.

چهارم، ما همواره آموخته‌های گذشته را با تاخیر زمانی بکار می‌بندیم. گاه این تاخیر طولانی است و شرایط دگرگون میشود. کار بست آموخته‌های گذشته در شرایط دگرگون شده میتواند به اشتباهات جدید بیانجامد.

تاکید بر ضرورت نقش فعال تشکل‌های سیاسی در غالب یک حرکت جبهه‌ای نه به معنی اتخاذ یک رویکرد ابزاری در برابر جنبش‌های اجتماعی برای پیشبرد اهداف سیاسی است و نه تلاشی برای آلت‌رتاتیوسازی در خارج کشور. مطلوب آن است که چنین جبهه‌ای در داخل کشور و در پیوند ارگانیک با جنبش‌های اجتماعی شکل بگیرد - که به احتمال بیشتر نیز چنین خواهد شد. اما همگرایی تشکل‌های خارج از کشور در چارچوب یک تشکل جبهه‌ای میتواند به این روند کمک کند.

ادامه وضعیت موجود و تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی میتواند موجب رادیکالیزه شدن شدید نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور گردد. فروپاشی حکومت در چنین شرایطی کشور را با مهلک‌ترین خطرات داخلی و خارجی روبرو خواهد کرد. ایجاد یک اپوزیسیون موثر نه تنها برای تبدیل شدن جنبش‌های مطالباتی به مکانیزمی موثر برای تحولات سیاسی ضروری است، بلکه برای خنثی کردن این خطر نیز حیاتی است. تشکل‌های سیاسی کوچک از توانایی لازم برای تاثیر گذاری بر سیر تحولات برخوردار نیستند. اما یک اپوزیسیون نیرومند و موثر می‌تواند به موقع محافظه کار و محتاط باشد، در صورت لزوم بر خلاف جهت امواج حرکت کند و به موقع رادیکال باشد. چنین تشکلی می‌تواند از ظرفیت‌های اصلاحی سیستم بهره بگیرد بی آنکه اسیر تنگناهای ساختاری آن شود.

متأسفانه گروهی از تشکل‌های سیاسی اراده خود برای ایجاد یک نیروی سیاسی موثر را از دست داده‌اند. برخی ترجیح میدهند فعالیت خود را به تحلیل اوضاع و همدلی با جنبش‌های اجتماعی محدود کنند و منتظر بمانند تا بخت خود را در سیر حوادث بی‌آزمایند. شاید سیر تحولات دست برنده‌ای به آن‌ها بدهد و همای سعادت بر شانه آنها بنشیند. این هم نوع دیگری از نگاه ابزاری به جنبش‌های اجتماعی است که در آن جنبش اجتماعی هم ناجی و هم گوی بخت آزمایی است.

دیگری است. این کثرت‌گرایی دارای یک خصلت دوگانه است. بخشی ناشی از پیچیده شدن مناسبات اقتصادی-اجتماعی این جوامع است، که پدیده‌ای مثبت است و برای استقرار دموکراسی و توسعه سیاسی ضروری می‌باشد. اما بخش بزرگی از آن ناشی از ناتوانی برای اجماع و همکاری بر سر منافع مشترک است. این پدیده‌ای منفی و مانع استقرار دموکراسی و توسعه سیاسی است.

سرنوشت نافرجام اتحادی که در سال ۵۷ تحت رهبری آیت الله خمینی و زیر شعار وحدت کلمه شکل گرفت، باعث روی گردانی از اجماع و همکاری بر سر منافع مشترک و حرکت‌های جبهه‌ای شده است. اما در ارزیابی این تجربه میبایست به چند نکته توجه داشت. نخست، موفقیت استراتژی وحدت کلمه سال ۵۷ خود تا حد قابل توجهی پیامد ناتوانی احزاب و تشکل‌های سیاسی سکولار دموکرات در اجماع و همکاری با یکدیگر برای ساختن یک اپوزیسیون موثر بود. چنانچه این نیروها بر سر یک برنامه واقع‌بینانه مناسب اجماع کرده و اپوزیسیون موثری را ایجاد کرده بودند، احتمالا دچار خطای دنباله روی از آیت الله خمینی نمی‌شدند. وقتی اپوزیسیون موثری وجود نداشته باشد، گروه‌های کوچک در عمل یا منزوی و حذف شده و یا ناچار به دنباله روی میشوند. این وضعیت، امروز که نیروهای سیاسی ایران شدیداً پراکنده و متشتت میباشند،

انرژی و توانایی خود و جامعه را به هدر میدهند، به میزان زیادی ناشی از فرقه‌گرایی و گروه‌گرایی این تشکل‌ها است.

در اینجا بحث بر سر اتحاد گروه‌های کاملا متضاد که تناسخی با یکدیگر ندارند نیست. اما باید پرسید چرا برای مثال ده‌ها تشکل جمهوری خواه سوسیال دموکرات، لیبرال دموکرات و لیبرال که برنامه‌هایشان برای مبارزه با استبداد دینی ج.ا. از همپوشانی زیادی برخوردار است، نمی‌توانند در یک بلوک جمهوری خواه دموکرات متحد شوند تا اپوزیسیون موثری در برابر ج.ا. ایجاد کنند. چنین اپوزیسیونی میتواند در کنار جنبش‌های اجتماعی حرکت کند و بدون برخورد ابزاری با آنها، با ارائه یک برنامه و چارچوب مناسب به مدیریت ریسک‌ها و چالش‌های آنها کمک کند و ظرفیت‌های تحول سازی آنها را شکوفا سازد. به لحاظ فعالیت و ملاحظاتی عملی، همان فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات و شبکه سازی که گفته میشود مبنای پیدایش و رشد جنبش‌های اجتماعی نوین است، میتواند در خدمت چنین تشکل سیاسی نیز باشد.

توانایی اجماع بر سر منافع مشترک و ایجاد نهادهای موثر برای تحقق اجماع حاصله، پیش شرط توسعه اقتصادی و سیاسی است. نا توانی در این عرصه نشانه و دلیل توسعه نیافتگی است. تشکل‌های سیاسی ایران در اجماع بر سر منافع مشترک و ایجاد یک سازمان سیاسی

راهگشایی راهبردی با خیزش‌های توده‌ای و یا با جنبش‌ها؟

رضا شیرازی



از خود به جا گذاشته و فقر و تنگدستی و ابر بحران تورم و شکاف طبقاتی و نابودی منابع کشور را بوجود آورده است. دوم - در حوزه جامعه؛ خیزش‌هایی پدید آمد و برای نخستین بار در بیش از صد شهر اعتراضات علیه حکومت شکل گرفت. بدون رهبری واقعی، فاقد سازمان دهی و بطور خود جوش، اما به دور از خشونت گسترده از سوی مردم و خشونت دولتی ناباورانه، که در همان زمان این پرسش به

بگذارید بدون هر گونه مقدمه چینی مواردی را بیان کنم تا چارچوب اصلی مورد نظرم را در بحث خیزش‌های توده‌ای و دستاوردهای آن و فرایند جنبش‌ها و روند رو به گسترش آنها را با مخاطبین روشن ضمیر و نقاد در میان بگذارم. بعد از رخداد سر فصل ساز خیزش دی نود و شش تا به امروز، جامعه روندی به غایت پیچیده و در عین حال با شتاب را تجربه کرده است. تا جائیکه شاهدیم در سه حوزه «حاکمیت، مردم و مخالفین» رویکردهای جدیدی ظهور کرده است. یکم - در حاکمیت نه تنها اصلاح طلبان، بلکه همراه با افول آنها موضوع صندوق رای به عنوان کانون و محور اصلی مشروعیت و مقبولیت از میان رفت و دیدیم بعد از چند دهه حاکمیت یکدست شد.

ایجاد کرده اند که در مقابل خیزش‌های آبی و توده‌ای تمام قد بایستند.

جامعه ایران در فردای سرکوب خیزش‌های آبی شاهد این تجربه بود که هزاران نفر راهی زندان شدند و حاکمیت در فضای بعد از خیزش، فلج کردن فعالیت‌های مدنی و اجتماعی و دستگیری‌های صدها فعال اجتماعی در حوزه‌های گوناگون را در دستور کار قرار داد و تلاش کرد تا جنبش‌های اجتماعی و روند جنبشی را تضعیف و در صورت ممکن ریشه کن کند.

همگی به خوبی می‌دانیم که خیزش‌ها که با ترکیبی اجتماعی از بیکاران و جوانان ناراضی و کارگر زاده‌ها و اقشار و طبقات تهیدست خشمگین نسبت به حاکمیت، محور اصلی نظام یعنی بیت رهبری را نشانه گرفتند؛ با سرکوب بیرحمانه جمهوری اسلامی روبرو شدند. ناگفته پیداست که خیزش‌های توده‌ای در ایران امروز حتی در صورت موفقیت کامل، امکان به وجود آوردن انقلابی نارس را در خود نهان دارد و فرصت طلبان، ماجراجوها و موج سواران که در خارج از گود و در خارج از کشور در کمین هستند قادرند از وضعیت خیزش‌های بدون رهبری به نفع آمال و آرزوی سیاسی خود نهایت بهره برداری را کنند. تجربه نشان داده است که کدام شعارها و کدام جناح و دسته چگونه روی خیزش‌های آبی و میادین میلیونی بدون رهبری مشخص، سرمایه گذاری استراتژیک کرده است.

میان آمد که جامعه ایران آیا بطور پیاپی با خیزش‌های توده‌ای روبرو خواهد شد؟

هم اکنون که چهار سال و اندی از نخستین خیزش توده‌ای و بیش از دو سال از اولین قیام در هفت صد و شصت محله در سرتاسر ایران می‌گذرد، شاهدیم که توالی خیزش و سرکوب به عنوان یک روند پیاپی شکل نیافته است. حتی با در نظر گرفتن بیست میلیون حاشیه نشین و فقر انبوه اما شورش‌های کور که به طور دائم از آن سخن می‌گویند و رسانه‌های جمهوری اسلامی پیاپی از سوری‌ای شدن ایران فضا سازی می‌کنند تنها نشانه‌ای است برای زمین سازی خشونت دولتی و قتل عام عمومی. اما به نظر می‌رسد جامعه ایران نیروی اصلی و تعیین کننده خود را نه به خیزش‌های توده‌ای که فاقد «سازماندهی، رهبری و چشم انداز» هستند، معطوف کرده؛ بلکه در پی تقویت روند جنبشی و اعتراضات اجتماعی است.

حاصل و نتیجه دو خیزش سر فصل ساز، نشانی از سمت و سوی کلان جامعه در سپهر سیاسی را روشن کرد و مقبولیت و مشروعیت نظام را کاملا از بین برد. اما از طرف دیگر هزینه‌ای گزاف که همان صدها کشته و هزاران دستگیری است، را در پی داشت و در نهایت روشن شد که با تکیه به خیزش توده‌ای گذر از نظام امری پرهزینه است. چرا که همه مقدمات و مقدرات را

یکدست شدن نظام سیاسی باعث شد دیگر نتواند براحتی در بحرانهای سیاسی موج سواری کند و اذهان عمومی را در سطح کلان مدیریت نماید.

دینامیزم و دو گانه اصلاح طلب - اصول گرا، به مدت بیست سال امکان طرح گذر از جمهوری اسلامی را مسدود کرده بود و طبقه متوسط فرهنگی و نیروهای سیاسی اجتماعی آن به گمان استحاله جمهوری اسلامی تقلا می‌کردند. در روند مورد نظر شاهد بودیم که سه سیاست کلان توسعه موشک‌های دور برد، سرمایه گذاری استراتژیک نسبت به سیاست هسته‌ای و راهبرد هلال شیعه جمهوری اسلامی راهبرد کلان حاکمیت و به بخش جدایی ناپذیر آن مبدل گردید. نتایج سیاست‌هایی فوق هم از نقطه نظر اجتماعی و هم از جنبه اقتصادی نتایجی اساسی در برداشت تا جایی که شعار «دشمن ما همین جاست، دروغ می‌گن آمریکاست»، شعاری عمومی شد و صدای میلیون‌ها ایرانی با شعار «نه غزه، نه لبنان؛ جانم فدای ایران» عجین گشت. این که موارد فوق در نهایت منجر به تحریم‌های گسترده آمریکا شد و بحران عظیم اقتصادی را به کلافی سر در گم مبدل نمود، موجی ست که همچنان نمیتوان از تبعات ویرانگر آن بطور کامل سخن گفت تا جائیکه هر آن امکان ورشکستگی کامل اقتصادی دولت حاکم را مهیا کرده و ویرانه‌ای به نام اقتصاد نفتی تجاری و رانتی

سوم - بعد از اولین خیزش توده ای در ایران در پاییز نود و هفت چند حرکت اعتراضی گسترده و موثر به وقوع پیوست. در اصل ما با نمونه و نمادهایی از تقویت روند جنبشی روبرو شدیم: تحصن معلمان در مدارس کشور بطور سراسری، تحصن سراسری کامیون داران کشور و اعتصاب کارگران در برخی از مراکز بزرگ همچون فولاد اهواز، هیپکو و آذر آب در اراک و نیشکر هفت تپه و چوکا در گیلان.

در باره این که خیزش های دی و آبان تا چه اندازه توانست به اعتراضات اجتماعی و در پیش روی آنها موثر باشد، نمی توان بطور قطعی سخن گفت. چرا که ما فاقد گزارشات میدانی و موق و پژوهش های کافی در این زمینه هستیم. همین قدر می دانیم که با تسخیر فضای عمومی توسط معترضین در دی نود و شش، گسترش مخالفت با حاکمیت در چارچوب خواسته های صنفی و اجتماعی آماده تر شد و سازماندهی اعتراضات اجتماعی ابعاد جدید تر و گسترده تری یافت. طوری که حاکمیت با سردرگمی عجیبی مواجه شد. اما انجمن های مستقل کامیون داران را از بیخ و بن کند و نابود کرد و بدنبال تضعیف روند جنبشی برآمد. صدها فعال مدنی اجتماعی و صنفی را هم دستگیر و راهی زندانها نمود و راهبرد امنیتی کردن هر حرکت را در دستور کار خود قرار داد. به نظر میرسد که روند جنبشی در همان پاییز نود و هفت دورنما و چشم انداز جنبش های اجتماعی را بهتر ترسیم و نشان داد. بدین معنا که بدنه اجتماعی بخش های گوناگون جامعه از جمله معلمان، کارگران، پرستاران، بازنشسته ها و کشاورزان آمادگی مشارکت در روند جنبشی به شکل اعتراضات گوناگون را بروز دادند. بویژه اینکه در ضمیر خودآگاه جامعه فراز و فرود جنبش هشتاد و هشت و خاطره های تسخیر پاییز خیابان طی ماه های متممادی همچنان زنده بود.

حال پرسش این است که حاکمیت در مقابله با خیزش ها از یکسو و از میان بردن روند جنبشی، چه راهبرد و استراتژی ای را طراحی کرده است؟ در رویارویی با خیزش توده ای دی و قیام آبان راهبرد حاکمیت؛ مشت آهنین و قتل عام بود. نیزارهای ماهشهر و کشتار در ایذه و بهبهان و شیراز و کرج و ... همه و همه نشان داد که حاکمیت برنامه کشتار عمومی و همگانی را در مقابله با خیزش های توده ای در دستور کار دارد و معترضین در کف خیابان به دلیل عدم سازماندهی و عدم رهبری، فاقد هرگونه راه کار در مقابل کشتار هستند. بنابر این سرکوب دهشت بار چنان هزینه گرانبزاری را بر جامعه تحمیل کرد که تا امروز ابعاد آن جنایت و کشتار روشن نیست.

در رویارویی با جنبش ها؛ سیاست مهار و در عین حال فرسایشی کردن حضور در خیابان، دستگیری رهبران، ایجاد سردرگمی در میان بدنه اجتماعی و ایجاد نهادهای موازی در مقابل نهادهای مستقل، تقلا برای تضعیف جنبش ها با زیر سوال بردن بلوغ و بقاء آنها و در نهایت لشکرکشی خیابانی علیه آنها مواردی از یک استراتژی کلان است.

بدون هر گونه مغالطه و طفره ای باید پذیرفت که جمهوری اسلامی بر اساس سیاست چند جانبه فوق در مقابل جنبش ها فدا علم کرده است و بطور صدقانی می توان یادآور شد که توانسته است ضربات جبران ناپذیری به جنبش دانشجویی ایران وارد کند. به نحوی که هم اکنون که جامعه بدنبال تقویت روند جنبشی است، اما جنبش دانشجویی کاملا زمین گیر و بی رمق شده است؛ تا جایی که می توان مدعی شد حکومت آن را ریشه کن کرده است. همانطور که طی چهار سال اخیر که گفتیم

اصلاح طلبی به حاشیه رانده شد و برای نخستین بار بعد از چند دهه گذر از جمهوری اسلامی به گفتمان اصلی جامعه تبدیل شد، ما شاهد سکون در جنبش دانشجویی هستیم. همین امر نشان میدهد که دشمن ملک و ملت توانسته است جنبش دانشجویی را چنان تضعیف نماید که ما هیچ ردپا و کنش گری از آن نمی بینیم.

تجربه مقابله جمهوری اسلامی با جنبش دانشجویی و از آن یادداشتن آن به ما می آموزد در یک نگاه واقع بینانه و با تکیه به اندیشه نقاد و پرهیز از هرگونه آرزو اندیشی نمی باید توان حکومت را در مقابله با روند جنبشی و از پا درآوردن جنبش ها نادیده بگیریم.

در روند جنبشی و جنبش ها، جایگاه « خیابان » و « رسانه » بعنوان دو بن پایه است. دو بن پایه ای که در سپهر سیاسی و اجتماعی راه گشا شده است. خیابان در جوامع استبداد زده دو مولفه ای است؛ یا از آن حکومت و قدرت نمایی صاحبان قدرت است یا نمادی از قدرت بی قدرتان. وقتی که به امر خیابان و تسخیر آن طی این چهار سال نگاه می کنیم موارد ارزنده ای قابل درک و فهم است؛

در چارچوب روند جنبشی هر بار حضور در خیابان، نشانی از پیشرفت جنبش و حیات آن است و همان خود می تواند زمینه ای برای تداوم اعتراض در محل کار هم بستگی و هم بستگی نشانه ای از تاکید بر مطالبات است تا جاییکه در اخبار منتشره نیز به درستی منعکس شده، حتی معلمان سندج انتخابات هیات مدیره را در خیابان برگزار کردند و در خرداد و تیرماه امسال شاهد بودیم که کارگران نفت و گاز و پتروشیمی در چندین شهر کوچک و بزرگ طی اعتصابی که داشتند در کف خیابان مجمع عمومی تشکیل دادند و یا گفتگو و تعامل برای سازماندهی بهتر و ادامه تحصن در کف خشکیده بستر زاینده رود توسط کشاورزان تحقق یافت.

مقاومت جمعی در مقابل دستگیری ها در هنگام اعتراض هم در کف خیابان بوقوع می پیوندد و پلیس و گارد ویژه مجبور می شود به خواسته معترضین گردن نهد و به خواهش و تمنا می افتد که رعایت حال ما را هم بکنید. حتی پرسش نیروهای انتظامی قابل تامل است که چرا ما در این جا در مقابل شما معلمان باید در خیابان صف آرایی کنیم.

خیابان برای روند جنبشی هم تاکتیک است هم استراتژی. چون محل تلاقی بدنه اجتماعی با پیشتازان و رهبران و از طرف دیگر مواجهه با نیروهای انتظامی، تمرینی است برای توازن قوای صاحبان قدرت و قدرت بی قدرتان و هم محل گفتگو و هم افزایش بدنه اجتماعی جنبش ها.

به نظر میرسد که در یک فرایند عملی، خواسته صنفی و اجتماعی بازنشسته ها به یک شعار سیاسی گره می خورد: «از بس دروغ شنیدیم، ما دیگه رای نمی دیم» و ناظران اگر عقبه و بستر این شعار را ندانند متحیر خواهند ماند که در کجای جهان مسن ترین قشر معترض، رادیکال ترین شعارها را می دهد! اما افرادی که صحنه خیابان را مرتباً رصد می کنند می دانند که چگونه پس از ماه ها اعتراض اجتماعی و صنفی، در یک بزنگاه زمانی، شعار سیاسی به میان آمده است. شعارهای دیگری مثل آزادی معلم زندانی، آزادی زندانی سیاسی و ... هم، همه در خیابان است که بوقوع می پیوند یعنی در عرصه عمومی و تصاحب حوزه عمومی.

اما آیا این واقعیت ها زمینه های طبیعی یک جنبش بزرگ و سراسری است؟ خیابان و محل کار نمادی از عرصه عمومی است.

تسلط پیاپی بی قدرتان نشانه حیات جنبش هاست و هم اکنون در ایران تنها مجرای واقعی برای بدنه اجتماعی است که قادر است به نیروی خود پی برده و خودآگاهی اجتماعی شکل واقعی خود را بیابد. بنابر این تسخیر خیابان و اعتراض در محل کار فراتر از شکلی از اعتراض خود نماد توان مدیریت، مشارکت مستقیم بدنه اجتماعی در خود سازماندهی و خود مدیریتی، تقویت نهادهای جنبش ها و نشاندن قدرت رهبری جمعی و نشانی از خرد جمعی هم هست.

رسانه در پیوند با روند جنبشی

رسانه ها و شبکه های اجتماعی مجازی هم اینک بخش جدایی ناپذیر جنبش های اجتماعی اند. تکیه به رسانه ها و اطلاع رسانی آزاد منجر به گسترش جنبش های اجتماعی شده است. تاجاتی که می بینیم رسانه ها باعث سرعت آگاهی رسان و در نتیجه مشارکت و دخالت همگانی روزافزونی تری شده است.

بدون شبکه های اجتماعی نه اطلاع رسانی آزاد ممکن و نه کنش گران قادرند فعالیت های خود را در گستره اجتماعی و سیاسی با دیگران به اشتراک بگذارند. فورا باید اضافه کرد که سازماندهی افقی هم با تکیه به رسانه ها و دنیای مجازی به سهولت عملی شده است. به عنوان نمونه جنبش معلمان در سه ماه آذر و دی و بهمن امسال با تکیه بر سازماندهی افقی و نظرسنجی از بدنه و ارتباط تنگاتنگ با محافل و انجمن های گوناگون معلمان و کانونها و شورای هماهنگی به نتایج قابل توجهی رسیدند. همه موارد یاد شده از مجرای ارتباطات چهره به چهره و واتساپ های گروهی، گروههای تلگرامی و غیره ممکن و میسر گردید. تنها در استان فارس نزدیک به بیست و پنج گروه واتساپی با صدها عضو فعال در یک روند موفق شدند چند هزار معلم را در کف خیابان سازمان دهند.

احزاب سیاسی

بعد از خیزش دی ماه نود و شش همه احزاب گذار محور و برانداز حیاتی دوباره یافتند. چرا که گفتمان انقلاب و گذر از جمهوری اسلامی، گفتمان غالب شد. طوری که همگرایی بین گروه های مخالف و دورنمای ایجاد جبهه یا جبهه های سیاسی در دستور کار اکثر گروههای برانداز جمهوری خواه، سکولار و دمکرات قرار گرفت. اما به دلیل عدم تجربه کار جبهه ای تا به امروز نتایج درخور توجهی نداشته است.

در عین حال گرایشات گوناگون سیاسی در خارج از کشور به اشکال گوناگون در پی تقویت جنبش های اجتماعی، ایجاد ارتباط با رهبران میدانی هستند. به نظر میرسد نیازمند اثبات این گزاره نیستیم که روند مطالبه گری و گستره آن در داخل مسبب دگرگونی است و چنین دگرگونی های در سپهر سیاسی هم متجلی می شود و منجر به همبستگی همگانی، قیام ملی و سراسری خواهد شد؛ طوری که شاید بتوان ادعا کرد قدرتهای خارجی در تحولات مورد نظر نقش تعیین کننده نخواهند داشت.

با این وجود ناگفته پیداست احزاب خارج از کشور صرفاً قادرند به عنوان پشت جبهه ایفای نقش کنند. همانطور که در ایجاد کارزار نه به جمهوری اسلامی و روند تحریم انتخابات ریاست جمهوری هزار و چهار صد با روند تحریم انتخابات در داخل همراه و همگام شدند.

پرسش اساسی در باره گروه ها و محافل سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور این است که آیا قادرند جبهه فراگیر یا جبهه های گوناگون در پشتیبانی از مبارزات داخل ایجاد کنند یا فاقد چنین توانمندی هستند؟

به نظر میرسد نقش و تاثیر آنان در مبارزات جاری و

روند جنبش‌ها اجتماعی و خیزش‌های احتمالی نقش محوری و تعیین‌کننده نخواهد بود.

سخن آخر؛

هم اکنون بیش از هر وقت جنبش سیاسی اجتماعی ایران نیازمند نظریه پردازی است. جمع بست تئوریک روند جنبشی و جنبش‌ها، دستاوردهای کلان آن در چشم انداز گذر از جمهوری اسلامی و تأثیرات همه جانبه چنین روند و فرایندی در سپهر سیاسی ایران؛ بیش از گذشته ما را با پرسش‌هایی نظیر نقش گروه‌های مرجع،

دیالکتیک مشارکت در امر سیاست و کار اجتماعی در دوره اخیر روبرو کرده است.

به نظر میرسد که نویسندگان و متفکرین ایران امروز فاقد توان کافی تئوریک برای نظریه پردازی و موشکافی در حوزه دستاورد خیزش‌ها و روند جنبشی، تفکیک بین خیزش‌ها با جنبش‌ها، پیوند مبارزات اجتماعی با امر سیاست، ترکیب طبقاتی و اجتماعی اعتراضات کف جامعه اند و دورنمای تحولات و مواردی از این دست برای همه گنگ و ناروشن است.

اینک به دلیل عدم وجود مرجع و رفرانس نظری و نظریه پردازی، فاقد بینش روشن در حوزه موانع همبستگی اجتماعی، طبقاتی و سیاسی هستیم. شاید همین آسیب بنیادین توان ارائه چشم انداز مانیفستوار جدایی دین از دولت، پایه‌های نظام دمکراتیک و تحقق رفاه عمومی را در فردای نابودی جمهوری اسلامی کم رنگ کرده است. و براحتی بدیل و الترناتیو استبداد دینی آشکار نمی‌شود و شاید خود این جنبش‌ها تنها بدیل ممکن هستند...

ادامه از صفحه ۶
مدرن(گمن شافت).

سه:

در این گسست و بی‌مکانی، تنها چیزی که با کمک آن می‌توان مردم را به دولت پیوند داد، گفتمان امنیت ملی است. برای طوایف آنچه مهم است از دست ندادن همین حداقلی است که بعد از ناپیدی از داشتن جامعه مدنی و زندگی سعادت‌مند به غنیمت گرفته‌اند. گفتمان امنیت ملی از دل خاکسترهای تاریخ برآمده است. روشنفکران در غرب نشان داده‌اند که چطور از دهه هشتاد میلادی بدین سو، بازار آزاد، جامعه مدنی را تضعیف و در خود منحل کرده است.

ظهور تازه این گفتمان در ایران هم مثل هر جای دیگری از دنیا و بالاخص در جدیدترین موج آن یعنی ترامپسیسم، متکی است بر یک واقعیت در بطن سیاست: تخاصم و دشمنی. تقریباً همه نظام‌های سیاسی دشمنانی دارند که امنیت‌شان را تهدید می‌کند. اما نکته اینجاست که

ادامه از صفحه ۲۹

را از کلیسا به خیابان آورد و در اعتراضات خیابانی که بسیار هم مورد خشونت سفید پوستان قرار میگرفت، به یک جنبش اجتماعی هویت بخشید. بسیاری از سیاهان در این اعتراضات کشته شده و به زندان رفتند، اما هرگز او و رهبران این جنبش اجتماعی تصمیم نگرفتند که به خاطر خشونت سفید پوستان، به عمر اعتراضات خیابانی خاتمه دهند.

در افریقای جنوبی و در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین هم اعتراضات خیابانی همیشه در بطن حرکت و جنبشهای اجتماعی قرار گرفته است. پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از کشورها در اروپای شرقی شاهد صحنه‌های بزرگ اعتراضات خیابانی بودند. با در

ادامه از صفحه ۳۰

و بر ارج پاداش تلاش برای درمان آن، در هر مرحله‌ای که باشد، بیافزاید.

نکته دوم این که ضمن امیدبستن به تداوم و تشدید تظاهرات میدانی و دیگر بروزهای مخالفت‌آمیز - نظیر بیانیه‌های اعتراضی و موضع‌گیری‌های دسته‌جمعی یا فردی و استفاده از شبکه‌های اجتماعی - باید پذیرفت که در داخل کشور است که حدود و ثغور، همچنانکه هدف‌ها و محتوا و شکل و شیوه مبارزه تعیین و اعلام می‌شود. این حرف به هیچ روی انکار اهمیت و تأثیر فعالیت‌هایی که در خارج از کشور صورت می‌گیرد، نیست. چگونه می‌توان حضور و خواه‌ناخواه تأثیر هفت-هشت میلیون ایرانی تبعیدی یا مهاجر را (که به قوی بخش شاید بزرگتر طبقه متوسط جامعه ایران را در دوران سلطه حکومت اسلامی تشکیل می‌دهند) نادیده گرفت؟

در یک برآورد اجمالی می‌توان دریافت و پذیرفت که دنیای بعد از انقلاب اسلامی، هم بر اثر این انقلاب و طبعاً بسی بیش از آن بر اثر تحولات و سمت‌گیری‌هایی که در جهان غرب پدید آمد، بشریت را در «وضعیت» جدید و غیرمنتظره‌ای قرار داده است که از ویژگی‌های آن بحران

امروزه چه استفاده‌ای می‌توان از آن کرد؟ دولت با بهره از این دشمنان، سرکوب دموکراسی و آزادی را با کمک روشنفکرانی ویژه و نیز ترس مردم توجیه می‌کند. در واقع با گفتمان امنیت ملی است که مردم رنگ پریده از اشباح به دولت و پلیس نزدیک می‌شوند و در آغوش‌اش می‌گیرند. نزدیک شدن به دولت چه بصورت گفتمانی و چه واقعی، راهی است برای در امان ماندن از تخاصم‌ها و در ایران شاید تحریم‌ها و مخاطرات امپریالیسم. در واقع نوعی اندیشه‌ی بقا است که بطور تاریخی مردم عادی برای نجات خود در ساختارهای استبدادی داشته‌اند: پناهنده شدن به حکومت. پیوستن ایدئولوژیک گروهی به دربار از نتایج ترامپسیسم جهانی است هرچند خود آن‌ها گمان می‌کنند مخالف آن‌اند اما در واقع نتیجه آن‌اند.

چهار:

دولت ایران از ملت ایران جداست؟ آیا آنها یک کلیت واحد راضی‌اند یا اجزای گاه‌آه متضاد که به هم محتاج‌اند؟ پاسخ‌تان به این سوال هرچه باشد درباره دیگر کشورها هم

دست داشتن ابزار خشونت، نظامهای کمونیستی در اروپای شرقی با شدت اعتراضات خیابانی را سرکوب میکردند. نمونه آلمان شرقی، تحول جنبش اجتماعی در این کشور و اعتراضات خیابانی و نهایتاً فروپاشی نظام کمونیستی، نشان میدهد که یکی از نظامهای بسیار خشونت طلب و استوار در این پروسه فروپاشی شد.

در ایران همانگونه که حرکت‌های اعتراضی معلمان، بازنشستگان و کسانی که سهام خود را در بازار بورس از دست داده بودند، نشان داد که هیچ گروه اجتماعی نباید به خود اجازه دهد که در تحلیل به پیش‌بینی آینده اعتراضات خیابانی دست زده و به خاطر اینکه در شرایطی نظام در درون کشور ما تمایل به خشونت و سرکوب از خود نشان میدهد، تجربه اعتراضات خیابانی را نادیده گرفته و با

دموکراسی و اضطراب در برابر آینده است - دموکراسی به مثابه قرارداد اجتماعی‌ای که از بیشترین اجماع برخوردار بوده و آینده که حداقل در عصر جدید مهم‌ترین و نیروبخش‌ترین منبع امید و الهام و مقاومت مردم در گسترده‌ترین معنای آن شمرده می‌شده است. در پرتو و در عین حال در مسیر چالش در برابر این بحران و این اضطراب است که می‌توان تظاهرات خیابانی فرودستان به تنگ آمده و اعتراض‌های جامعه مدنی میهنمان را با هدف‌رئانی از سیاه‌چاله ولایت فقیه به فال نیک گرفت و بدان امید بست. *در توضیح این نظر، اگر چه ممکن است تکراری باشد، طبعاً دو رویداد حرکت اصلاح‌طلبی دهه هفتاد و جنبش سبز در سال‌های پایانی دهه هشتاد را به یاد می‌آوریم که میراث مردمی و مترقی هر دوی آنها، به رغم انبوهی از اظهارنظرها و موضع‌گیری‌های متضاد و متناقض، همچنان زنده است: خواست آزادی و مردم‌سالاری و تلاش و مبارزه در راه آنها بسی پیش از آنکه از سوی جناحی از ناراضیان حکومتی مطرح شود و به خواست ضروری و اجتناب‌ناپذیر جامعه تبدیل شود، از جانب جامعه مدنی و در راس آن روشنفکران و اهل قلم و زنان و جوانان و دانشجویان مطرح شد. به یاد بیاوریم که اهل قلم تلاش‌های خود را

صدق می‌کند. اگر فکر می‌کنید با دولت‌تان یکی هستید، باید قبول کنید که مردم فلسطین، آمریکا و هر جای دیگری هم در این یگانگی‌اند و نمی‌توان مجزا از دولت‌شان آنها را دوست داشت یا با آنها دشمنی کرد. در عصر مدرن، مردم به دولت‌شان متصل‌اند، اما اتصالی حقوقی و نه ذاتی، الهی یا حتی سیاسی. لویاتان، تصویری است از این اتصال منفصل. جامعه ایران هم جامعه‌ای عقب افتاده و یگانه با دولت نیست.

در مقابله با «بنگاه‌های جنگ» هم همین جدایی متصل است که بکار می‌آید. در برابر همه آنها که با جداسازی بدنبال تحریم‌اند (مثلاً: سیاست ترامپ و آمریکا درباره ایران) یا با یگانگی کردن بدنبال دخالت در کشورهای دیگر (سیاست ایران و عربستان دوسویه و یمن)، راه حل، پافشاری بر همین جدایی متصل است. اینکه ما از دولت‌مان جدا هستیم و نیز از تمامی گفتار دولتی و سیاسی که سعادت را در دستورالعمل‌هایی اقتدارگرایانه تجویز می‌کند. ما جدایییم اما از همه؛ از هر نوع اقتداری.

آن مخالفت کند. گروهی که امروز در ایران اصولاً با شکل دادن به یک جنبش اجتماعی مخالف است (و برای استهزا نام «اُبر جنبش» را هم روی آن می‌گذارند)، در برخورد با اعتراضات دیمه ۹۶ هم به خطا رفته بود. بهتر است که این افراد اجازه دهند جامعه معترض کشور ما راه خود را پیدا کرده و به اعتراضات خود شکل دهد.

اعتراضات خیابانی در جنبشهای اجتماعی جایگاه خاصی را بخود اختصاص میدهند و باید پذیرفت که نهایتاً با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه‌ای که در آن حرکت‌های اعتراضی در حال شکل‌گیری و تبدیل آنها به جنبش اجتماعی است، آنها باید تصمیم بگیرند که چگونه از ابزارهای مختلف بهره گرفته و چگونه یک حرکت و یا جنبش می‌تواند بروز نماید.

از اواخر دهه شصت و حول از سرگرفتن فعالیت کانون نویسندگان ایران آغاز کردند (که خود یادآور گردهمایی و تلاش هم‌اینان در میانه دهه پنجاه در برابر رژیم گذشته بود. گردهم‌آئی و تلاشی که شرایط امروز، با تکیه بر غنا و وسعت و تجربه بی‌سابقه فرهنگ و هنر مستقل از حاکمیت، از سرگرفتن آن را به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل کرده است) جز این باید به یاد داشت که دستاوردهای حرکت اصلاح‌طلبی، به رغم سازش و تسلیم جناحی از رژیم که رهبری آن را به دست گرفته بود و با وجود توسل هسته سخت رژیم به سرکوب افسارگسیخته که تا آدم‌بائی و ترور هم پیش رفت، به تمامی نابود نشد و هم امروز آثار و نتایج آن باقی و زنده است.

جز این باید جنبش سبز را به یاد داشت که با شرکت میلیونی مردم و دراختیار گرفتن خیابان، در خاطره جمعی ایرانیان نقطه پایانی بود بر به اصطلاح «حقیانیت و اقتدار» حکومت اسلامی که از آن پس نمایش و حضور خیابانی‌اش به یورش گروه‌های مزدور و آدم‌کش محدود شد. تداوم حبس خانگی رهبران این جنبش بیش از هر چیز اعتراف آشکار رژیم است به همین فقدان حقیانیت و اقتدار همراه با وحشت دائمی از برخواستن صدای اعتراض مردمی.

جامعه مدنی و جنبشهای اجتماعی؛ خود راه بگویدت که چون باید رفت!

رضا علیجانی



آشکار و انسداد انتخاباتی پای در «خیابان» نهاد و رویکرد و مشی جدیدی را برجسته کرد که صندوق رای تنها راه ابراز نظر و اعتراض به وضعیت مستقر نیست. حکومت با تیز کردن شمشیر نظارت استصوابی در برخی انتخاباتهای بعد و

از همان هنگام کنار گذاشتن پیش نویس قانون اساسی مصوب شده در شورای انقلاب و به میان کشیدن اصل ولایت فقیه، سنگ بنای یک روند جدید در جمهوری اسلامی گذارده شد: تمرکز قدرت در دست ولایت فقیه و شکل گیری طبقه ویژه و جدید روحانیان. در ادامه این روند تفسیر نوین و تمرکز بر اصل «نظارت استصوابی» گام دیگری برای این تمرکز قدرت و تسهیل مسیر حکمرانی هسته سخت قدرت شد که اینک متشکل از برخی روحانیان و نظامیان بود.

که می توان آن را بیت و دربار ولایت و دولت پنهان نامید، به «مواجهه خیابان و میدان» انجامید. حال همه معترضان می دانند و می بینند که وزیر کشور خود یک فرد سپاهی است همانطور که نیروی سرکوب از سپاه و بسیج، نیروی زیرمجموعه سپاه، هستند.

سه ره پیداست

اینک راهکارهای تغییر در ایران صورت مسئله روشنی دارند: امید و اتکاء به اصلاح انتخاباتی- جنبش اجتماعی- فشار و احیانا حمله خارجی. برخی رویکردها نیز به ترکیبی از این سه راهکار اصلی معتقدند.

دقت و تمرکز بر این راهکارها در ابتدای هر تحلیل راهبردی برای تغییر در ایران و اشتراکات و افتراقات بعضا جدی بین آنها و نقطه تاکید هر یک، برای تحلیل دقیق فرآیندهای آتی بسیار ضروری است.

در لحظه کنونی اما به نظر میرسد بی ثمر بودن و بن بست راهکار اصلاح انتخاباتی آشکارتر از همیشه شده است. همچنین مذاکرات وین، نحوه مواجهه ترامپ و بایدن با مسئله افغانستان، قدرت یابی طالبان و ده ها نمونه دیگر نیز اتکاء به قدرت خارجی برای «ایجاد» تغییر در ایران، سرنوشتی مشابه پیدا کرده است. البته مسئله «حمایت» بین المللی از جنبشهای اعتراضی داخلی و رویکرد «اتکاء» به آنها مسئله دیگری است.

حذف نامزدهای اصلاح طلب سعی کرد با میدان دادن به اعتدالیون صندوق رای را هم مدیریت کند و شاید هم تصور نمی کرد در این انتخابات هم شکست بخورد. بدنبال شکست انتخاباتی ولایتیون، تجربه دولت روحانی به خصوص دور دوم او و خلف وعده های مکررش، برای او و حامیانش نیز یک شکست بزرگ بود.

اعتراضات دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ مرحله جدیدی در صحنه سیاست ایران بود که نشان می داد بخش مهمی از جامعه معترض به خصوص اقشار کم درآمد دیگر نه صدایی در حکومت دارند و نه امیدی به صندوق رای.

«خیابان» صحنه جدید مواجهه اقشار معترض بسیاری شد، هم حرکتها و جنبشهای مطالبه محور چون کارگران و معلمان و بازنشستگان و یا معترضان خوزستانی و کشاورزان اصفهانی و... و هم حرکات شورشی علیه کلیت حکومت.

هسته سخت قدرت اما در ادامه، عزمش را، بنا به دلایلی که به طور مستقل قابل بحث است، جزم کرد که حاکمیت را یکدست دست ولایتیون به خصوص نظامی ها بدهد. در اینجاست که بیش از پیش صحنه سیاست کشور و مواجهه بخش عظیمی از ناراضیان و معترضان از اقشار مختلف با هسته سخت قدرت،

اما هر قدر روند در بالا به سمت حذف و تمرکز و انحصار می رفت در پایین و در عمق جامعه روند معکوسی از نو به نو شدن و متکثر گردیدن جامعه که خواسته هایی همچون آزادی و مشارکت و عدالت و رفع تبعیض داشت، به شدت رو به رشد بود.

نحوه مواجهه این دو موج و دو روند عکس هم، صحنه سیاست ایران را شکل داده و همچنان می دهد.

در انتخابات دوم خرداد که نوعی رقابت واقعی درون نظامی اتفاق افتاد، روندی به نام اصلاحات شکل گرفت که امیدهایی را برای خوداصلاحی حکومت برانگیخت. اما برخلاف برخی نمونه های موفق خوداصلاحی در جهان (مثل مراکش) که اصلاحات از سوی بالاترین مقامات قدرت مستقر حمایت می شد در جمهوری اسلامی اما به طور عکس بالاترین مقامات و هسته سخت قدرت همه توان خود را برای خنثی کردن این روند و زمین زدن آن بکار بردند. نیروی ضد اصلاح در ایران با فراز و نشیب هایی بر نیروی اصلاح پیروز شدند و راه اصلاح از بالا و از طریق صندوق رای، حداقل تا اطلاع ثانوی، مسدود گردید.

جنبش سبز که در این میانه سربرآورد در ادامه یک برخورد اصلاحی انتخاباتی و مواجه شدن با تقلب

ارائه این تحلیل فشرده تا اینجا بدان خاطر بود که تاکید کنیم در صحنه مه آلود و آینده مبهم سیاست در ایران کنونی، نخستین امر راهبردی، تعیین جهت و ایستادن در مسیر درست تغییر است. درست است که فضا به شدت مبهم و مه آلود است و پاسخ به پرسش «چه خواهد شد؟» و پرسش بزرگتر «چه باید کرد؟» (چه باید کردی جزئی و منجر به نتیجه و دستاورد)، دشوارتر از هر زمان دیگری است؛ اما «حداقل» کاری که در این مرحله باید انجام داد تبیین و تلاش در «مسیر درست» است. مسیر درست در این مرحله تاکید بر جامعه مدنی و جنبشهای مطالبه محور و خیزشها و جنبشهای اعتراضی به عنوان تنها راه ایجاد و اعمال قدرت مردمی در برابر قدرت هسته سخت به غایت مستحکم و به غایت فاسد و البته به غایت پوسیده است. جلب حمایت بین المللی (افکار عمومی، نهادهای مدنی و حقوق بشری، نیروهای موکرات و ...) از این روند می‌تواند در مراتب بعدی قرار گیرد.

نقشه راه

اما؛ و هزار اما، مهندسی و نقشه راه آینده پرسشی است که در برابر هر یک از رویکردهای یاد شده در بالا قرار دارد. یعنی این که چگونه و با چه نقشه راهی می‌خواهید از طریق صندوق رای و اصلاح، یا از طریق کمک خارجی، و یا از طریق جامعه مدنی و جنبش اجتماعی در ایران به تغییری موثر و با دستاورد برسید؟ سؤال سختی است که همه رویکردها در فضای مه آلود کنونی باید بدان پاسخ دهند و بگویند آن سوی مه و در فرایند عبور از آن چگونه می‌اندیشند و یا حداقل خواست و آرزوی تحقق چه رخدادهایی را دارند؟

اگر بیرون و یا فراتر از هر خط مشی سیاسی ترجیحی مان هم به صحنه سیاست ایران بنگریم پاسخ به این پرسش که آیا اعتراضات مطالبه محور مثلا کارگران و معلمان و بازنشستگان و نظایر آنها و یا خیزشها و اعتراضات شورشی چه فرجامی خواهند یافت، سؤالی بس مهم و راهبردی است. آیا اعتراضات و جنبشهای مطالبه محور با دستیابی به خواسته هایشان به محاق نخواهند رفت؟ آیا جنبشهای اعتراضی مثل دانشجویان و زنان مهار نخواهند شد؟ آیا شورشیهای اعتراضی با قساوت تمام سرکوب خواهند شد؟

در یک پاسخ ساده می‌توان گفت فرضا پاسخ به همه این پرسشها آری باشد؛ ما راه دیگری به جز ادامه دادن به همین طناب کشی ها نداریم. ما محکوم به طناب کشی با میدان و هسته سخت قدرت هستیم! «اگر» راهی به سوی آینده باز شود از همین مسیر باز خواهد شد.

صنف، خیابان، سیاست

اما اگر از پاسخ فرضی و کوتاه بالا بگذریم و بخواهیم کمی متاملانه تر و دقیق تر پاسخ دهیم می‌توانیم به نکات دیگری هم توجه کنیم. از جمله: خیابان و اعتراضات و جنبشهای مطالبه محور که خواسته های عمدتا اقتصادی دارند «بستر» رشد آگاهی های فردی و اجتماعی و طبقاتی‌ای شده اند که بسیار مهم تر از مسائل آنی و فوری است. اقشار و اصناف مختلف اجتماعی تازه اهمیت خیابان، همبستگی صنفی و مداومت و پایداری و نهراسیدن از موانع را یاد گرفته اند.

در ثانی مطالبات اقتصادی همیشه روندی فزاینده دارند. ساختار اقتصادی نفتی، رانتی و غارتی حاکم بر ایران به مطالبات هم اکنونی این معترضان نمیتواند

پاسخ بدهد و به صراحت گفته اند که مثلا نمیتوانند پاسخگوی مطالبات فقط معلمان به عنوان یکی از (اصلی ترین) معترضان مطالباتی باشند چه برسد به همه مطالبات. مثلا مطالبات بازنشستگان که با پدیده فاجعه بار ورشکستگی صندوقهای بازنشستگی مواجه شده اند. پاسخ دهی به مطالبات اقتصادی اقشار متنوع و وسیع معترضان که اینک کارمندان قوه قضائیه و زندانبانها را هم در بر گرفته از این ساختار و مدیریت اقتصادی بر نمی‌آید.

ناتوانی، قفل شدن و بن بست کنونی اقتصاد حکومت امری نیست که بر اثر بحرانهای مثلا ناشی از تحریم و مثلا رفتار این یا آن دولت اخیر بوجود آمده باشد. این بست بست حاصل چند دهه تخریب اقتصاد کشور است. نتایج سیاستهای چند دهه است که کفگیر را به ته دیگ رسانده است. رفع تحریم ها مرهم بسیار کوچکی بر این زخم هاست. اما هر قدر برخی اقشار مطالبه گر ولو با گشایش محدود بعد از کاهش تحریم ها به نتیجه و دستاورد برسند. چه خود آنها و چه دیگر اقشار تحریک و تشویق خواهند شد که برای حقوق و دیگر مطالبات رسوب کرده شان به صحنه بیایند. این دومینویی است که آن را پایانی نیست.

نکته مهم دیگر رابطه بین صنف و سیاست است. اکثر مطالبه گری های صنفی در متن خود مطالباتی سیاسی مثل حق تشکل، آزادی زندانیان و ربط دادن عدم دستیابی به حقوق صنفی خود به سیاست های داخلی و به خصوص خارجی حکومت را نیز مطرح میکند. اینها خواسته هایی مشخصا سیاسی است که با منافع صنفی آنها گره خورده است.

علاوه بر این اعتراضات و جنبشهای مطالبه محور معمولا بستر رشد آگاهی های سیاسی ملموس و عینی بسیاری از دست اندرکاران آن و تربیت رهبران سیاسی به موازات رهبران میدانی میشود. آنها خود به سخنگوی صنف خویش و طرح مطالبات صنفی و سیاسی آنان تبدیل میشوند و این گامی فرآیند نسبت به نگاه سنتی و کلاسیکی است که معتقد است رهبران احزاب و یا تک افرادی به عنوان رهبر و احيانا رهبر کارزماتیک میتوانند و باید اعتراضات و جنبشهای اجتماعی را «رهبری» کنند.

بدین ترتیب از آنجا که نظام حکمران مبتنی بر سرکوب و فساد و رانت و مصونیت سرکوبگران و فاسدان بزرگ اقتصادی است نمیتواند به توزیع عادلانه قدرت و ثروت در جامعه تن دهد و همین رمز و علت تداوم این اعتراضات است.

گام دیگر و به عبارتی نقشه راه و خواست و شاید آرزوی طرفداران این خط مشی این است که هم اعتراضات و جنبشهای اجتماعی به یکدیگر پیوند بخورند و هم در آینده به یک ابرجنبش اجتماعی بیانجامند که سیاست زندگی و سیاست رهایی را به هم مرتبط کند. در این نقطه است که «صنف و حزب و نهاد مدنی» به هم پیوند می‌خورند و سخنگویان و رهبران مختلف این سه میتوانند آن ابر جنبش اجتماعی را پیش ببرند.

شاید بد نباشد در این نقطه تصریح کنیم که جای احزاب و فعالان سیاسی فعلا در این فرایند خالی است تا بتوانند مطالبات کلان اجتماعی و به عبارتی مطالبات سیاسی مشترک بین همه اقشار و صنوف و نهادهای مدنی را پیگیری کنند. به طور مثال نقد سیاست خارجی ویرانگر قدرت مستقر، کارویژه فعالان و احزاب سیاسی است و نه نهادهای مدنی و صنفی که

البته می‌توانند اشاراتی به این امر در مطالبات صنفی شان داشته باشند.

گاردی که یا باز و یا شکسته خواهد شد

در یک تصویر کلان اما، طرف دیگر ماجرا قدرت مستقری است که با اتکاء به در آمد نفت، اقلیت هوادار و قدرت سرکوبش فعلا هیچ راهی را نمی‌گشاید و با اعتراضات و مطالبات گوناگون کاملا با گارد بسته مواجه می‌شود. توازن قوای فعلی همین طناب کشی است که بین اکثریت جامعه و اقلیت حاکم در جریان است. این گارد یا باید باز شود (عقب نشینی و تسلیم شدن به خیزشها و جنبشهای اعتراضی؛ که میتواند نوعی تحول طبلی مسالمت آمیز را رقم بزند)، و یا شکسته خواهد شد (که تحولی انقلابی را در پیش خواهد داشت).

ریزش از بالا، فرسایش از پایین

به طور مشخص اینک ما شاهد دو روند موازی در صحنه سیاست ایران هستیم: ریزش از بالا و فرسایش از پایین.

بسط آگاهی در عرصه های مختلف و افشاء فساد حاکمان و سرکوبگری و کشتار مردم معترض باعث ریزش روز افزون از بالا شده است. نمونه های سیاسی زیادی در این باره وجود دارد، همانطور که افرادی از درون نهادهای سرکوب، اطلاعاتی را افشاء میکنند و یا در باره سرکوبها و پشت صحنه آنها شهادت میدهند.

فرسایش از پایین نیز توسط جامعه مدنی و جنبشها و خیزشهای اعتراضی در حال تحقق است. این کاروان را سر ایستادن نیست. دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد به سرفصلهای بعدی و بعدی رسیدن این روند. این روند بدون عقب نشینی های اساسی از بالا قابل مهار و سرکوب نیست. مشکل دیگر فقط رای مردم نیست که بتوانند از آن صرف نظر کنند، معیشت و زندگی روزمره آحاد مختلف مردم این سرزمین در میان است.

خیابان، رسانه، فضای مجازی

در لحظه کنونی به طور مشخص مثلث «خیابان، رسانه و فضای مجازی» در همپیوندی و مشارکت خواسته و ناخواسته با یکدیگر دارند این دو حرکت موازی را پیش می‌برند.

نمیدانیم از تعبیر متاسفانه استفاده کنیم یا خوشبختانه که رسانه و صنف و خیابان ظاهرا جای خالی احزاب را پر کرده اند. حکومت احزاب و روشنفکران را سرکوب کرده و میکند. تلاش وافر برای تضعیف صنف و مطالبه محوری آنها نیز بکار برده است. تلاش برای تضعیف و مهار و سرکوب خیزشها و جنبشها به خصوص جنبشهای قدیمی تر و کلاسیک تر (مثل دانشجویان و زنان) هم داشته و دارد؛ اما آنقدر که توانسته احزاب را مهار کند نتوانسته صنف و مطالبه محورانش را مهار کند و آنقدر که در این رابطه تلاش میکند نتوانسته مانع ظهور خیزشها و جنبشهای اعتراضی شود.

طناب کشی ادامه دارد. مهم این است که ما سمت درست صحنه و جهت درست این طناب بایستیم. جهت و جهت گیری مان درست باشد قدمهای بعدی را می‌توانیم تصحیح یا تکمیل کنیم. دفتر زمان حالا حالاها برگهای زیادی دارد. هر چند از برگهای دفتر عمر تک تک مان برگهای زیادی باقی نمانده باشد. در مسیر مه آلود جهت درست را گم نکنیم ادامه جاده را پیدا خواهیم کرد. «خود راه بگویدت که چون باید رفت». حتما راهی هست.

جاده برای تحول، اگر رهرو آن شویم!

بهزاد کریمی



این چند سال اما فاز نوینی است!

حرکات اجتماعی اگر تا نیمه دهه ۹۰ بر اثر ترکیبی از سرکوب و تزریق پول مهار می‌شدند و موقتا فروکش می‌کردند، در ۵ سال گذشته چه از نظر وسعت و چه خصلت‌بندی مطالباتی، سیری صعودی یافته است. در این سیر شتابنده، خیزش دی ماه ۹۶ یک نقطه عطف بود که در پسا خود در ابعادی کمتر و بیشتر تکرار شد. برآمدهای

به موضوع اعتراضات معیشت پایه در ۶ محور و جهت می‌پردازم. سابقه و قدمت، چپستی امروزین، نگاه از زاویه خصلت‌بندی به آنها، احتمال مواجه شدن با کدامین خطر، عمده "تدبیر" رژیم در این زمینه و بالاخره اینکه ما چه کنیم؟

اعتراضات تازگی ندارند

از ۱۵ سال نخست عمر جمهوری اسلامی که بگذریم، ۲۵ سال بعدی تا به امروز را می‌توان گاهشمار اعتراضات مردمی نامید. از شورش‌های سال‌های نخست دهه هفتاد بر متن فقر و تنگدستی در اسلام آباد، قزوین و مشهد گرفته تا ۱۴۰۰ جاری که اعتراضات معیشت پایه به تناوب و در تنوع، شناسه‌ای از پیامدهای حاکمیت این حکومت‌اند. خیزش‌های فراگیر کنونی نه صرفا واکنش‌هایی موضعی و زائیده بحرانی تازه، بلکه حلقه‌ای‌اند از زنجیره اعتراضاتی که بر متن بحران‌های مزمن نظام جریان دارند.

۱۵ سال اول پسا انقلاب، دوره توامان توهم و وحشت بود. در آن بازه زمانی، از یکسو هنوز بخش بزرگ جامعه بخاطر امید به رویاهای انقلاب و اعتماد به حکومت برآمده از دل ۵۷، سختی‌ها را به جان می‌پذیرفت و از سوی دیگر ارباب خونین حکومتی و تداوم جنگ خانمانسوز به نارضایتی‌هایی هم که بود اجازه بروز نمی‌داد. از اوایل دهه هفتاد اما به تدریج رابطه جامعه با حکومت جنبه مطالباتی به خود گرفت. زمانی که، حکومت اعلام کرد حالا دیگر وقت "سازندگی" است و مردم نیز خواستار سرو سامان گرفتن اوضاع معیشتی‌شان شدند.

در برهه سه دهه‌های اخیر، با روشن شدن آنچه که جمهوری اسلامی در چنته داشت یا نداشت، مردم با قرار دادن حکومتی‌ها بر ترازوی معیشت خویش، آنان را در معرض آزمون یافتند. نتیجه اینکه، اعتراضات در جمهوری اسلامی تاریخی تکوین یافته دارد و همزاد سیستمی است ناکارآمد که بحران‌زایی و زیست در بحران، مختصه آن از همان آغاز بود. حرکات اعتراضی در این سال‌ها فقط شتاب گرفته و گسترش یافته‌اند و لذا تبیین آن به عنوان پدیده‌ای تازه و ناشی از وضعیت اخیر، رویکردی تقلیل‌گرایانه است.

فقط اینکاره نیست، بلکه خود عامل اصلی فلاکت‌های موجود است. حکمرانی ناکارآمد مبتنی بر حامی‌پروری نهادینه شده در رانت خواری و مشی "دشمن محوری" که ذاتی نظام به شمار می‌آید، مسیر سقوط نظام است و بستر روند اعتراضات اجتماعی. اینجا دیگر اقتصاد در گرو سیاست است و سیاست در گرو دگرگونی ساختار سیاسی.

عمده خصلت‌های اعتراضات

سلسله اعتراضات اجتماعی اگر تا نیمه دهه ۹۰ شکل جزیره‌وار داشت، با خیزش دی ۹۶ و در پی گذر از آن، حالت فراگیر یافته و جنبه پیوسته به خود گرفته است. کالبد شناسی سیر حرکت، محرز می‌دارد که هیچ بخش از جامعه بیرون از بروز اعتراضات معیشت پایه نیست. کوچک شدن سفره، پدیده‌ای است عمومی و تازیه آن همه روزه جسم و جان چند ده میلیون شهروند را زیر رگبار خود دارد.

فراگیری اعتراضات اجتماعی چه به لحاظ پس‌زمینه مادی و چه تغییراتی که در مناسبات جامعه و حکومت پدید آورده، حاکی از روندی برگشت‌ناپذیر است. روندی همه شمول که اگر تا چندین پیش در پی هر رخداد اعتراضی از سوی قشر و صنفی معین، سؤال دوام داشتن یا نداشتن آن را پیش می‌آورد، اکنون اما چنان حالت عمومی به خود گرفته که باید سراغ باقیمانده‌هایی را رفت که هنوز به این روند نپیوسته‌اند!

تابستان ۹۷، شورش در آبان ۹۸، هفت تپه و نیشکر، فولاد و... طول سال ۹۹ و خوزستان و اصفهان تشنه در امسال و این اواخر حرکت آموزگاران سراسر کشور، نشان از وضعیتی دارد که نابجا نیست اگر با جامعه رو به انقلاب توصیف شود.

پیش‌بینی قطعیت انقلاب و آرایه شکل آن البته نه تضمین تقویمی دارد و نه که می‌تواند حاوی آرایه الگو باشد. روبرو بودن با متغیرهای متعدد، طبعاً اجازه پیش‌بینی شکل و زمان برآیند روند را نمی‌دهد. اما منطق سیر پروسه برآمدهای اجتماعی در ایران کنونی و به ویژه هر چه بیشتر سیاسی تر شدن آنها و پیوند یابی‌ها با مشابه‌های خود، به این ریسک‌پذیری میدان می‌دهد تا از جاده انقلاب سخن گفت. جاده‌ای که گروه‌بندی‌های اجتماعی تحت فشار یکی از پی‌دگیری بسوی آن روان‌اند. منشاء ازدحام جاده، سیاست‌های رژیم است و محمل بحران روند اعتراضات دامنگستر و رو به ژرفا، نوع حاکمیت جمهوری اسلامی و موجودیت آن.

جامعه از این جهت در سمت انفجار قرار دارد که پیامدهای انباشت تبعیضات اجتماعی و افزایش بی‌سابقه فاصله طبقاتی پا در خیابان نهاده‌اند. رفع بحران رو به سونامی اجتماعی، بهبود ماهوی وضع اقتصاد و اصلاح بنیادین آن را نیاز دارد که جمهوری اسلامی نه

کارگران، کشاورزان، آموزگاران، بازنشستگان، مالباختگان، پرستاران، کارکنان و ...

کارد به استخوان ملت رسیده است؛ طوری که حالا دیگر صدای اعتراض را از درون قوه قضائیه باید شنید. در نهادی از دستگاه بوروکراسی اسلامی که در آن استخدام با چینش خاص، وسواس مخصوص و نیز پرور کردن‌های ویژه همراه بوده است. نوبت ماموران آتش نشانی هم شده و به کاروان اعتراضات پیوسته‌اند. هیچ هم نباید تعجب کرد اگر خبری از فلان یا بهمان اعتصاب در پادگان و قرارگاه برسد؛ جاهایی که نام کمترین اعتراض در آنها ترمز است با هزینه سنگینی که به دنبال دارد.

خصلت مهم و بارز دیگر در این اعتراضات، بلوغ برنامه‌های معترضین در آنهاست. کارگر هفت تپه فقط اعتصاب نمی‌کند بلکه راه بدیل در برابر غارتگری کارفرمایان خصوصی و دولتی پیش می‌کشد. معلم، فقط فریاد سطح نازل حقوق سر نمی‌دهد، با طرح همسان سازی به چالش برمی‌خیزد و بر تحصیل رایگان تأکید و تصریح می‌ورزد. کشاورز بی آب اصفهانی و عرب تشنه خوزستانی در نقد برنامه‌های قبلی و اکنونی نظام ورود دارد و مبتنی بر استدلال با راه حل‌های کلان تماس می‌گیرد. این یعنی گذر از اعتراضات موضعی به مقابله نوعاً انبثاتی با سیستم. نام این، نضج آگاهی است.

اعتراضات اما آنجا که به شکل خیزش در می‌آید و کار به خیابان می‌کشد، ویژگی‌ای را رو می‌آورد که مسلماً تعیین کننده‌ترین خصلت این روند است. گره خوردگی ا فشار فرودست طبقه متوسط روز به روز بیشتر در جهت سقوط اقتصادی و تنزل رده آنها در هرم جامعه طبقاتی با خیل تهیدستان است. این نداری و تبعیض بغض در گلویشان ترکیده است. این درآمیزی‌های طبقاتی بر متن اعتراض معیشتی، جوش خوردگی افق‌ها و آرزوها را در پی دارد و بستری برای تلفیق آزادی و عدالت است.

هم پیوندی‌ها و همبستگی‌ها میان حلقات این حرکت اعتراضی، امید برانگیزترین منحصه این اعتراضات به شمار می‌رود. به نشانه اینکه، حرکت‌ها در خود نمی‌مانند و یار و یاور خود را در پهنه جامعه معترض باز می‌یابند. این ابراز حمایت‌ها از یکدیگر که رو به توسعه دارد، حاکی از شکل دادن شط وار به این مجموعه اعتراضات است. این اعلام همبستگی‌ها از هم را، باید اعلام موضع مشترک در برابر حکومت عامل بحران فهم کرد و آن را عمل سیاسی آگاهانه دانست.

جنبش‌های اعتراضی اما از این نظر نیز آینده دگرگونی کشور را تدارک می‌بینند که برای آن سازمانگران رهبر تربیت می‌کنند. اگر بیشتر این اعتراضات مدیریت شده حاصل کار زمانبر رهبرانی از درون این اعتراضات‌اند، در همانحال ولی با هر رو آمدنی و هر حرکت دوام دار، ده‌ها کادر تازه نفس در خود می‌پرورند. حکومت نمی‌تواند پیشروان بارآمده بر متن حرکت را از میان بردارد چون مستقیماً متعلق به خود حرکت جمعی‌اند. هر تعرض به آنها، انسجام و استحکام بیشتر صفوف اعتراض را پاسخ می‌گیرد. حرکات معیشت پایه، به این اعتبار کانون تولید رهبر سیاسی‌اند برای تحولات آتی.

البته، خطر پوپولیسم هم هست!

روندی با درونمایه اعتراضاتی چنین توانمند که مسیر سیقل یابی سیاسی، ارتقای آگاهی و تقویت هم‌پیوندی‌ها را تجربه می‌کند، علیرغم هر جنبه مثبت جاداده در انبان خود اما مصون از بهره برداری توسط پوپولیسم نیست. اگر حکومت مفلس و اعتبار باخته، این

فرصت را از دست داده تا با میزانی از پول‌باشیدن ناشی از گشایش‌های احتمالی در جریان برجام و دسترسی به وجوه بلوکه شده بتواند اعتماد مردم را برانگیزد، خطر پوپولیسم راست نشسته در کمین اما نباید منتفی تلقی شود. گرچه حدس نوع و شکل پوپولیسم و اینکه شبح آن از درون یا بیرون نظام سردر خواهد آورد و یا حتی در ترکیبی از هر دو، کار مشکلی است، ولی موجود بودن زمینه‌های بروز پوپولیسم واقعیت دارد.

هم از اینرو مهم‌ترین موضوع در تحلیل این بپاخاستن‌های اعتراضی معیشت پایه، بررسی آنها از نظر چشم اندازهای محتمل سیاسی‌شان است و اینکه چه زایش سیاسی از دل آنان بیرون بزنند. این اعتراضات، بستر واقعیتی دوگانه‌اند: هم مثبت و هم منفی! وجه مثبت آنجا که این روند، پایه اجتماعی برای نیروی تحول خواه دموکرات و در قلب آن چپ عدالت خواه است تا فرصت تاریخی شکل گرفته رو به تعمیق، ثمر دهد و به تاراج نرود. منفی اما آنجا خواهد بود که پوپولیست‌های رنگارنگ ولی سازمانیافته که از همین حالا روی آن سرمایه گذاری می‌کنند، موفق شوند مردم را با زوری ضربتی خود قرار دهند.

واقعیتی است که حرکات اعتراضی و خیزش‌ها، سیاست در ایران را وارد فاز دیگری کرده است. اعتراضاتی که سیاست جایجا می‌کنند، برای سیاست جایگزین زمینه می‌سازند و موجب اتخاذ مشی تازه می‌شوند. از چند سال قبل، با تغییرات کیفی در سپهر سیاسی مواجهیم و هر چه نیروی اجتماعی معترض بیشتری به میدان می‌آید، تغییرات سیاسی شتاب بیشتری می‌گیرند و صف بندی‌ها روشن‌تر جلوه می‌کنند.

یک نمونه آن تسریع قطب بندی در اصلاح طلبان است که با طنین "اصلاح طلب، اصولگرا / دیگه تمومه ماجرا" در شورش‌های ۹۶، درد سیلی خیابان بر صورت خود را حس کردند. البته نه بلافاصله و نه که همگی این جریان. اکثریت آنها، دی ۹۶ را ماه "اغتشاش" نام دادند و آبان ۹۸ را ماجراجویی ارزیابی کردند! بخشی از آن اما استعداد فهم این داشت تا دریابد که فقط با طرد شدگی از سوی ولایت روبرو نیست، بلکه با روگردانی صریح مردمی هم مواجه است. آنها دیدند که مردم چه سان داستان‌سرایی چندین ساله آنان در مورد خطر ریختن به خیابان را به هیچ گرفتند و برعکس با آمدن به صحنه ایستادگی در برابر رژیم، پتانسیل عظیم در "پائین" را گوشزد همگان نمودند و شهامت آفریدند.

عمده "تدبیر" رژیم در قبال سونامی اعتراضات

در دوره‌های بحرانی، پرسش مقدم همواره اینست که حکومت چه در سر دارد و ظرفیت‌هایش برای پشت سر گذاشتن بحران چیست؟ جواب جمهوری اسلامی به این پرسش در نوع نگاه آن به بحران پی‌گرفتنی است. خامنه‌ای، آنانی را که در نظام متبوع او مستضعف نامیده شده بودند، در اعتراضات و خیزش‌های ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ در برابر خود یافته و با توسل به تعبیر تازه از مستضعف خطاب به "جوانان" بارآمده در دامان سیستم ولایی می‌گوید: "مستضعف" واقعی ما هستیم! قمر وزیر او ولایتی نیز رو به معترضین، دم از الگوی یعنی قناعت به خشکه نان می‌زند! این یعنی، دستگاه فرماندهی نظام صدای خیابان را می‌شنود، اولویتش ولی کماکان اجرای برنامه‌های بحران زای حکومت است. نتیجه آن نیز، نیست مگر دوام و گسترش اعتراضات و "تدبیر" حکومتی، آمادگی سیستماتیک برای سرکوب!

در این رابطه، انتشار سند "خیلی محرمانه" مربوط به صورتجلسه ۷ صفحه‌ای ۳۰ آبان ۱۴۰۰ قرارگاه

ثارالله به ریاست جانشین فرمانده کل سپاه خود گویا است. در آن اعلام می‌شود: "جامعه در حالت انفجار زیرپوستی قرار دارد" و ناراضی‌های اجتماعی در یک‌سال گذشته "۳۰ درصد" افزایش نشان می‌دهد. در گزارش از زبان نماینده پلیس اطلاعات و امنیت عمومی آمده: "تجمعات در سال ۱۴۰۰ نسبت به سال ۱۳۹۹، ۴۸ درصد افزایش یافته و تعداد تجمع‌کنندگان نیز ۹۸ درصد رشد نشان می‌دهد، تجمعات اقتصاد پایه ۵۶ درصد نسبت به سال گذشته و تجمع در محیط‌های کارگری ۱۳۶ درصد بیشتر بوده و برای چهار ماه پایانی سال، ۵۵ تجمع صنفی پیش‌بینی می‌شود و تا پایان سال نسبت به سال گذشته رشد ۲۲ درصدی خواهد داشت." جمع بست جلسه هم از زبان نماینده اعزامی تیم اقتصادی اطلاعات سپاه به همین نشست، این چنین: "اگر ملاحظات رعایت نشود، صد در صد بحران خواهیم داشت".

این رد و بدل‌های آماری نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی خوب می‌داند چه در شهر می‌گذرد و زیر پوست شهر چه آتشی در خود نهفته دارد که "صد در صد" هم زبانه خواهد کشید. مسئله، نه عدم وقوف به واقعیت بلکه نحوه مواجهه با آنست و رمزگشایی نیز آنکه، جلسه "پیش‌گیری" بحران، در قرارگاه ثار الله سپاه پاسداران از اصلی‌ترین نهاد‌های سرکوب اعتراضات برگزار می‌شود؛ با دیگر سخن، "تدبیر" نظام چیزی جز کسب حداکثر آمادگی برای سرکوب اعتراضات نیست؛ همانی که در آبان ۹۸ به نمایش درآمد و معلوم شد جمهوری اسلامی از غافلگیری‌هایش در دی ۹۶ درس‌های لازم را فراگرفته است! اکنون هم در ادامه آن، تمهیدات برای آمادگی باز بیشتر در باز تولید "نیزار"‌های خوزستان و شهرک‌های اطراف کرج و تهران و هر جای کشور. جمهوری اسلامی در سوق جامعه به انقلاب فقط راه نمی‌سازد و جاده نمی‌گشاید، در فکر اینهم است که چگونه با همه قوا جاده خود ساخته را ببندد.

ما چه کنیم؟

ما نیروی در پی گذار از جمهوری اسلامی اول از همه این حقیقت را دریابیم که نیروی گذار تقویت شده و دریایی از امکانات اجتماعی در دسترس قرار دارد. این کمک می‌کند تا بهتر دریابیم که از این برآمد روندوار در جهت انجام تحولات دمکراتیک باید بهره برگرفت، جسارت‌های مردمی جاری را سکوی عمل قرار داد و نیروی مردمی حاضر در صحنه را پشتوانه مبارزه برای گذار از این نظام به شمار آورد. وگرنه، پوپولیسم جسارت‌ورز می‌تواند با خوشه چینی از شرایط مساعد و ظرفیت‌های موجود در جامعه، حرکات اعتراضی مردم را در خدمت نیات ضد مردمی خود گیرد. تاریخ از این وضعیت‌ها کم به خود ندیده و لذا نباید دچار سهل انگاری شد و گذاشت مشابه آن در آن آن ایران کنونی تکرار شود. حرکات اجتماعی، منبع سوخت رسانی برای سازوکارهای سیاسی تحول در کشور ایجاد کرده و می‌توانند رهگشایی اساسی ایجاد کنند هرگاه که نیروی تحول قدرش را بداند و فرصت نسوزاند.

راه اینست: حمایت پیگیر از اعتراضات مدنی، رهایی برای توسعه یابی و هم پیوندی هرچه فزون‌تر، تکیه بر ترکیبی از مبارزه خیابانی و اعتصابات، تلاش برای ایجاد وسیع‌ترین هماهنگی‌ها، همسویی‌ها و همراهی‌ها میان نیروهای سکولار دموکرات تا خود را در مقام قطب سیاسی قرار دهند و از همین جایگاه برای مردم معترض در برون رفت از وضعیت موجود افق گشوده و ره بنمایند.

مردم، حکومت؛ خیابان، میدان

مهديه گلرو



که آیا خیابان عرصه مناسبی برای دموکراسی خواهی است؟ به نفع دموکراسی است یا به علیه آن؟! این در حالی است که تمامی این اعتراضات در سراسر جهان با سرکوب مواجه شدند.

به طور کلی راه هایی برای مشارکت سیاسی یک شهروند و مطالبه گری وجود دارد که عبارتند از:

خواندن و نوشتن در مورد مسائل کشور و رهبران و مسئولین کشور، بحث با دیگر شهروندان در مورد مسائل، تشکیل یا پیوستن به احزاب سیاسی یا سایر سازمان های اجتماعی یا مردمی همچون ان جی او ها یک سازمان کارگری یا سازمان محلی و...، رای دادن در انتخابات و....

شهروندان برای اعلام اعتراض خود نیز راه هایی پیش رو دارند: استفاده از مجاری قانونی موجود مانند تماس با مقامات دولتی، ارجاع پرونده به دادگاه و غیره یا اعتراض از طریق تظاهرات، تحریم، اعتصاب و

برای یک شهروند ایرانی کدام یک از راه ها برای مشارکت سیاسی فراهم است؟

برای یک شهروند ایرانی کدام یک از راه های عنوان شده برای اعتراض به سیاست های حکومت قابل دسترسی است؟

در اینجا من به پنج دلیل اشاره میکنم تا تبیین کنم اعتراضات خیابانی به نفع دموکراسی است:

۱. مردم متوجه می شوند که تنها نیستند

یکی از راههایی که تشکیلات قدرت خود را حفظ می کند، ایجاد یک گفتمان مسلط است که دیدگاههای مخالفان از آن حذف می شود. اگر مردم متفاوت فکر

حدود دو سال پیش، جهان وارد اولین قرنطینه کووید-۱۹ شد و معترضان سیاسی تقریباً از خیابان ها ناپدید شدند. در سال ۹۸ جامعه با اعتراضات صنفی و سیاسی متعدد خیابانی مواجه بود همه گیری کرونا توانست به جمهوری اسلامی کمک کند تا خیابان ها که یکی از مهمترین عرصه های روپارویی مردم و حکومت است را خالی کند اما این تأثیرات منفی کووید-۱۹ بر اعتراضات چندان هم طولانی نشد و بعد از حدود یک سال شاهد حضور دوباره مردم در خیابان ها بودیم. خیابان ها نه تنها در تهران بلکه که در سراسر ایران و فراتر از آن در جهان عرصه ابراز ناراضی مردم شد چنانچه ۶۸ کشور جنبش های اعتراضی توده ای را تجربه کردند، با خشونت در اطراف اعتراضات در بیش از ۱۸ کشور - یک افزایش شدید و نگران کننده از سال ۲۰۱۹.

در سال ۲۰۲۱، با ادامه افزایش مقیاس و فراوانی اعتراضات سیاسی توده ای جهانی در سراسر قاره ها و کشورها، دو پرسش مهم مطرح می شود.

آیا این جنبش ها به تغییرات سیاسی معنادار دست خواهند یافت؟

کدام یک خشن تر خواهد شد - به ویژه در واکنش نیروهای امنیتی دولتی؟

در دهه های اخیر اعتراضات خیابانی به بارزترین نشانه مبارزه برای دموکراسی در کشورهای سراسر جهان تبدیل شده است. بحث بر سر اینکه آیا شهروندان می توانند علناً از حقوق سیاسی خود دفاع کنند یا باید تسلیم خواست دولت های غیرمنتخب یا فاسد شوند یک بحث تاریخی است اما تاریخ انقضا ندارد. در بجهوحه همه گیری کرونا ، عقب نشینی دموکراسی ها و رشد اقتدارگرایی در سرتاسر جهان سرعت گرفته است و بعد از اعتراضات خیابانی اوکراین، هنگ کنگ، شیلی، آمریکا، لهستان، میانمار، ایران، روسیه و عراق باز این بحث اهمیت پیدا کرده است

کنند، ممکن است احساس انزوا، به حاشیه راندن و ناتوانی کنند. تظاهرات و راهپیمایی های عمومی با نشان دادن اینکه هزاران نفر به همین چیزها فکر می کنند، مردم را قدرتمند می کنند.

۲. با اعتراض، مردم دستور جلسه های حکومت را تغییر میدهند و بحث بر سر مسئله شروع می شود

آنهایی که در قدرت هستند معمولاً سعی می کنند مردم را نادیده بگیرند و برای حضور آنها در خیابان دلایل خلاف واقع عنوان کنند و آنها را محکوم کنند. اما اگر معترضان به اندازه کافی باشند، حکومت نیاز به ارائه دلایلی برای اشتباه همه معترضان خواهند داشت. آن وقت است که بحث شروع می شود و بحث ممکن می شود و حکومت مجبور میشود تن به گفت و گو بدهد.

۳. در یک دموکراسی انتخاباتی، اعتراض صدای اساسی برای گروه های اقلیت فراهم می کند

نظریه پردازان کلاسیک حکومت نمایندگی دریافته اند که حق رای جهانی و رأی اکثریت تهدیدی برای تحمیل «ظلم اکثریت» و نادیده گرفتن حقوق اقلیت هاست. اعتراضات، اصلاحی حیاتی برای حاکمیت اکثریت است. در واقع در یک حکومت دموکراتیک که با دموکراسی اکثریت مواجه هستیم

نیز این حق اعتراض می‌تواند صدای اقلیتی باشد که در یک انتخابات خاص یا به طور کلی در هیچ انتخاباتی رای کافی ندارند.

۴. گاهی مردم برنده میشوند!

اگر معترضان به اندازه کافی وجود داشته باشند، سیاست‌های صاحبان قدرت ممکن است غیرقابل اجرا شود. هنگامی که دولت بریتانیا در سال ۱۹۹۰ مالیات رای گیری با نرخ ثابت را معرفی کرد، تعداد زیادی از مردم اعتراض کردند و از پرداخت مالیات خودداری کردند. روشن شد که محاکمه همه کسانی که امتناع کردند غیرممکن خواهد بود، هرج و مرج تهدید شد و دولت مالیات را لغو کرد. برای رسیدن به این موفقیت و این نتیجه پارامترهای دیگری نیز علاوه بر تعداد معترضان وجود دارد که مهمترین آن میزان سرکوب معترضین است.

۵. گاهی اوقات ما برنده می شویم اما یک نسل یا بیشتر طول می کشد

زمانی ممکن است مردم احساس کنند اعتراضات به جایی نمی رسد، چون که صاحبان قدرت در ذهنیت خاصی گیر کرده اند و نمی توانند تفکر خود را تغییر دهند. اما بعد از آن ممکن است نسل جدیدی از حاکمان بیاید، بدون محدودیت در تفکر گذشته، و ببیند که نظرات معترضان عین عقل سلیم است. از سوی دیگر ممکن است تغییر نسل در معترضان نیز روش‌های اعتراضات خیابانی را تغییر دهد چنانچه در طی چهل سال گذشته نیز شاید نسل‌های مختلف معترضین بوده ایم که هر نسل روش خود را برای اعتراض انتخاب کرده است.

چرا اعتراضات دیکتاتوری‌ها را تهدید می کند اما دموکراسی‌ها را قوی تر می کند؟

دموکراسی‌ها مشروعیت بیشتری دارند زیرا شهروندان عمدتاً از نظام و نهادهای آن حمایت می کنند و راه‌هایی که بیش از این به آن اشاره شد برای مطالبه‌گری و اعتراض پیش روی یک شهروند ساکن در دموکراسی است. اما دیکتاتوری‌ها همه آن مسیرها را مسدود میکنند چنانچه حتی انتخابات که در ظاهر یک اصل دموکراسی است را هم از معنا تهی میکنند، مثل آنچه در انتخابات ایران و سوریه رخ داده است و در چنین شرایطی اعتراضات به ضرر این حکومت‌ها خواهد شد اما چندان مشخص نیست مقاومت این حکومت‌ها در برابر اعتراضات چه میزان است.

مورخ برجسته هارولد جیمز یادآوری میکند که «تا لحظه فروپاشی نظام شوروی، تعداد کمی فکر می‌کردند که واقعاً ممکن است این اتفاق بیفتد».

تاثیر اعتراضات مردمی بر حکومت‌ها ارتباط مستقیم با نوع و میزان مشروعیت آنها دارد.

مشروعیت سیستمی از آنجا ناشی می شود که شهروندان به خود یک سیستم سیاسی خاص - اصول، اصول و اهداف آن - جدا از فراز و نشیب عملکرد دولت، نوسانات کوتاه مدت در شرایط اقتصادی، یا سیاست‌ها یا رهبران خاصی که آن را در هر زمان مشخص می کند، اعتقاد دارند.

سیمور مارتین لیپست، دانشمند بزرگ علوم سیاسی، این نوع مشروعیت را شامل «ظرفیت نظام برای ایجاد و حفظ این باور است که نهادهای سیاسی موجود مناسب‌ترین نهادها برای جامعه هستند».

این نوع مشروعیتی است که دموکراسی‌های آمریکایی و اروپایی از آن برخوردار هستند: با وجود نارضایتی فزاینده از عملکرد نهادهای دموکراتیک،

اکثر مردم همچنان معتقدند که دموکراسی بهترین یا مناسب‌ترین سیستم در کل است. از آنجا که مشروعیت سیستمی به جای ارزیابی کوتاه مدت نتایج خاص، بر ارزش‌ها و هویت‌های سیاسی نسبتاً باثبات استوار است. در چنین مشروعیتی مردم در اعتراضات خیابانی کل مشروعیت و حکومت را زیر سوال نمی‌برند بلکه تنها مسئله‌ای که موجب اعتراض شده است را بیان میکنند.

فراتر از این، مشروعیت و دوام دموکراسی با این واقعیت افزایش می‌یابد که به شهروندان اجازه داده می‌شود نارضایتی و خواسته‌های خود را به روش‌های بی‌شماری - از طریق اعتراض، جامعه مدنی، رسانه‌ها - ابراز کنند و می‌توانند از روشی نهادینه شده - انتخابات - برای تغییر رهبران و دولت‌ها استفاده کنند. در مجموع، این مکانیسم‌ها راه‌هایی را برای دموکراسی فراهم می‌کنند تا «خود اصلاحی» یا انطباق با خواسته‌ها و چالش‌های جدید، بدون نیاز به خلاص شدن از خود سیستم امکان پذیر باشد.

حکومت‌هایی که فاقد مشروعیت سیستمی هستند، به طور فزاینده‌ای مجبورند برای توجیه تسلط خود بر قدرت، به آنچه دانشمندان علوم سیاسی «مشروعیت عملکرد» می‌گویند، تکیه کنند.

در این شرایط شهروندان از رژیم حمایت می‌کنند که نه بر اساس اصول سیاسی و سیستمی، بلکه با معیارهای عملی از قبیل ارتقای رشد اقتصادی و کاهش فقر (چین). حفظ نظم؛ حفاظت از منافع یک گروه در معرض تهدید (سوریه)؛ یا شکست دادن دشمن خارجی (طالبان) یا حکومت دینی (جمهوری اسلامی) شهروندان را تحت تاثیر قرار میدهد.

از آنجایی که این نوع مشروعیت در معرض ارزیابی مجدد مستمر است، از دوام یا اعتماد کمتری نسبت به هم‌تای سیستمی خود برخوردار است: اگر دیکتاتوری ثابت کند که قادر به تولید عملکرد بهتر - به ویژه شرایط زندگی همیشه در حال بهبود است - تنها راه برای ماندنش در قدرت است. اگر یک دیکتاتوری ثابت کند که قادر به تولید عملکرد بهتر - به ویژه شرایط زندگی در حال بهبود روزافزون نیست - تنها راه برای باقی ماندن اش در قدرت، زور است.

در دهه ۱۹۸۰، اقتصادهای کمونیستی آنقدر ورشکسته بودند که نمی‌توانستند شرایط زندگی شهروندان را بهبود بخشند و استفاده از زور برای مقابله با نارضایتی‌ها، به ویژه در لهستان، ضروری بود. هنگامی که میخائیل گورباچف به قدرت رسید سیستمی که نه مشروعیت سیستمی و نه عملکردی داشت؛ در وضعیت عدم بکارگیری زور، از هم فروپاشید.

روبرتو استفان فوآ خاطر نشان می‌کند که در دوران پس از جنگ، دموکراسی‌ها - عمدتاً آمریکای شمالی و اروپای غربی - به راحتی از دیکتاتوری‌ها پیشی گرفتند. بر این اساس، در این دوره، دموکراسی‌ها می‌توانستند بر مشروعیت سیستمی و عملکردی تکیه کنند.

اگر دیکتاتوری مانند جمهوری اسلامی نتواند شهروندان خود را نسبت به عملکرد خود متقاعد کند، بدون مشروعیت سیستمی، آنها باید برای باقی ماندن در قدرت به زور تکیه کنند. البته زور می‌تواند بسیار موثر باشد - اما در دراز مدت گران و خطرناک است. سرکوب خود به دلیل دیگری برای افزایش نارضایتی‌ها و اعتراضات تبدیل میشود چنانچه آبان ۹۸ خود به یکی از دلایل مخالفت مردم ایران

با حکومت تبدیل شد و در یک سیکل بی سرانجام استفاده از سرکوب هر چه بیشتر برای حفظ قدرت را ضروری می‌کند و در نتیجه مخاطرات یک دیکتاتوری در صورت افزایش سرکوب بیشتر افزایش می‌یابد.

هر دیکتاتور هر قدر هم منطقی، از پارانویا رنج می‌برد. دیکتاتور ممکن است همه اسلحه‌ها و تانک‌ها را در اختیار داشته باشد اما هنوز هم می‌تواند از چیزی که واسلاو هاول، آن را «قدرت بی قدرتان» نامیده است بترسد.

در پراگ، دستگاه سرکوب تنها در عرض یک هفته فروپاشید، زمانی که روزانه یک چهارم میلیون نفر به میدان بزرگ شهر می‌رفتند، کلیدها و زنگ‌های کوچک را به صدا در می‌آوردند تا به حاکمان بگویند: زمان شما تمام شده است.

مقامات آلمان شرقی در اکتبر ۱۹۸۹، طرحی را برای سرکوب تظاهرات مسالمت آمیز در لایپزیگ اعلام کردند «هر کس در خیابان باشد کشته می‌شود». آنها فکر می‌کردند که برنامه‌های سرکوب از قبل اعلام شده برای قتل عام به این معنی است که مردم در خانه خواهند ماند. اما آن شب آنقدر مردم بیرون آمدند که مسئولان عقب نشینی کردند. یک ماه بعد، در نتیجه مستقیم آن عقب نشینی، دیوار برلین فرو ریخت.

در مصر، سال ۲۰۱۱، زمانی که میلیون‌ها مصری قدرت بی قدرتان را به نمایش گذاشتند، رئیس‌جمهور حسنی مبارک مجبور به کناره‌گیری شد، با تظاهراتی که از طرف معترضان مسالمت‌آمیز بود و با خشونت شدید از سوی مقامات روبرو شد. (وضعیت امروز مصر تیره و تار است؛ اما این چیزی از دستاوردهای چشمگیر آن زمان و قدر پنهان مردم کم نمی‌کند) اگر برای جمعیت‌های معترض مسالمت جو امکان پذیر است دیوار برلین را دچار فروریزی یا مبارک را سرنگون کنند، چقدر باید برای معترضان آسان باشد که یک رهبر منتخب دموکراتیک را متقاعد کنند که از سیاست بد «صرفاً» عقب‌نشینی کند؟

در حقیقت، اصلاً آسان نیست. دو میلیون نفر در بریتانیا علیه جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ راهپیمایی کردند و این تفاوت کورکورانه‌ای با عزم تونی بلر برای ادامه جنگی که دبیر کل سازمان ملل آن را غیرقانونی توصیف کرد ایجاد نکرد. بلر دو سال بعد دوباره انتخاب شد.

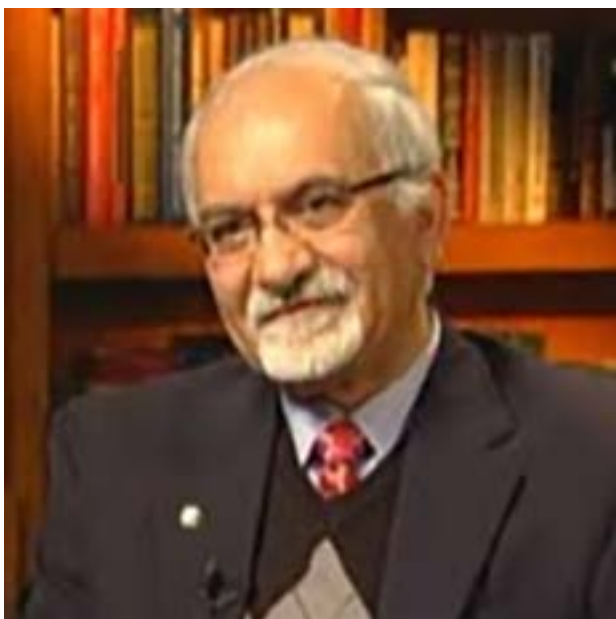
نتایج اعتراضات خیابانی همین قدر غیر قابل پیش بینی است. یکی از وجوه مشترک اعتراض در یک زمینه اقتدارگرا و دموکراتیک این است که تأثیر اعتراض - از جمله تأثیر تأخیری - نامشخص است، هم برای کسانی که اعتراض می‌کنند و هم برای کسانی که به آنها اعتراض می‌شود.

واتسلاو هاول استدلال می‌کرد که ارزش «زندگی در حقیقت» - گفتن حقیقت با قدرت - حتی بدون هیچ قطعیتی از کسب نتیجه است. «کسانی که می‌گویند افراد قادر به تغییر چیزی نیستند، فقط به دنبال بهانه هستند». در این زمینه، آنچه که شاید غیرقابل قبول ترین است، تمسخر کسانی است که ریسک می‌کنند و به دنبال تغییر هستند.

در یک دموکراسی، تصمیم‌گیری باید آسان تر باشد. اما حق با اسامه محفوظ - فعال سیاسی دموکراسی خواه مصری - است و بارها و بارها ثابت شده است: «اگر فکر کنیم هیچ چیز تغییر نخواهد کرد، آن باور به بخشی از وجود جمعی ما تبدیل میشود و در واقع، هیچ چیز تغییر نخواهد کرد.»

جنبش‌های اجتماعی و اعتراضات خیابانی

مهدی نوربخش



جنبش‌های اجتماعی با تلاش‌های جامعه‌محور شهروندان یک کشور شکل می‌گیرند و برای اینکه خودشان را بروز دهند به شکل‌های مختلف آشکار میشوند. جنبش‌های اجتماعی چهارچوب‌های تشکیلاتی (Structure) هم پیدا میکنند اما شکل آنها با احزاب کاملاً فرق میکند. در تشکیلات جنبش‌های اجتماعی، اجماع‌سازی برای تدوین تاکتیک و استراتژی بسیار حیاتی است. این اجماع‌سازی زمانی حیاتی تر میشود که یک موضوع اجتماعی و یا سیاسی بتواند چندین گروه اجتماعی را گرد هم آورد.

جنبش‌های اجتماعی همچنین از فرصتهایی که (Opportunity Structure) در سطح اجتماع و سیاست ایجاد میشوند و یا در پروسه ایجاد یک شکل تشکیلاتی بوجود می‌آیند، استفاده میکنند. هنر جنبش‌های اجتماعی در اینست که این فرصت‌ها را شناسایی کنند و بتوانند از این فرصت‌ها استفاده بهینه کنند. چنین فرصتهایی به طراحی تاکتیک و یا استراتژی توسط یک جنبش اجتماعی کمک میکند. زمانی این فرصت‌های اجتماعی در نظامهای

دموکراتیک از طریق جابجایی قدرت و بدست گرفتن دولت توسط یک حزب جدید ایجاد می‌گردند. زمانی که احزاب سبز در اروپا در بافت قدرت قرار گرفته اند، به جنبش‌های اجتماعی تغییرات محیط اقلیمی کمک شایانی کرده اند. این جنبش‌ها از فرصت‌های سیاسی جدید بهره گرفته اند تا دولت‌های خود را مجبور کنند تا به سیاست‌هایی تن دهند که به حمایت از محیط زیست و جلوگیری از تغییرات اقلیمی منجر گردند.

جنبش‌های اجتماعی همچنین باید در ایجاد یک چهارچوب (Frame) موثر برای بیان مطالبات خود همت گمارند.

برای اینکه جنبش‌های اجتماعی خود را درون یک جامعه بروز دهند می‌بایست از همه روش‌ها برای انگشت گذاری روی مطالبات خود استفاده کنند. این جنبش‌ها باید از رسانه، شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی و دینی، احزاب، صاحبان مشاغل و غیره استفاده کنند و وقتی میخواهند در سطح جامعه خود را نشان دهند باید از هر مکانیسمی مثل اعلام مواضع به طرق مختلف، اعتراضات خیابانی و هر روش دیگری که میسر است استفاده کنند.

اعتراضات خیابانی صلح‌جویانه چندین امتیاز در مقایسه

اما این نظام پلیسی نهایتاً در مقابل جنبش اجتماعی که به خیابان آمده بود، فروپاشی شد.

بسیاری از اصلاح‌طلبان با حرکت‌های خیابانی موافق نبوده‌اند، زمانی به پتانسیل خشونت از طرف نظام اشاره کرده‌اند و زمان دیگری با سوریه ای شدن کشور به غلو دست زده‌اند تا همگان را از اعتراضات خیابانی بپرهیزانند. اعتراضات خیابانی دیمه سال ۹۶ خشم بسیاری از اصلاح‌طلبان را بر افروخت و وقتی به اعتراضات خیابانی آبان ماه سال ۹۸ رسیدند کوشش کردند تا با آن منطقی تر و معقولانه تر برخورد کنند.

در بحث سوریه ای شدن ایران آنچه را بسیاری نفهمیدند شرایط اجتماعی و سیاسی ایران و سوریه بود. یک تحلیل از طرف اصلاح‌طلبان حامی سوریه ای شدن ایران را نمیتوان یافت که به ارزیابی جامعه سوریه بنشیند و با روش‌های معمول تحقیقی و تحلیلی یک انگرش درست نسبت به این جامعه بدست دهد.

جنبش‌های اجتماعی در ابتدا و معمولاً خودجوش شکل می‌گیرند و بعداً در مراحل بعدی شکل تشکیلاتی پیدا کرده، با در نظر گرفتن امکانات اجتماعی و فرصت‌ها، در درون خود تاکتیک و استراتژی طراحی کرده و نهایتاً مطالبات خود را پالایش میدهند.

در آمریکا، مارتین لوتر کینگ که در سال‌های ۵۰ میلادی رهبر آزادی خواهی برای سیاهان آمریکا شد، مکتب خود

ادامه در صفحه ۲۲

اعتراضات خیابانی بزنند، این حرکت نشان میدهد که این گروه اجتماعی توان شکل دادن به یک بسیج عمومی را داراست.

دوم؛ حرکت‌های خیابانی یک کار مهم نیز انجام میدهند و آن عدد و شماره شرکت کنندگان و حامیان خود را به نظام سیاسی کشور نشان میدهند. جنبش‌های اجتماعی اگر قدرت بسیج داشته باشند و بتوانند حامیان خود را در خیابان بنمایش گذارند، بر تاثیر گذاری آنها افزوده میشود.

سوم؛ اگر حرکت‌های اعتراضی به خیابان کشیده شود، آن اعتراضات صلح‌جو باشند، باز دیاد خشونت توسط یک رژیم، آن رژیم مشروعیت خود را از دست میدهد. دولت‌ها برای همیشه نمیتوانند از خشونت و از یک نوع خشونت استفاده کنند. وقتی اعتراضات خیابانی بدون خشونت باشند، نظام غالب اگر با خشونت آنرا سرکوب نمود نه تنها مشروعیت بیشتری از دست میدهد که معترضین به روش‌های دیگر تظاهرات خیابانی دست میزنند. بعد از اعتراضات آبانماه ۹۸، نظام در ایران نتوانست به روش‌های گذشته با اعتراضات خوزستان و اصفهان و اکنون فرهنگیان در سراسر کشور برخورد نماید. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در کشورهای اروپائی نظام‌های غالب کمونیستی که همیشه از خشونت و سرکوب بهره می‌گرفتند، آرام آرام دیگر نتوانستند به آن روش‌ها ادامه دهند. اروپای شرقی، یکی از بهترین نظام‌های پلیسی را در بلوک شرق در اروپا شکل داده بود

در کشاکش بیم و امید

محسن یلفانی



این واقعیت را نادیده می‌گیرند که این به اصطلاح سیاست خارجی تنها ملغمه آشفته‌ای است از توهم و تعصب و کابوس بر اساس مأموریتی که هزار و چهار صد سال پیش در صحراهای عربستان «تدوین» شده و در پستوها و حجره‌های مدارس مذهبی قاهره و قم «به روز» شده است. و در نتیجه مناسبت و توانائی آن را برای رو-در-روئی با «تنازع بقائی» که بر مناسبات جهانی حاکم است فقط می‌توان با آنچه از مدارس

مذهبی پشتونستان حاصل شده و اکنون در هیئت طالبان کشور همسایه و برادر ما افغانستان را در اشغال خود دارند، قابل مقایسه است.

بحث و کنکاش و مجادله دربارهٔ امور و رویدادهای اجتماعی و سیاسی روز و آنچه در پی آنها خواهد آمد پایانی ندارد. امری فهمیدنی و پذیرفتنی به عنوان یکی از فرآورده‌های دموکراسی. اما دموکراسی، که در ضرورت و اجتناب‌ناپذیری‌اش تردید نمی‌توان کرد - حداقل به این دلیل که نظم یا قرارداد اجتماعی بهتری سراغ نداریم - در این چند دههٔ اخیر، که تصادفاً با تولد حکومت اسلامی همزمان شده، با دگرگونی‌ها و، صریح‌تر بگوئیم، با بحران‌های اساسی روبرو بوده، و، انصاف را، نه تنها همهٔ آنها را با سربلندی ازسرنگذرانده، که در چنان تنگنا و هرج و مرجی گرفتار آمده که بسیاری از صاحب‌نظران و متولیان آن را نسبت به پایداری و دوام پایه‌های اصلی‌اش نگران کرده است.

این چند سطر گذرا و گریزمانند را می‌توان مقدمه یا بهانه‌ای دانست برای طرح دو نکته دربارهٔ آنچه در میهن مصیبت‌زدهٔ ما می‌گذرد: هرگز نباید از یاد برد که حکومت اسلامی هر چه هست، ساخته و پرداختهٔ خود ماست. دقیق‌تر بگوئیم، از خود ماست - همین میهن و از همین مردمی که، به حق،

تظاهرات اعتراضی علیه حکومت اسلامی که از چند سال پیش در ایران وسعت و شدت بی‌سابقه‌ای گرفته و به احتمال فراوان سرپا ایستادن ندارند، بر عکس، هر چه بیشتر و گسترده‌تر خواهند شد، نشانهٔ دیگری است بر این که کاسهٔ صبر اکثریت بزرگ مردم لبریز شده و آخرین نشانه‌های امید و انتظار آنها نسبت به حکومت اسلامی از میان رفته است. در این میان مردمی که از حداقل امکان گردهم‌آئی و سازمان‌دهی برخوردارند، کم و بیش منظم و پی‌گیر، و آنها که از این امکان هم محرومند، در واکنش‌هایی خودانگیخته و ناگزیر به خیابان می‌ریزند و تا فداکردن جان خود نیز پیش می‌روند. و در هر دو مورد جز با خشونت سازمان یافتهٔ حکومت روبرو نمی‌شوند. از اواخر دههٔ شصت و اوایل دههٔ هفتاد که حکومت اسلامی توانائی و ابتکار عمل را در بسیج خیابانی از دست داد، به تقویت و گسترش روزافزون نیروهای امنیتی و انتظامی خود روی آورد، دستگاه‌های امنیتی و قضائی خود را هم در خدمت آنها قرار داد و در این کار تا آنجا پیش رفت که در برخی کشورهای دور-و-بیر هم به بسیج و سازماندهی مزدوران خود پرداخت.

سخن گفتن از این که وضعیت هولناکی که مردم ما در آن گرفتارند، حاصل مسیر و محتوا و هدف‌هایی است که بخش هر چه قشری‌تر و عقب‌مانده‌تر روحانیت و همدستانشان در طبقهٔ متوسط سنتی و قشری بر انقلاب ۵۷ تحمیل کردند و حکومت اسلامی را بنیاد گذاشتند، تنها تکرار مکررات است - سال‌هاست که بسیاری از مسئولان حکومتی یا کسانی که زمانی در این حکومت مقام و مسئولیتی داشته‌اند، به اشاره و تلویح یا صریح و آشکار به بن‌بست سیاهی که مردم را در آن گرفتار کرده‌اند، اعتراف می‌کنند و هشدار می‌دهند. هر چند هنوز کم نیستند کسانی - در حاشیه یا زیر سایهٔ رژیم و برخوردار از درجهٔ بالائی از آگاهی و اطلاع - که سفت و سخت از تمامیت آن دفاع می‌کنند و از جمله سیاست خارجی آن راه که گویا ضامن استقلال کشور است، می‌ستایند و ورشکستگی و مصیبت داخلی را هم تنها به حرص و آز و فساد معدودی از کارکنان و کارگزاران نسبت می‌دهند. اینان که هستهٔ اصلی استدلالشان وجود تنازع بقائی دائمی در صحنهٔ بی‌المللی و در نتیجه لزوم مقابلهٔ «عزت‌مندانه» با آن است،

چنین عزیزشان می‌داریم. این که برای کسب قدرت مطلقه از حسن نیت و ناآگاهی و پراکندگی ما، همچنانکه از فریب و خدعه سود برده، تغییری در این واقعیت نمی‌دهد. راز یا علت اصلی ماندنش هم در همین واقعیت است. در مقایسه با رژیم پیشین که وقتی تنها «احساس کرد» حامیان یا متحدان خارجی‌اش علاقهٔ خود را بدان از دست داده‌اند، عزم و اراده و حتی میل به ماندن را از دست داد. (قابل توجه آنها که حضور استعمار را فقط در صورت اهتزاز پرچم کشور استعمارگر بر فراز بنگاه‌ها یا اداره‌های حکومتی کشور مستعمره قابل تصور یا قابل قبول می‌دانند.)

پذیرفتن و به یاد داشتن این حقیقت مغایرتی با این ندارد که غرب و در رأس آن ایالات متحده راه را برای این دسته از خواهران و برادران ما و امام عالیقدرشان باز کردند یا باز گذاشتند. اما این برادران و خواهران نمک را خوردند و نمکدان را شکستند. چرائی و چگونگی این ماجرا که از همان «ایده‌تولوژی» هزار و چهارصد سالهٔ طالبانی برمی‌خیزد، در زمرهٔ اطلاعات عمومی است - همچنانکه عوارض و آثار مصیبت‌هایی که به بار آورد.

یادآوری این که حکومت اسلامی یک فرآوردهٔ داخلی است البته کشف تازه‌ای نیست. ولی به یاد داشتن این که معالجهٔ سرطانی که سلول‌های آن را بدن خود ما تولید می‌کند - و این حکومت مصداق متاستاز و خیم آن در دوران ماست - می‌تواند معنا و اهمیت آن را آشکارتر کند

آستانه ۴۴ (تازه‌های ادبیات فارسی)

بامداد ارشادی



در این شماره به معرفی چهار اثر (دو تالیف و دو ترجمه) در بازار کتاب و ادبیات ایران می‌پردازیم: احمدشاه مسعود به روایت صدیقه مسعود ماری فرانسواز کولومبانی و شکیباهاشمی مترجم: افسر افشاری نشر مرکز

تا بوده اتفاقات و رخدادها در جهان تلنگری به ادبیات زده است. کتاب احمدشاه مسعود که در سال ۸۸ چاپ شده بود در این سالها هیچوقت نه تجدید چاپ شد و نه همان چاپ اول در دسترس بود. اما اتفاقات اخیر افغانستان موجب شده به یکباره کتاب به چاپ پنجم برسد. هجده شهریور سالگرد ترور احمد شاه مسعود است به دست اعضای القاعده که با کمک پاکستان و عربستان در پوشش دو خبرنگار کمربند انتحاری شان را کنار این مرد ۴۸ ساله فعال کردند. دو روز بعد شهادت اش برج های دوقلو منهدم شد و حالا که بیست سال از آن روز می‌گذرد انگار دوباره به نقطه ی اول بازگشته ایم منتها با یک تفاوت بزرگ و آن این که هم احمد مسعود می‌جنگد، هم زنان افغانستان. و همین رویدادها برای مردم خواندن زندگی او و شناخت جغرافیای پنجشیر جالب شده است.

«من از جنگ متنفرم و بیست سال است که دارم می‌جنگم! این جنگ چه زمانی به پایان خواهد رسید؟» این یکی از آخرین مکالمه های احمد شاه مسعود است با همسرش صدیقه یا پری.

صدیقه (پری گل) مسعود نزدیکترین فرد به احمدشاه مسعود که بسیار شیفته همسر بوده در این کتاب روایتی متفاوت از همسر دارد که کمتر جایی گفته شده و کمتر کسی می‌داند. گاهی در مورد این شخصیت برجسته روایت‌های متعدد و بحث برانگیزی گفته شده بود اما به جد می‌توان گفت روایت صدیقه مسعود معتبرترین است. او فقط از پستی و بلندی‌های زندگی او نمی‌گوید بلکه از وجوه دیگر او مثلا اینکه از ادبیات و تاریخ و شعر لذت می‌برده. از رویاهایش که به حقیقت نرسیده و در پس جنگ به فراموشی سپرده شده.

در پس داستان زندگی احمدشاه مسعود پری گل از زندگی خودش به عنوان یک افغانی مقیم دره پنج شیر که بیست و چهارسال جنگ را حس کرده می‌گوید. چهار سال بعد از کشته شدن احمدشاه مسعود، همسر او در یک مصاحبه طولانی و مفصل با یک فعال حقوق بشر افغان و یک خبرنگار فرانسوی زندگی خود را از هنگامی که دختر بچه‌ای در روستای بازارک بوده تا روز

ترور همسرش روایت می‌کند. کتابی که هم یک داستان عاشقانه است و هم تاریخ این چند دهه‌ی خونین افغانستان، از دریچه دید همسر یکی از برجسته ترین شخصیت های تاریخ آن کشور.

در قسمتی از کتاب آمده:

«آنقدر دلم می‌خواهد درباره اش صحبت کنم که نمی‌دانم از کجا شروع کنم. او، این مرد برجسته، خوش ذوق، فرهیخته، شیفته شعر و ادبیات و تاریخ، این قهرمان جنگ بر ضد شوروی و مقاومت علیه طالبان که دختر ساده و بی تجربه ای مثل من را که در آن زمان هفده ساله بودم، به همسری گرفت و به او عشق ورزید، احمدشاه مسعود است.»

کتاب خواندنی «احمد شاه مسعود، روایت صدیقه مسعود» روایت زنی است که خود اهل پنجشیر است و در سالهای سخت جنگ با شوروی و بعد طالبان کنار همسرش بود. کتاب بسیار خوب تدوین شده. صدیقه مسعود هم روایت جان داری از تاریخ و جغرافیای منطقه ی زادگاه و زنده گی‌اش می‌کند و رنجی که با روی کار آمدن هر حکومتی در افغانستان بر مردم تحمیل می‌شد. یک روز مدرسه رفتن با اونیفورم سیاه، یک روز سرخ و یک روز کلن ممنوع. بمباران مداوم روسها و تکه تکه شدن مردم عادی. گرسنه‌گی، سرما و خون و البته عشق اش

به مردی که می‌خواست مهندس شود و اما جبر او را به چریک بودن کشاند. مردی که شیفته ی خواندن، شعر، ادبیات، طبیعت، شطرنج و زندگی ست اما سالها می‌جنگد. صدیقه مسعود راوی پنهانی‌ترین احساسات، پشیمانی‌ها، خوشی‌ها و تنهایی‌های اوست. مردی که می‌خواهد برای خانواده‌اش خانه بسازد. پنج دختر و تنها پسرش را به شدت دوست دارد و بارها زخم خورده و پریشان به دیدار همسر می‌آید.

صدیقه نگاه خاص مسعود را بارها با سند و دلیل روایت می‌کند. مثلا از نفرت مسعود از چند همسری یا حجاب اجباری طالبان می‌گوید: «مسعود دو یا سه زن نداشت، مرا در خانه حبس نکرده بود و مرا مجبور به پوشیدن چادری نمی‌کرد. او به آنهاپی که چادری سرشان می‌کردند احترام می‌گذاشت، اما در واقع از آن بیزار بود فقط یک روسری ساده به پیروی از دستور قرآن پیشنهاد میکرد. شوهرم با عصبانیت می‌گفت: مرا متهم میکنند که با زنان کار نمیکنم اما من از خودم می‌پرسم اینان از کدام زنان صحبت می‌کنند؟ من آنها را هرگز نمیبینم!»

کتاب در عین روایت چهره ی مسعود در خلوت روایت اتفاقات تلخ و شیرین فراوانی ست در روزهای نبرد او مخصوصا با کفتارها. داستان مردی که از ته جان عاشق هنر و طبیعت و خانواده است اما این

هم به دقت گوش می‌دادم، چون که قاسم خواننده‌ی خیلی دقیقی بود و نکته‌هایی که اشاره می‌کرد خیلی هم نکته‌های مفیدی بود و آدم را به فکر واداشت. همیشه حرفهای او سبب می‌شد که یک جرقه‌ای توی ذهن آدم بزند، اما راه حل‌هایی که می‌داد و ایده‌هایی که می‌داد راه حل‌ها و ایده‌هایی نبود که همیشه جواب بدهد و اغلب اوقات با آن فکرهایی که توی کله‌ی من بود جور در نمی‌آمد. همیشه به دوستان گلایه می‌کرد که این جعفر همه‌ی قصه‌هاش را می‌آورد که من، بینم و همه‌ی حرفهای من را هم یادداشت می‌کند، اما آخر سر می‌رود همان کار خودش را می‌کند.

انقلابی‌ها دوباره دست به کار می‌شوند

مائورو خاویر کاردناس

ترجمه: طه‌ورا آیتی

نشر برج

کتاب "انقلابی‌ها دوباره دست به کار می‌شوند" از یک دهه ریاضت و آرمان‌گرایی اکوادور می‌گوید که از طریق متن ادبی در قالب رمانی جذاب نوشته شده است. کارمن بویوسا، نویسنده و شاعر مکزیکی در مورد این رمان می‌گوید: "مراقب این نویسنده باشید! کتابی که در دستتان است گاز می‌گیرد."

کاردناس اولین رمان خود را بسیار ماهرانه نوشته است. هنرش برجسته کردن شرایطی است که در وهله‌ی اول احساس بی‌هوودگی در آن حس می‌شود. نویسنده در این کتاب با لحنی متفاوت به وفور خورده داستان‌های سیاسی در قالب روای‌های مختلف و نمایشنامه می‌گوید و خواننده را وارد جهانی از بی‌هوودگی می‌کند.

داستان از جایی شروع می‌شود که خبری در شهر پیچیده که روز عید شعاغین صاعقه‌ای به تلفن همگانی راه دور اصابت کرده و تلفن سکه‌ها را نمی‌خورد و امکان تماس تلفنی رایگان برای مردم فراهم شده است. مردم از سراسر شهر صف می‌کشند تا با عزیزانشان در اقصی نقاط جهان رایگان صحبت کنند. شهردار وقت دون لئوپولد به دستور رییس جمهور به محل می‌رود تا جلوی این بلبشو را بگیرد. اما خودش از همان تلفن همگانی با آنتونیو، رفیق سابقش که مقیم سانفرانسیسکو است تماس می‌گیرد و از او می‌خواهد به اکوادور بازگردد و برای انتخابات پیش رو به کمپین حمایت از خولیو، کسی که به نظر او لایق‌تر از رئیس جمهور کنونی است، ملحق شود. آنها درباره اعتراضات در اکوادور، وضعیت وحشتناک فقرا و آینده سیاسی نامشخص کشورشان بحث می‌کنند. او می‌گوید: "من فکر می‌کنم ما شانس داریم." در این بین خطوط تلفن آنها با زن و شوهری که در حال استراق سمع هستند تلافی پیدا می‌کند و ماجراهایی پیش می‌آورد.

و اینگونه انقلابی‌ها دست به کار می‌شوند. در واقع این رمان داستان سه جوان تحصیل کرده‌ی اکوادوری است که در مدرسه‌ای مذهبی همکلاسی بوده‌اند، با تعالیم کشیش ویلابا معلم محبوبشان به ایده‌الیست‌هایی مترقی بدل شده‌اند که سودای تغییر سرنوشت کشورشان را در سر می‌پروراند. این سه، آنتونیو، لئوپولد و رولاندو گرد هم می‌آیند تا به آرزوی جوانی تحقق ببخشند و اکوادور را از شر حکومت فاسد الیگارش‌ی نجات بدهند، اگرچه که دیگر از آن آرمان‌گرایی پرشور روزگار گذشته فاصله گرفته‌اند. آنتونیو به رغم اکراه اولیه در بازگشت به کشور سرانجام تسلیم جاه‌طلبی‌های دوران جوانی

می‌کرده و نویسنده‌هایی مدعی هم که با همان زبانهای شلخته و بی‌انضباط و روزنامه‌ی بی‌کار می‌کرده‌اند فراوان بوده‌اند. و تازه یک تعدادی از این نویسنده‌های مدعی همه‌ی این شلختگی و بی‌انضباط نویسی را هم به حساب نبوغ می‌گذاشته‌اند و طلبکار هم بوده‌اند و خیال می‌کرده‌اند که علمدار یک نهضت ادبی هم هستند و جوان ترها را دور خودش جمع می‌کردند و با جلسه‌های هفتگی و دو هفتگی سعی می‌کردند نیرو جمع کنند و مجله‌ها را فتح کنند. ابراهیم گلستان این وسط یک استثنا بوده و کار خودش را داشته می‌کرده.

"ابراهیم گلستان در بهترین قصه‌هایی که نوشته است قصه‌های خودش را نوشته است. با این که خودش همیشه سعی می‌کند که این واقعیت را انکار کند. ابراهیم گلستان فقط بلد است قصه‌های خودش را تعریف کند و هم خودش این را به خوبی می‌داند و هم ما که خواننده‌های او باشیم. هر وقت خواسته است قصه‌های دیگران را تعریف کند و از خودش بکشد بیرون، خراب کرده است. فقط یک استثنا در همه‌ی کارهای او داریم که آن هم «خروس» است. این قصه آن قدر با قصه‌های دیگرش فرق می‌کند و آن قدر خودش را خوب کنار کشیده است که ما تا اواخر داستان خیال می‌کنیم که مبادا این قصه را ابراهیم گلستان نوشته است و یک نفر دیگر نوشته است. اما وقتی که به ده دوازده صفحه‌ی آخر داستان می‌رسیم و آنجا که راوی و همراهش شروع می‌کنند به حرف زدن درباره‌ی واقعه و توضیح و تفسیر درباره‌ی آن چه که تا حالا برای ما تعریف کرده است، آن وقت خیالمان راحت می‌شود که آهان، پس این داستان را خود او نوشته است و نه هیچ کس دیگری" مدرس صادقی معتقد است: آقای بهار نخواست خودش را در معرض داوری قرار بدهد. با این که خودش با داستانهایی که چاپ کرده بود نشان داده بود که با آن روال معمول جاافتاده‌ای که داستان نویسی معاصر در پیش گرفته است سر سازگاری ندارد و با آن نقدهای تند و تیزی هم که چاپ کرد، بی‌رحمانه‌ترین داوری‌ها را در مورد دیگران به کار برد و آن هم با گزنده‌ترین عبارت‌ها و صریح‌ترین زبان ممکن. به نظرم نویسنده تا وقتی که نیامده باشد توی گود، به اشتباهات خودش پی نمی‌برد. نه فقط به این دلیل که خودش را در معرض داوری و نقد قرار می‌دهد، بلکه به این دلیل که یک فاصله‌ای با خودش می‌گیرد و تازه می‌فهمد که چه کار کرده است.

قاسم هم یکی از سه تا استاد بوده. اما قاسم در عین حال، دوست مدرس صادقی هم بوده. او ابراهیم گلستان را هرگز ندیده و شمیم بهار را فقط چند بار و آن هم گذرا و تصادفی دیده، اما با قاسم سالهای سال دوستهای خیلی خوبی بودند و همیشه همدیگر را میدیدند، قاسم هیچ وقت عادت نداشته در مورد یک داستان یا هر اثری که می‌خواند حرفهای کلی بزند یا تک و تعارف کند. حرف خودش را می‌زده بدون هیچ ملاحظه‌ای.

"من همیشه داستانهایی خودم را بعد از پاکنویس و پیش از چاپ می‌دادم به قاسم که بخواند و اظهار نظرهای او و آن چه او می‌گفت خیلی مهم بود برای من، اما راستش هیچ وقت به حرفهای او گوش نمی‌دادم. گوش نمی‌دادم به این معنی که به توصیه‌های او عمل نمی‌کردم. یا خیلی به ندرت و فقط بعضی وقتها عمل می‌کردم. گوش می‌دادم و خیلی

جغرافیا او را به مقاومت وادارد. "اگر به اندازه کلاه پوکولم در افغانستان برایم جای باقی بماند. از مردم خود دفاع می‌کنم."

در طول صد سال گذشته افغانستان به طور پیوسته دست خوش بازی‌های سیاسی و قدرت‌نمایی نظام‌های حکومتی متعددی شده است. به نحوی که در آغاز روز کشور در اختیار سلطنت بود و در پایان شب با کودتایی بدل به جمهوری می‌شد. یا در پی کودتاهای پی در پی از دامن دیکتاتوری به آغوش کمونیسم می‌افتاد... اما کابوس دیگری هم در انتظار این سرزمین زجر کشیده بود. در کتاب از دولت دکتر نجیب الله و آغاز درگیری‌های چندساله مقاومت به رهبری مسعود با طالبان را بیان می‌کند. مسعود پیش‌بینی کرده بود که اگر امروز کشور ما دارد از تروریسم آسیب می‌بیند، فردا این پدیده خود را به دروازه‌های غرب هم خواهد رساند...

آنچه بر سر برجهای تجارت جهانی آمد و بعدها در تن پوش سیاه داعش بر خاورمیانه و اروپا و دیگر کشورهای جهان سایه انداخت مهر تصدیقی بر صحت ادعای مسعود بود. امروز که افغانستان مجدداً به اشغال طالبان درآمد، احمد شاه مسعود دیگر زنده نیست اما فرزند رشید او در ادامه راه پدر در پنجشیر اعلام قیام کرده و با فرماندهی مقاومت ملی به دفاع از آزادی ملت افغانستان برخاسته است... تا تاریخ چه سرانجامی برای احمد مسعود جوان در نظر داشته باشد، امید که او بتواند روزی افغانستان را به سمت امنیت، آرامش و آزادی هدایت نماید.

سه استاد

جعفر مدرس صادقی

نشر مرکز

این کتاب ادای دین جعفر مدرس صادقی است به استادانی (ابراهیم گلستان، شمیم بهار و قاسم هاشمی نژاد) که هرگز به دنبال لشکرکشی نبودند و هیچ تلاشی هم در این راستا به خرج ندادند. هر کدام برای خودش سرداری بود هرچند بی‌سیاه و تنها. این سه تن سه تا از شاخص‌ترین قله‌ها بودند. جعفر مدرس صادقی متولد ۱۳۳۳ اصفهان نویسنده، مترجم و ویراستار ایرانی دور از هیاهو و مافیابازی‌های ادبی قلم خودش را زده و داستانهایی ماندگاری همچون گاوخونی را به جا گذاشته. او در مقدمه آخرین اثرش "سه استاد" که از سه نویسنده چون ابراهیم گلستان، شمیم بهار و قاسم هاشمی نژاد و از هم‌نسلانش گفته و از تاثیر آنها بر نوشته‌هایش. هرچند بی‌رحمانه آثارشان را نقد میکند اما ادای دین است به این سه عزیز. نوشته: "برای نسلی که از اوایل دهه‌ی پنجاه خورشیدی به عرصه رسید و سر از لاک خودش بیرون آورد، این سه تن سه تا از شاخص‌ترین قله‌ها بودند. تن ندادند به آن جریان‌ی که داشت همه‌چی را به یک طرف میبرد. تن ندادند به سلیقه‌های مسلط و معمول و سوار هیچ موجی نشدند. هر کدام راه خودش را رفت و کار خودش را کرد."

مدرس صادقی معتقد است با ابراهیم گلستان بوده که فهمیده با زبان چه جوری باید کار کرد، فهمیده که با زبانی که بعد از هزار سال به این روز افتاده است یک کارهایی هم می‌شود کرد، می‌شود با این زبان قصه نوشت، فهمیده که این زبان چه قابلیت‌هایی دارد. تفاوت این زبان با زبانهای شلخته‌ای که هر روز می‌خواند خیلی شاخص بوده. زبانهای شلخته بود که روزنامه‌ها را پر می‌کرده، مجله‌ها را پر

می‌شود. آنها به میزانی که از زشتی‌ها و شرارت‌های دیکتاتوری مطمئن‌اند، در هر چیز دیگری، از جمله یکدیگر، تردید دارند.

آنتونیو شخصیت اصلی رمان است. تحصیل کرده‌ی اقتصاد که به سانفرانسیسکو خودخواسته مهاجرت کرده است. عاشق ادبیات و نویسندگی است اما یک خط بیشتر ننوشته است. خیال دارد رییس جمهور شود یا دست کم وزیر اقتصاد. لئوپولد بوروکراتی واقعی و شهردار است که به قصد بهبود اوضاع به نفع رقیب رییس جمهور فعالیت می‌کند. رولاندو نمایشنامه نویسی تندرو است که نمایشهای رادیویی‌اش به نکبت و فساد جامعه می‌پردازد و معتقد است تنها با عمل ولو خشونت آمیز اوضاع تغییر میکند.

این کتاب، نمونه‌ای از ادبیات مدرن و پیشگام نسل جدید نویسندگان آمریکای لاتین است که توانسته با حفظ سبک قصه‌گویی از یک سو به زبانی متحول شده و شیوه‌ی روایتی مدرن دست پیدا کند و از سوی دیگر، تا حدودی رگه‌هایی از سنت راز آلودگی متمایز آمریکای لاتین که سبک رئالیسم جادویی با خود به همراه آورده بود وفادار بماند.

نویسنده که خود از مهاجرین به آمریکاست، کتاب را به انگلیسی نوشته است و بدین ترتیب، نه تنها در فرم و زبان اثر، بلکه در تمامی سطور و رویکرد و محتوای آن، تجربه‌ی همزمانی عصر جهانی شدن را با تمایزهای بومی و ملیتی به رخ کشیده است. کتاب روایت داستانی دو دهه از تاریخ اکوادور است، دورانی که ریاضت اقتصادی سیاست اول حکومت است و کشور غرق در رشوه، خویشاوند سالاری و اختلاس است. مردم روز به روز فقیرتر می‌شوند و خبری از وعده‌های عدالت نیست. دولتی که نویسنده به تصویر کشیده است دولتی تابع سیاستهای اقتصادی بازار آزاد است. رمان اگرچه پیش زمینه‌ی تاریخی، سیاسی را برای روایتش انتخاب می‌کند اما در پی جواب این سوال است که چگونه در دنیایی سرشار از فقر و بی عدالتی انسان باشیم؟

نویسنده در کتاب تلاش می‌کند نشان دهد چرا حرف زدن بیپوده است: به عنوان یک نویسنده، به عنوان یک مهاجر، به عنوان یک شخص. مثلاً رولاندو هرگز به ایوا نمی‌گوید که خواهرش در حین کار به عنوان خدمتکار پانزده ساله تقریباً مورد تجاوز قرار گرفته است. او هرگز به رولاندو درباره چگونگی ربوده شدن برادرش در دوران جوانی نمی‌گوید. در عوض با خواهر و برادرهایی که دوستشان دارند گفتگوهای تخیلی دارند، اما با آنها صحبت نمی‌کنند، لئوپولد و آنتونیو دوستان بسیار صمیمی هستند، اما صمیمیت عاطفی ندارند. آنتونیو بارها و بارها رویاهای خود را در سر می‌پروراند که دیدن لئوپولد برای اولین بار در بیش از یک دهه گذشته چگونه خواهد بود و به این فکر می‌کند که او ممکن است از علاقه‌اش به دیدار بگوید اما هرگز نمی‌گوید. نویسنده می‌خواهد بگوید که وقتی چیزها را نمی‌توان به اندازه کافی با کلمات توصیف کرد، چه فایده‌ای دارد بگویم؟

سکوت بسیار آسان است، همانطور که آلمان به آنتونیو یادآوری می‌کند: "من گفتم تو یک احمق هستی، البته همه چیز بیپوده است، ما همه خواهیم مرد، مهم نیست ما هنوز اینجا هستیم / من هنوز اینجا هستم."

سبک این کتاب به اندازه مطالبش جاه طلبانه است، اگرچه روان است اما از زاویه‌ی روای، از

جملات طولانی به تکه تکه شدن جملات تغییر میکند. مثلاً یک فصل کامل با ۲۵ صفحه بدون حتی یک نقطه است و یا وسط یک کتاب ترجمه شده به فارسی، ناگهان دو فصل کامل به اسپانیولی نوشته شده و پاراگراف‌های بلندی که در آن مشخص نیست چه زمانی راوی و نظرگاه عوض میشوند. برای خواندن این رمان باید از علاقمندان حرفه‌ای به هنر رمان بود و مشتاقانه جدیدترین تحولات این پدیده شگرف را دنبال کرد، در آن صورت میتوان از زمانی که توانسته قصه‌گویی خود را با چنین سطح خلاقانه‌ای از تنوع و نوآوری در فرم و زبان حفظ کند به وجد خواهید آمد.

عجوزک و عیاران

قصه‌ای برگرفته از هزارو یک شب | شب‌های ۶۹۹ تا ۷۱۹

عبداللطیف طسوجی

گزینش و ویرایش: محمود دولت آبادی

نشر چشمه

قصه‌های هزارو یک شب (هزار افسان) وظیفه‌ی زیادی در سالیان دور بر عهده داشته‌است. زیرا قصه‌های هزارو یک شب تنها قصه‌ای ساده نبودند محتوای داستان‌هایش بسیار بوده از جمله طنز، تعلیم اخلاقی، آداب و سنن ملل مختلف، مشکلات اجتماعی، مسافرت و سیاحت و... قصه‌های هزارو یک شب به دلیل اینکه حرف برای گفتن زیاد داشته، نه تنها در ادبیات سالها پوست انداخته و لایه‌ای جدید از آن کشف شده (مثلاً بورخس همه آثارش را مدیون هزارو یک شب می‌دانسته) بلکه سینماگران هم زیاد از آن اقتباس گرفته‌اند و با دنیای امروز همسان‌سازی کرده‌اند.

و اما حالا که زندگی به شهرنشینی بدل شده و تاش فرهنگ و تکنولوژی بر چهره‌ی مردمان زده شده، استاد محمود دولت‌آبادی نویسنده‌ی بزرگ ایرانی با گزینش و انتخابی درست دو قصه‌ی پرکشش از هزارو یک شب به نام‌های "عجوزک و عیاران" را انتخاب کرده و تا حدی که تغییری در اساس و کیفیت قصه رخ ندهد و خدشهای به آن وارد نشود آنها را ویرایش کرده تا خوانندگان علاقه‌مند به متون کلاسیک و هم خوانندگان ادبیات داستانی با آن ارتباط برقرارکنند. قصه‌های هزارو یک شب هنجارهای هزار و یک شبی دارد و تا حدودی که به اصالت و کیفیت اثر آسیب نرسد ویراسته شده است. اما آنچه در قصه‌های هزار و یک شب مهم است همانا اصل و ذات روایتگری است که ذهن و خیال خواننده را جذب خود می‌کند که یعنی بیا همراه خیال پردازی‌هایم با من همسفر شو.

"در شهر عجوزکان بسیارند، آیا کسی هست آن عجوز بشناسد؟"

خصوصیت این دو قصه، به جز غنای تخیلی و وهمناک و مداخله‌ی دائم عجوزک و عیاران، عشق و دوز و کلک‌ها و طلسم و جادوست.

در شروع کتاب بعد از مقدمه‌ی نویسنده در داستان "عجوزک" آمده:

"و نیز حکایت کرده‌اند که در عهد خلافت هارون الرشید دو مرد بودند: یکی احمد دَنَف نام داشت و دیگری را حسن شومان می‌گفتند و هر دو خداوند مکر و حیلت بودند و کارهای عجیبی از ایشان سر می‌زد و بدان سبب خلیفه ایشان را خلعت داده، احمد را مقدم (سردار) می‌منه (طرف راست در جنگ) و حسن شومان را مقدم میسره (طرف چپ در جنگ) کرده بود و به هر یکی از ایشان در ماهی هزار دینار

می‌داد و ایشان هر یکی چهل مرد در زیر حکم داشتند. روزی احمد دنف با حسن شومان و هشتاد تن زیردستان ایشان سوار همی رفتند و منادی به حکم خلیفه ندا در می‌داد که جز احمد دنف مقدم می‌منه را کس نیست و به جز حسن شومان کسی به سرهنگی میسره نشاید، و ایشان مسموع الکلمه و محفوظ الکرمه هستند. و در شهر بغداد (زمین شیران و وادی سگان) عجوزی بود دلیله‌ی محتاله نام با دختری که او را زینب نصابه می‌گفتند. چون این ندا بشنیدند زینب به مادر خود گفت: "ای مادر، بین که این احمد دنف است که از ممرش براندند، اکنون در بغداد به وسیلت کید(مکر) و حیلت از نزدیکان خلیفه و مقدم می‌منه گردیده و اینک حسن شومان که پسر بود کل و اکنون مقدم میسره گردیده و ایشان را در هر صبح و شام سفره‌ای است نهاده و هر یکی از ایشان در هر ماهی هزار دینار از خلیفه بستانند و ما در این خانه نشستیم، نه رتبتی داریم و نه مقامی و هیچکس نام ما نمی‌پرسد."

علت اینکه قصه "عجوزک و عیاران" خواننده را دنبال خود می‌کشد، تنها خط روایی داستان نیست بلکه ریتم تند قصه و اتفاق‌هایی است که پشت سر هم می‌افتد و سریع گره‌گشایی می‌شود. داستان پی‌رنگ و ساختاری خوب و مستحکم، و لحنی خوشایند و گاهی طنزآمیز دارد. نثر داستان، رسا و بدون ابهام است. گاه اشعاری نیز در آن وارد شده است. همچنین به دلیل شباهت بسیار زیاد شخصیت‌های قصه با آدمهای امروز و اتفاقات، خواننده‌ی امروز را دنبال خود می‌کشد. و هم‌هی اینها نشان از آن است که قصه‌ی زندگی و اتفاقات آدم‌ها در هر عصر و دوران تکراری است و تنها به دلیل تغییرات نسلی نوع واکنش و برخوردها متغیر می‌شود. هر چند ماهیت یکی است چون ذات آدمی منافع طلبی است با حضاری از صفات که دور خود کشیده مثل دروغ‌گویی، حسادت، کینه، حيله... که فقط در طی دوران تلاش به ساخت نقاب‌های مختلف کرده. در این روزهای سیاه و تاریک که چشم‌ها کم‌سپو شده‌اند نقابی دیده نمی‌شود و دیده شود هم زیاد قابل تشخیص نیستند.

قصه‌ی عجوزک، روایت دلیله محتاله و دخترش زینب نصابه از عجوزان شهر بغداد در زمان خلافت هارون الرشید است که با نقشه و ترفندهای عجیب و غریب نه تنها زنان و مردان ساده‌لوح را گول می‌زند بلکه احمد دنف و حسن شومان که خداوند مکر و حيله بوده‌اند را هم سرکار می‌گذارند و شهر را به آشوب می‌کشند تا حقی که فکرمیکند از او و دخترش گرفته شده بگیرد. بازی دلیله محتاله به گونه‌است که پاساژهای متعددی درون یکدیگر بازمی‌کند و در پایان هر حيله، حيله بعدی کلید زده می‌شود. حتی در قصه‌ی دوم عیاران هم دوباره سروکله‌ی دلیله و زینب پیدا می‌شود. دزدی و طراری دلیل مهارت و کاردانی و تدبیر قهرمان داستان است، نه نشانه‌ی جرم و جنایت.

کار بسیار جالبی که دولت‌آبادی انجام داده خط باطل کشیدن بر نگاه نژادی است وقتی پای شخصیت‌های ایرانی و عبری در حکایات باز می‌شود، جاییکه از ایرانیان یاد می‌شود ایشان با هوشمندی عجم را به جوانان پارس تغییر داده و یک جایی هم خشونت و سربریدن زرگر یهودی جادوگر را به بریدن گوش تغییر داده. آن هم فقط به نشانه‌ی اینکه سحر و افسونگری آن زرگر باطل شده‌است و نه نشان دادن تصاویر زشت.



شماره بعدی فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۱

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.
contact@mihan.net